

فَتَى وَهَرَرَهُ



هنرمردم

از انتشارات وزارت فرهنگ و هنر

فهرست شماره هشتم

خردادماه ۱۳۴۸

در این شماره:

- ۲ دانشهای ایرانی در عصر سامانی و تأثیر آن در علوم و تمدن دوره اسلامی
- ۹ آجزهای نقش‌دار برد
- ۱۲ ریان و فرهنگ ایران در چین
- ۱۴ اهمیت فرهنگ
- ۱۶ تیر و سینهها، نمایشگر فرهنگ عامه
- ۲۰ دریانوردی ایرانیان در دورانیهای افغانی
- ۳۶ هنر از لحاظ روانشناسی
- ۴۸ دهکده سیاه مرزکوه
- ۴۷ پارچه‌های قلمکار
- ۵۵ شکای رنگین
- ۶۱ درجهان فرهنگ و هنر چه میگذرد
- ۶۳ ما و خوانندگان

مدیر: دکتر ا. خداوندفر
 سردبیر: غایت‌الله عیسی
 طرح و تنظیم از صادق بربرالی

تقریباً اداره کل روابط فرهنگی

نشانی: خیابان حقوقی شماره ۱۸۲ تلفن ۷۱۰۵۷ و ۷۲۰۷۲

Serial Number 30

June 1969

IIONAR vs MARDOM

(Art and People)

Published by Directorate General of Cultural Relations,
 Ministry of Culture & Arts

122, Avenue Hightoughi Tehran, Iran.

Annual Subscription \$1.50, deposited in advance in A.C.

No. 175 of Bank Sadeqat Iran, Avenue Khajeh Nassiroddin Tusi,
 Tehran, Iran.



سکی اردستانهای شاهنامه
 کار نقاش آقاسی

چاپخانه وزارت فرهنگ و هنر

دانشهای ایرانی در عصر ساسانی

دانشهای علوم و تمدن سده ساسانی

عصر ساسانی یکی از درخشانترین دوره‌های فرهنگ و دانش ایران پیش از اسلام می‌باشد. بسیاری از پژوهندگان و دانشمندان بر آنند که ریشه و شاخه تمدن و نهضت‌های علمی و دانشهای اسلامی، همین فرهنگ و دانش ایرانی بوده، زیرا نوشته‌ها و کتابهای علمی پهلوی و همچنین کتابهای یونانی و هندی که زبان پهلوی برگردانده شده بود، بهری ترجمه و پایه و مایه فرهنگ اسلامی گردید. در پایان این مقاله سعی خواهد شد که برای تأیید این موضوع به آراء و عقاید دانشمندان و پژوهندگان دوره اسلامی و خاورشناسان قرون اخیر تا اندازه‌ای که مجال سخن باشد اشاره گردد.

جستهای علمی و پیشرفت‌های فرهنگی ایران در عهد ساسانی از زمان اردشیر، پنهان‌گر شاهنشاهی ساسانی و شاپور اول آغاز و در دوران فرخنده و طلایی خسرو انوشیروانی به برترین پایه و اوج خود رسید، تا آنجا که ایران در بین کشورهای مشرق زمین از این لحاظ نیز در عداد بزرگترین و برجسته‌ترین دولت جهان شمرده می‌شد.

پادشاهان این نودمان، آنهاییکه دانش بزرگ و دانش پرور بوده‌اند از تحلیلی و تشویق دانشمندان، خواه ایرانی و غیر ایرانی و جلب آنها به دربار و مراکز علمی، فروگذار نکرده‌اند. و این رویه تا بدان پایه رسید که انوشیروان پس از بازگشت بر رویه حکیم ازمسافر هندوستان، او را با اعزاز تمام پذیرفت و نزد خود نشاند و بار گفت: هر چه خواهی بنویس میدهم هر چند که شرکت در پادشاهی باشد.

لیکن متأسفانه ذخایر و آثار علمی ایران که در این دوره اندوخته شده بود، هنگام تاخت‌وتاز تازیان و برچیده شدن شاهنشاهی ساسانی، دست مهاجمین پیدایش و منسب، از بین رفت و طعمه آب و آتش گردید. معدودی از آن که از تباهی و رویدادهای تاریخی درامان ماندن همان‌ها است که بعدها در زمان خلفای دانش پرور عباسی، بهری ترجمه شده و پایه و مایه دانش‌های اسلامی گردید.

پندهن و مینوخر، دو کتاب پهلوی باقی مانده از عهد

کوتاهی نکرده و مبالغه گزافی بدان تخصیص داد.^۱ این‌خلدون هم مینویسد: «واما ایرانیان بر شیوه‌ای بودند که علوم عقلی اهمیتی پسر می‌دادند، و دایره این علوم در کشور ایران توسعه یافته بود، زیرا دولت‌های آنها در نهایت پهنای و عظمت بود، و هم گویند که این علوم پس از آنکه اسکندر دارا را شکست و بر کشور گایان غلبه یافت، از ایرانیان به یونان رسیده است. چه اسکندر بر کتب و علوم پیشکار و بر جود حوسری از ایشان دست یافت.»

بنابراین در زمان اردشیر و شاهپور گام مؤثری در راه جمع‌آوری و تدوین و ترجمه کتابهای علمی برداشته شد و هم‌اطور که گفته شد از تشویق دانشمندان غیر ایرانی هم ابا نداشته و مخصوصاً چند پزشک عالی‌قام برای تدریس و تعلیم علم پزشکی هندی و یونانی جلب کردند. دربار ساسانی بتدریج مرکز تجمع دانشمندان گردید و صاحب محلالتورانی و طب‌الخص نام چندتن از دانشمندان را ذکر مینماید و می‌نویسد: «اندر عهد اردشیر بابکان، سام‌ای رجبی سنسور بوده و ماهر موبدان بود، و حکیمان بسیاری جمع شدند پیش او که علم را برین راه بردارید، چون هرمز آفرید، هرمز بن زهره، ایزدباد، و اینها همه مصنف کتابها و علوم بوده‌اند از هر نوع، که از آن بسیاری نقل کرده‌اند با لفاظی تازی».

شاپور اول کتابخانه معتبری در تیسفون فراهم آورد که پس از شکست ایران از مسلمانان بدست تازیان افتاد و در زمان خلفای عباسی مستهانی که مانده بود بنگهدار برده شد و تا زمان مطلق سلجوقی که بغداد را فتح کرد، نگاهداری میشد و آنجا در این جنگ دچار آتش‌سوزی گردید.

از مخرن کتابی که در سارویه نیشابوری امضهان بود و سحره امضه‌ای در کتاب تاریخ «سستی ملوک الارض و الانبیا» بدان اشاره کرده، کم و بیش اطلاع دارند و چون دانشمند و پژوهنده محترم آقای رکن‌الدین همایون فرخ ضمن «تاریخچه کتابخانه و کتاب درباران» از زمان هخامنشیان تا حمله تازیان در همین نقطه متذکر گردیده‌اند، از نقل مطالبی که حمزه امضه‌ای و ابومعشر بلخی و ابن‌الندیم در این باره نوشته، در مخطوط مینماید و توجه خوانندگان ارجمند را بشماره ۲۳ و ۲۴ همین مجله معلوف میدارد.

زین‌الدین نوینیت در کتاب «النهضتان» نوشته است که در زمان اردشیر و شاپور مقدار زیادی از کتابهای چین و هند و روم بنامی برگردانده شد، و پس از آنها انوشیروان همه آنها را جمع‌آوری کرده و بدانها عمل نمود، زیرا خاطر او به دانش و دانشخواهی شفته بود. ابن‌الندیم از کتابخانه بزرگی که خسرو انوشیروان در شهر دانشگاه گندی‌شاپور وابسته به دانشگاه آنجا تأسیس کرده بود، یاد مینماید.

تشریح‌هیریدان هیرید یکی از دانشمندان معروف فارس

خسرو مردم

در عصر ساسانی است. با آنکه بهرین یکی از شاهان و امرا و محلی فارس بود، با وجود بر این به دانش و کمال گردانید و از وزراء و مشاوران بافضل و مقرب دربار ارضش گردید. وی همان شخصی است که بهیراهی عدای از دانشمندان روحانی برای جمع‌آوری و تدوین اوستا کوشش فراوانی نمود.

بدرمانی «پانک» نیز یکی از دانشمندان نام و مقرب دربار اردشیر بود، او فرزند خود را طوری پرورش داد تا از لحاظ علمی جای ممتاز و ارجحندی را در دربار شاهان ساسانی اشغال نماید. مای در سن سالگی، مراتب فضل و دانش زمان را فرا گرفت و در زمره دانشمندان درآمد. مرسوم دربار ساسانی چنین بود که در روز تاجگذاری و جشنها و مراسم باره، دانشمندان نیشمن دست‌ها و مصوف شرکت کرده و مقننم آنها تهنیت و شادمانی میگفت. برایت این‌الندیم مانی در روز یکشنبه اول تیرسان سال ۲۴۲ میلادی که برابر با شب جشن مهرگان (۱۶ مهر) و روز جشن تاجگذاری شاپور اول بود از طرف گروه دانشوران و دانشمندان حاضر در جشن مأمور عرض تبریک و تهنیت گردید و در همین روز جشن شادمانی تاجگذاری میانی آیین خود را با بنای فصح و گویا گوشزد کرد.

درباره تقرب صاحبان کمال در دربار شاهان ساسانی، نظامی غروبانی در چهار مقاله مینویسد: «در زمان ملوک عصر و چهار روزگار پیشین، چون پیشدادیان و گایان و آکاسره و خلفا، رسمی بوده است که معاشرت و مبارزت بعد و فضل گردندی و هر رسولی که فرستادندی از حکم و رموز و لغز و مسائل با او هرمان گردندی در این حالت پادشاه محتاج شدی باریاب عقل و تمیز و اصحاب باری و تدبیر، و چند مجلس در آن نشستندی و برخاستندی تا آنجا که در آن جوابها بربک وجه قرار گرفتی و آن لغز و رموز ظاهر و هویدا شدی، پس از این مقدمات نتیجه آن همی آید، که دبیر عاقل و فاضل، همین جمالی است از چندین دانشیار و بهیمن در پیش است از رفیع پادشاهی».

دبیران دربار از میان فاضل‌ترین و کارآمدترین و بی‌ان انتخاب میشدند. اران دبیره‌ب «درئیس دبیران» در حضر در خدمت شاه، و در سفر از معتزترین رکاب بوده است، اران دبیره‌ب در زمره وزراء و ممتاز موبدان بود، مقام ارجحندی داشته است. مؤبدان نیز از دانشمندان و دانایان بوده‌اند که دستورهای دینی و قوانین مدنی را اجرا مینموده اند.

برای کارهای کنوری و ورق و وفق امور و سفارت و وزارت و فرمانداری از اشخاص دانشمند و کارداران استفاده میکردند و هر کسی که دانش و وقوف و تجربه‌اش بیشتر بود،

علی ساسی

ساسانی مطالبی درباره علم هیئت و نجوم دارد که تأیید مینماید علوم ریاضی و هیئت و نجوم و سایر علوم و معارف عقلی مراحل علمی خود را بنگردانیده است.

درباره آئین برین و آیین آبداختن کتابهای علمی و ادبی فراوانی که در این دوره تألیف و تدوین و یا ترجمه شده‌اند. تاریخ‌نویسان بعد از اسلام اغلب متذکر گردیده و روایاتی دارند که کم‌وبیش از آن آگاهند بنابر این از ذکر آنها خودداری مینماید.

درباره سیر حکمت و فلسفه و مقام ارجحند آن مخصوصاً در زمان پادشاهی خسرو انوشیروان، چون در شماره ۶۶ همین مجله تحت عنوان حکمت و فلسفه در ایران باستان تفصیلی سخن گفته شده، در اینجا از توضیح مجدد خودداری مینماید، بحث در اطراف علم پزشکی و گسترش و پیشرفت آن و علوم ادبیه و کتابهای باقی مانده از دوران ساسانی را نیز بمقالات دیگری موقوف میسازد. در این مقاله بهیرو کلی از وضع علوم و جمع‌آوری کتابها و تأسیس کتابخانه‌ها و مراکز علم نجوم و هیئت بحث مینماید.

ابن‌الندیم در کتاب الفهرست مینویسد: «آنجا که اردشیر بابک استیلا و غلبه یافت، کتابهاییکه از ایران باستان مانده و پراکنده شده بودند، از هندوستان و چین گردآورده و در گنجینه‌ای آنها را نگاهداری میکرد. پسرش شاپور اول کار او را دنبال نمود و آنچه از زبانهای دیگر بنامی برگردانده شده و بسورت کتاب درآمده بود، همرا فراهم آورد و همچنین بگردآوری اوستا پرداخت و پاکت بزرگ موبدان، اوستا را بار دیگر پس از اینکه اسکندر آنرا سوزانده احیا کرد.»

در شاهنامه نمایی نیز همین موضوع را متذکر و این‌طور نوشته است که: «اردشیر سنسور داد نسخ کتابهای دینی وطنی و نجومی را که اسکندر قسمتی از آنها را سوزانده و قسمت دیگر را بیوفان برده بودند، جمع‌آوری نمایند و از نو بکاشته بتدریس آنها پرداختند، برای این منظور از جمیع اقوام

خسرو مردم

جاه و منزلت افزوتر میکردید و اشخاصی که خط و ربط و معلومات آنها کمتر بود . بکارهای کوچکتر و کم اهمیت تر گمارده میشدند . تا دانش و تجربیات کافی در اشخاص مشاهده نمیشد ، پشاهان مهم و حساس دیوانی مأمور نمیشدند . زیرا پادشاهان ساسانی معتقد بودند که آحادانی مرزوبوم کشور و آسایش مردم و نظم اجتماعی و اداره صحیح امور کشوری - میسر نخواهد بود ، مگر آنکه مأمورین صاحب رای و دانا و هوشمند بکارها گذارده شوند ، تا درازتر داناتی و کاردانی و خردمندی آن عاملان ، بر تروت و حیثیت و شخص کشور افزوده گردد . فرمودی را بدین زمینه شماری است که چند بیت برگزیده آن چنین است :

بلاغت نگه داشتندی و خط

کسی گویندی چیره بربک نقط

چو برداشتی آن سخن رهنمون

شهنشاد کردیش روزی ترون

کسی را که گزیدندی خط و دیر

رفتی بدرگه شاه اردشیر

سوی کارماران شدندی بکار

قلم زین پیمانندی بر شهریار

مستانده بد شهریار اردشیر

چو دیدی بدرگه مرد دیر

نویسنده گیتی که گنج آگند

هر از رأی او رنج بپراگند

بدو باشد آناه شهر و سیاه

همان زیرستان فرساده خواه

دشمن که بیوند جان مند

همه پاشد بر نهان مند

شهنشاد گوید که از گنج من

میانا کسی شانوزنج من

مگر مرد با دانش و بادگیر

چو نیکوتر از مرد دانا دیر

جهانبدنگان را منم خواستار

چون پندیده و بردبار

جوانان دانا و دانش پذیر

سزود گر تپینند بر جای دیر

نوره انوشیروان مگمل دوره نهخت فرهنگ ایران

ساسانی و فروزندهترین قسمت تاریخ پیش از اسلام است .

دانش و فرهنگ در عهد این شاهنشاه دانش پرور و دانشمند ،

باهرترین پایه مکتبپرستی ، وی صمیمانه بدانش و ادب و پیشرفت

حکمت و فلسفه کمک کرد و راه را برای قرون بعد هموار

ساخت .

صاحب مجمل‌التواریخ می نویسد : «دوره عهد کناری انوشیروان ، داناان و حکیمان و مؤبدان بسیار جمع شدند ، چون بوذرجمهر بختگان ، برزوی طبیب که کلیله و دمنه را آورد ، مهد فرمایان ، خورشید خیزندار ، مهاسد ، نرسی و سیاه برزین ...»

گریسلیان پارتیله خاورشاهی نامی آلمان می نویسد : «خسر و انوشیروان سبب شد که آثار اندی هندی نیز بزبان فارسی میانه (پهلوی) ترجمه شود . کلیله و دمنه یکی از همین ترجمه‌هاست . کلیله و دمنه در اثر ترجمه عربی آن نویسنده این‌موقع شهرت جهانی یافت و نیز در تفاهت آثار مهم ادبیات جهانی بشمار می‌رود . ترجمه‌های فراوان این کتاب بزبان‌های اروپائی همه از روی ترجمه عربی آن صورت گرفته است . این ترجمه‌ها سرچشمه بسیاری از افسانه‌ها و داستانهای کوچک مانند (داستانهای لافوتین که بزبان حیوانات تفسیر شده‌اند) ، در میان اقوام اروپائی گشته است .»

اسم کتاب کلیله و دمنه تألیف پندپای هندی بزبان سانسکریت بوده است ، برزویه رئیس پزشکان دربار انوشیروان هنگامیکه هندوستان را فرسید ، این کتاب را با چندین کتاب دیگر همراه خود بایران می‌آورد و بزبان پهلوی ترجمه مینماید . کلیله و دمنه بزبان سانسکریت شامل پنج کتاب بنام «پانچانترا» (Panchatantra) یعنی پنج فصل ، در ۱۲ باب و بنام کرگدنمگا معروف است .

ده سال پس از مرگ انوشیروان یکی از ایرانیان عیسوی بنام «یوه» این کتاب را بزبان سریانی ترجمه نمود ، که یک نسخه آن در سال ۱۲۸۷ بدست آمد ، اصل آن ۶۲ باب بود و نسی سعای در زمان ساسانیان ضمن ترجمه پارس توسط دانشمندان ایرانی بدان اضافه میشود و شش باب نیز هنگام ترجمه این مطلع که در دوره ساسانی ۶۶ باب شده است .

روزبه پسر داناویه (این‌موقع) کلیله و دمنه را در زمان خلافت منصور دوانیقی (۱۳۶ تا ۱۵۸ هـ . ق .) عربی نقل مینماید و اصل سانسکریت و پهلوی آن در اثر گذشت زمان از بین می‌رود و بزبانهای اغلب از کشورهای اقیانوس یونانی ، رومی ، عربی ، اسپانیولی ، لاتینی ، انگلیسی ، روسی از روی همین نسخه عربی نقل و ترجمه گردیده است .

در زمان قدرت برامکه (یعنی ابن خالد برمکی) توسط عبدالحمید لاضی دانشمند ایرانی در چهارده هزار بیت نظم درمی‌آید که قسمت اعظم آن از بین رفته و مختصری از آن باقی مانده که در مصر جهانی رسیده است . علی‌این‌داده کتاب زبیده دختر جعفر و همسر هارون الرشید نیز این کتاب را در عرض ده سال در ده هزار بیت نظم درآورد ، ولی از آن‌شمار چیزی باقی نمانده است .

علت نظم درآوردن کلیله و دمنه در زمان برامکه ،

هژر و مردم

اینطور نوشته‌اند که یحیی وزیر هندی و رشید عباسی میل داشتند این کتاب را ازیر نمایند و چون حفظ نظم آن‌ها نیز نتر است برای او آن کتاب را منظم ساختند و بعضی نوشته‌اند که یحیی برای پسرش جعفر دستور منظم ساختن آن را داد .

روگویی نیز در زمان امیر نصران ساسانی این کتاب را بشعر درآورد ، که کمی از آن باقی مانده است . ترجمه جدید این کتاب از عربی بقاری در سال ۵۳۸ هـ . ق توسط ابوالفضل نصرالدین محمد عبدالحمید منشی انجام گرفت . ابوالرهبلی توسط ملاکمال‌الدین حسین ابن علی واعظ کاشفی جهت امیر شیخ معروف به سهیلی از امراء سلطان حسین یاققرا در قرن نهم هجری از کتاب کلیله و دمنه نقل شده توسط ابوالفضل منشی ، خلاصه و ساده گردید و اینک نیز از سلیس‌ترین ترجمه فارسی این کتاب میباشد . مؤلف انوار سهیلی بجای امثال و اشعار عربی ، امثال و اشعار فارسی بکار برده حقا خوب از عهد مرآته است .

یکی دیگر از کتب هندی که بزبان پهلوی ترجمه گردیده و در دوره اسلامی مفاد آن بهر بی برگردانیده شده بلوهربودانف Biluhar Et Budhaanf میباشد . این کتاب بزبان سریانی ترجمه و در یونانی نیز داستانی از آن اقتباس شده بنام «پیرلام و یوسف» Bariaam Et Yoasaph چند داستان از داستان‌های اروپا در قرون وسطی از این کتاب گرفته شده است ؟

ابوجعفر منصور دومین خلیفه عباسی ، چون شخصاً اهل فاضل و کمال و علم‌پرور بود ، از علوم ایرانی استفاده میکرد و در موارد دیگر نیز از تمدن و آداب ایران تقلید مینمود ، تا آنجا که خود را بپاس ایرانی درآورد . او دانشمندان ایرانی را بسوی خود جلب کرد و نخستین بار در عرب بنیاد حکمت و فلسفه را گذاشت و علوم عقلی را بین مسلمانان رواج داد و دستور داد کتابهای فایده فلسفی و طبی ایرانی و غیر ایرانی را جمع‌آوری و بهر بی برگردانیده و بطوریکه گفته شد این‌موقع که مشاور بزرگ او در اجرا و نسیات خلیفه سعای گریانهائی می‌بودل باشد و علاوه بر کتاب کلیله و دمنه ، آئین نانا و مزدک نامه و انوشیروان نامه و کتاب بزرگه آداب‌الکبیر و ادب‌الصغیر را بزبان عربی ترجمه کرد .

از مدارس معروف زمان ساسانی یکی مدرسه‌ای بوده است که بناموس قیروز (۴۵۹ - ۴۸۳ میلادی) توسط پارسوسا Narsoosia مشرف ایرانی پسر ارضی لرستان اسقف دیگر ایرانی در اواسط قرن پنجم در تعیین ایجاد گردید .

این مدرسه از مدارس معروف و مهم زمان بود و تعداد دانشجو و طلاب آن را ۸۰۰ تن نوشته‌اند و همچنین مدرسه‌ها «در شمال غربی جزیره در قرن چهارم میلادی معروف بود و چون اکثر از شاگردان آن ایرانی و بعداً در کلیساهای ایران

هژر و مردم

مشغول خدمت شدند بنام «مدرسه ایرانیان» نامیده شد . در اواخر قرن پنجم میلادی این مدرسه بسته شد و شاگردان ایرانی بهین خود بازگشتند و در محل اقامت خود هر کدام مدرسه‌ای تأسیس کردند از جمله «روارمیشیر» بر تاجیه ارجان بود که که مشای پاریس متولد شیراز ، دانشمند معروف در فلسفه ، ریاضت آرا داشته است .

از دانشمندان معروف ایرانی که در مدرسه نصیبین تحصیل نموده بودند ، یکی همین‌مشای پاریس Maanad De Perse پولس Pauls ، ابراهیم مادی و ترسز میباشد .

از دانشگاههای مهم زمان ساسانیان که تا چندی پس از برچیده شدن شاهنشاهی ساسانی و از مراکز مهم علمی و پزشکی و فلسفی شرق میانه بوده‌است ، گندی‌شاپور در خوزستان شمال‌شرقی شوشتر فعلی میباشد که شاپور اول آنجا را بنا کرد و دیگر شاهان ساسانی بروست و فعالیت علمی و از یادگاه‌های آن افزوده . کتابخانه این دانشگاه که نوشته‌اند که دارای ۲۵۹ اطاق و پرازگاههای بزبان پهلوی ، سریانی ، هندی و یونانی بوده است . در این دانشگاه فلسفه و طب و حکمت و نجوم تدریس میشدند و ایرانیان معلوماتی کسب کرده بایسر نقاط شاهنشاهی اعزام میکردند .

در دانشگاه پزشکی این دانشگاه طب ایرانی و هندی و یونانی ، همه تدریس میشدند است .

توضیح درباره اهمیت و موقعیت و سرنوشت این دانشگاه بزرگ عهد ساسانی خود موضوع مقاله جداگانه‌ای است که در موقع دیگر مورد بحث قرار خواهد گرفت .

نجوم و هیئت

یکی از علوم متداول و پیشرفته در دوران ساسانیان علم نجوم و هیئت بود که دانشمندان و منجمان دوره بعد از اسلام از غزایای کتابهای این دوره استفاده کردند و از عقاید ایرانیان در این باب هر دیکر با عقاید رومیان و بابلیان و هندیان مطالبی نقل نموده‌اند که مورد تأیید و استفاده ستارشناسان و علمای علم هیئت قرار گرفته است .

نویسنده کتاب کفایة التعلیم فی احکام التنجیم مینویسد : «علم نجوم چهارقوم منسوب است: پارس ، هند ، روم و بابل و اما پارسیان توسط الحاقند هم در هیئت و هم در احکام و بسبب قوت و کثرت مملکت و دولت و تربیت ملوک علماء را . علمای ایشان مذاهب بابل و هند و روم معلوم توانستند کرد ، و چون آنچه در افلاک بدان زیادت کردند ، و بدان سبب کتاب ایشان منتشر شد و مذهب ایشان قبول گشت.»

۲ - صحنه ۳۰۱ تاریخ ساسانیان تألیف کریم‌نصیر ترجمه استاد فقید رشید باسی مال ۱۳۷۷ .

هژر و مردم

قاسی ابوالقاسم صاعیان احدین صاعد اندلسی قاسی
 طایفه توفی ۴۶۲ هـ ق برابر با ۱۰۷۰ میلادی در کتاب
 طبقات الامم در بحث راجع به تاریخ علم در ایران، مینویسد:
 «دومین امت تمدن دنیا ایرانیان میباشد که مثنی باشراف و
 ترفین بشمارند و بلادشان در وسط معموره آب و هوایشان
 معتدل است و حکومت و سلطنت آنان محکم است بطوریکه هیچ
 مثنی را نمی یابیم که از حیث زمان، عمر سلطنتشان بقدر
 ایرانیان بطول انجامیده باشد، مملکت آنان منظم و هموار- دفاع
 از مظلومین میکند.....»

..... از قبائل سلاطین ایران حسن سیاست و تدبیر
 در مملکتشان است، غاصه سلاطین ساسانی که مانند آنان در
 سلاطین قدیمه از حیث شهرت و اعتدال درسیاست مدن نیامده .
 و از مختصات ایرانیان توجه کامل به علم طب و احکام نجوم
 و علم تأثیرات آنها در عالم سفلی میباشد و از برای آنان در
 حرکات کواکب ارساد قدیمه بوده و مذاهب مختلفه در فلکیات
 داشته و یکی از این مذاهب طرفی است که ابومعشر جعفر بن
 محمد باقی زج خود را بر آن ترتیب داده و در زج خود
 آورده که این مذهب علماء متقدمین ایران و سایر نواحی
 است.....

..... ابومعشر از طریق ایرانیان در تنظیم ادوار عالم
 تصحیح نموده و میگوید که: اهل حساب از فارسی و پهلوی و چین
 هند و اکثر اعم و طوائفی که معرفت با احکام نجوم دارند
 معتقد براینکه صحیحترین ادوار، دورهای است که ایرانیان
 منظم ساخته و آنرا بنام «سنی العالم» میخوانند و مثنی که
 از علم احکام نجوم اطلاعی نداشتند از میرزمانی این دوره را
 سنی العالم میخوانند و اما علماء زمان آنرا «سنی اهل فارس»
 میانند.

و ایرانیان را کتب مهمه در احکام نجوم است که یکی
 کتاب «سوردرجات فلک منسوب به زدهشت و دیگری کتاب
 تفسیر و کتاب جاماسب میباشد که کتاب مهمی بشمار میرود.»
 همین دانشمند و مورخ اندلسی در بحث راجع به «تاریخ
 علم» درخند مینویسد: «بطوریکه از سلاطین چین منقول است:
 سلاطین دنیا پنج نفرند و تمام مردم رعایای آنها میباشد .
 پادشاه چین ، پادشاه هند ، پادشاه ترک ، پادشاه ایران ، پادشاه
 روم و هر یک از این سلاطین را تقی است بطوریکه پادشاه چین
 بر او پادشاه مردم ، چه چینیان از تمام رعایا بیشتر به پادشاه خود
 اطاعت میکنند و تبعیت سیاست وی را مینمایند و پادشاه هند
 را «پادشاه حکمت» مینامند بجهت شدت و رغبت او بکتاب علوم
 و ترویج معارف ، و پادشاه ترک را «پادشاه وحشتیان» گویند
 بجهت شدت غضب و شجاعت در ترکان ، و پادشاه ایران را
 «شاهشاه» یا شاه شاهان خوانند بواسطه وسعت مملکت که در
 هر قسمتی از وسط معموره ، سلطانی نسب نموده و خود بر آنان

حکومت میکند و اقلیمش بهترین اقلیم است و پادشاه روم را
 «پادشاه مردان» نامند بجهت اینکه مردان رومی از سایر مردم
 خوشتر و اندامشان متناسب تر است.....»
 زج شهریار «زج شهریار «Zic Chatrayar»
 از کتابهای نجومی معروف یاقی مانده از زمان ساسانیان است
 که بنویس نوشته تاریخ نومیان ، جناب اول نجومی آن از زمان
 یزدگرد سوم تدوین شده و در سده های نخستین اسلام ابوالحسن
 علی بن زید تمیمی آنرا از پهلوی عبری نقل کرده است . و
 اطلاعات دیگری نیز توسط خاندان نوبخت در زمان خلافت
 منصور از کتابهای پهلوی عبری ترجمه گردید.

استاد جلال همای در مقدمه شیوا و مستقاناتی که کتاب
 «التفهیم لاولال صناعة التنجیم» ابوریحان بیرونی نوشته
 متذکر شده که:

«فن نجوم میراث پارسیان قدیم است و این میراث بوسیله
 ابومعشر و گروه دیگر منجمان که در قرون اولیه اسلامی
 میزیستند ، و از ارضیند ، و از ارضیند است که بسیاری از
 اصطلاحات ریاضی و حیث و نجوم بزبان پارسی قدیم باقی
 مانده و در کتب عربی نیز بجهت سورت فارسی یا به تفریب
 نقل شده است از قبیل : هزارات ، نهروغفت ، پیرودوارده
 بهروزم بیرونی کیم (تربکان = دربان) و کدخداه (از ملائک
 نجومی برای کیمت خسرو مود) و بری (بدر) و انجیری
 (تربیع) و منسوریت و دهگ و دهگان و کندر (حرکت غاصه
 کوکب در فلک تدویر) و نهندر (حسته السیر) و گوی در است
 (فلک مستقیم) و مرز (مُتَر) کتابی (مغرب) (ترب)
 پتاره (ویال) و مرز (مُتَر) در اصطلاح نجوم و جان پتارها
 جان پختان یا پتار (قاسم الروح یا قاسم الحیاه) و
 فردار و گرجه (یعنی جنابول) و برکار (فرجار) و زایچه
 (مغرب زای) و جوزهر (مغرب گوزهر)»

و نیز یکی از حیات اهمیت فن نجوم و کتب نجومی
 منجمی برای ما اینست که کتب ادبی و تاریخی ما پر از

۳- صفحه ۱۶۹ و ۱۷۰ طبقات الامم ترجمه دانشمند محترم آقای
 سید جلال الدین تهرانی ششمه گاهنامه سال ۱۳۱۰ خورشیدی .

۴- اولین مردمان این دانشمند اندلسی در تاریخ علم هندیان را
 بر سر دیاست صفحه ۱۶۵ همان کتاب .

۵- صفحه ۱۶۵ طبقات الامم .

۶- صفحه (قر)

۷- بعضی وجوه دیگر نیز از تفریب این کلمه گفته شده است .
 رجوع شود بکتاب مقابله العلوم خوارزمی و شرح بیرجندی بر تذکر
 خواجه و زج الفزیک ، در مقابله العلوم کلمه زج را عرب زه فارسی
 نوشته و بعضی گویند عرب زیک هندی است . کلمه اوج را هم در
 مقابله العلوم عرب اولک فارسی میماند و بعضی گفته اند که لفظ استرومنی
 Astronomi هم عرب ستاره نامه فارسی است .

اصطلاحات نجومی و استخراجات منجمان است و بدون اطلاع
 از فن نجوم هیچوجه از اینگونه دقائق تاریخی و معلومات ادبی
 آگاهی نتوان یافت .

خلا فرمودی در نامه رستم به برادرش زایچه طالع را
 یا احکام نجومی آن شرح میدهد که بر از دقائق فنی و تاریخی
 است و پژوهنده هوشیار نمیتواند از سرائیکونه آثار ندانسته
 و تفهیده نگردد .

از شاهنامه فردوسی :
 بدانت رستم^۸ شمار سپهر
 ستاره شمر بود با داک و مهر
 یاورده ستلاب و اختر گرفت
 ز زور بلا دست بر سر گرفت
 یکی نامه سوی زبائر بدرد
 نیش و سخنها همه یاد کرد
 نخست آفرین کرد بر کردگار
 کرد دید نیک و بد روزگار
 دیگر گفت کز گریش آسمان

پژوهنده سردم شود بدگمان
 که این خانه از پادشاهان نیست
 نهنگام پیروزی و فتره است
 ز جام همی بنگرد آفتاب
 چنگ بزرگانش آمد شتاب
 ز بهرام و زهره است ما را گرد
 نباید گذشتن ز چرخ بلند
 همان نیرو کیوان بر ارشده است
 عطارد برج دو پیکر شده است

همه بودندنها بینم همسی
 و ز آن خامشی بر گزینم همی
 گزین پس شکست آید از تازان
 ستاره نگرند دیگر بر زبان

سیدی سالیان چارصد بگذرد
 کرین نغمه گشتی کس تپیرد
 کریمت سن ایران شناس نامی معاصر که بیش از همه در
 تمدن و فرهنگ عهد ساسانی تحقیقات کرده مینویسد که :

«در عهد ساسانی اشخاصی بودند که کم و بیش اوقات خود را
 منحصرآ صرف مطالعات علمی مینویسیدند . چون اوستای
 ساسانی منبع اصلی تمام علوم محسوب میشد ، تردیدی نمیتوان
 داشت که این علما همه از طبقه روحانیون بوده اند . در کتاب
 یوندهش خلاصه فهرست ماندنی از علوم طبیعی و نجوم بدان
 طریق که از اوستای ساسانی و تفاسیر آن بدست میآید ، ثبت
 شده است . از روایات عجیبی که در معجم البلدان یا قوت ضبط
 شده است ، چنین برمیآید که در زمان ساسانیان در ریشهر

«ریورادشیر» که ناحیه کوچکی از ولایت ارجمان خوزستان
 بوده ، جماعتی از نویسندگان جای داشتند که با سماعت خطی
 مرموز موسوم به «گشتک» علم طب و نجوم و فلسفه را ثبت
 میکردند و آن سلاطین را به این جهت «گشتک میران میخواندند» یعنی
 کسانی که معالجات بر مخط گشتک ثبت میکنند .

و نیز روایات مورخ عالیقدر معاصر در بخش اول کتاب
 عصر ایمان قسمت مربوط به دانش ها و هنر ساسانی مینویسد :
 «..... آنچه از علم هیئت ایرانی در این دوران میدانیم
 اینست که این علم تقویم منظمی را بنیاد کرده بود . بنویس این
 تقویم سال بدوازده ماه سه روزه و هر ماه بدو هفت روزه
 و ده هفته هشت روزه تقسیم میشد و پنجروز هم با آخر سال
 اضافه میگردد . تصحیح و جادوگری امری عمومی بود و
 هیچگونه اقدام مهمی بدون رجوع بوضع فلکی بعمل نیامد
 و هر واقعه زمینی یا فضا را مرتب تصحیح یا جنگ با ستارگان سعد
 ونفس در آسمان بود ، همانگونه که فرشتگان و شیاطین در
 روح انسان با یکدیگر میجنگند و این در حقیقت همان نبرد
 اورامزدا و اهریمن بوده»^{۱۱}

در نتیجه همین آشنائی و تبحر ایرانیان ب علم نجوم و هیئت
 بود که در قرون اولیه اسلام منجمان و هیئت دانان و
 ریاضی دانان بزرگ و معروف دربار خلفا را دانشمندان ایرانی
 تشکیل میدادند ، مانند خاندان نوبخت (نوبخت اهوازی و
 فرزندی ابوسهل) و محمدیان ابراهیم فارسی (توفسی)
 ۱۸۵ هـ (ق) در زمان منصور ، و خالد بن عبدالملک مروزی^{۱۲}
 و احمد بن محمد بن کثیر فرغانی^{۱۳} و احمد بن محمد عهاندی^{۱۴}

۸- مضمون رستم فرخزاد است .

۹- صفحه ۲۶۳ ایران در زمان ساسانیان تألیف فرسوز کریمتسن
 ترجمه دانشمند لقب رشید یاسمی ۱۳۱۷ خورشیدی .

۱۰- صفحه ۳۳۳ کتاب چهارم عمر ایمان پهلوی اولک روح اعلا .

بیزانی ترجمه آقای ابیوطالب سامری .

۱۱- خالد بن عبدالملک مروزی رودی اهل مرو رود خراسان معاصر
 مأمون خلیفه عباسی بود . بنسبت او به رصد ستارگان در سالهای ۲۱۵
 تا ۲۱۷ هـ ق . اشتغال داشته . فرزند او محمد و نواده اش شیر ، هر دو
 مانند خودش از طبای بزرگ ریاضی و نجوم بود . خالد سرپرست
 رصدخانه در ساسیه بغداد و کوه قاسم در دمشق بود .

۱۲- ابوالعباس احد بن محمد ابن کثیر فرغانی معاصر خوارزمی .

از مردمان ماوراءالنهر ایران بود . در ۲۴۶ هـ ق . کتابی نوشت که
 ۷۰۰ سال در اروپا مرجع دانسته و مستحق ۱۴۹ بود . او قطر زمین و قطر
 سیارات و فواصل آنها را از یکدیگر حساب کرده که با محاسبه امروز
 چندان اختلاف لاجسی ندارد .

فرغانی در اروپا ب نام Afraganus معروف و کتاب اخترشناسی
 او توسط ژرارد بزرگ دوک سوناو و یوحنا انجیلی (اسپانیولی) و یسوب
 آماطولی ، به لاتین ترجمه شد و در ۱۵۲۷ چاپ و منتشر گردید . اصول
 نجوم او بسیار بالاترین ترجمه شده که باز اول توسط ژان بونیون

و محمد بن عیسیٰ ماغانی^{۱۴} و ابوحنیفه دینوری^{۱۵} و ابوالعباس سرخسی^{۱۶} و محمد بن موسیٰ خوارزمی^{۱۷} در زمان مأمون عباسی، ایران شناس قبیله پروفسور انوار براون نام سزده تن از دانشمندان بنام ایرانی را که متشاه خدمات بزرگ فرهنگی در تمدن اسلامی بوده‌اند از روی تحقیقات فن کسراپر Von Karner و کارل پروکلمان Carl Brockelmann در کتاب تاریخ انبیاات ایران ذکر کرده است. ولی نام عهد زیاده دیگری از ریاضی‌دانان و پزشکان و منجمان و تألیفات و آثار آنها علاوه بر آن کسانی که انوار براون موردتوجه در دست می‌باشد که ذکر آنها و تألیفاتشان از حوصله این مقاله خارج می‌باشد.

این التذیم در کتاب الفهرست نوشته است که: «نخستین کسی که در اسلام اسطرلاب ساخت ابراهیم بن حبیب قرظری منجم و ریاضی‌دان شهر ایرانی بود. وی در زمان منصور عباسی میزیست و کتابهای «التیسید فی النجوم»، «التقیاس للزوال»، «العمل بالاسطرلاب المسطح» و «العمل بالاسطرلاب ذات‌الحق» و از تألیفات عهد اوست و زبجی ساخته بود نام زبج قرظری و اوساط ستارگان را در آن ضبط می‌نموده است.»

منصور عباسی بطوریکه نیز اشاره شد، یکی از دوستداران علم و معرفت بود و علاقه وافری به علوم ریاضی و هجرت و نجوم داشت و در نتیجه بسیاری از دانشمندان این علوم را که اغلب ایرانی بودند در دربار خود گرد آورده و در آفرین نه علم بیشتر از سایر علوم متداول بود: طب، نجوم، فقه و در این باره می‌گفتند: «ان العلوم لثلاثه الفقه الامیان و الطب الاطباء و النجوم الامان».

مأمون خلیفه دیگر عباسی (۱۹۸ تا ۲۱۸ هـ. ق.) چون مادر و همسرش هر دو ایرانی بودند، مقدم دانشمندان ایرانی را در بار خود مقتم و محترم شمرده و در آن زمان دربار عباسیان محل اجتماع دانشمندان ایرانی و مرکز علم و ادب و هنر گردیده بود. مادر مأمون دختر استاسیس و همسرش پوران دختر حسن ابن سهل وزیرش بود. مأمون در آثار تربیت آن مادر ایرانی و تعلیم آل برمک، دانش پرور و روش‌بین و با اندیشه بار آمد.

سرونیام موریر Sir William Muir می‌نویسد: «هیچکس نفوذ ایران روی فرونیان نماند، خشونت زندگانی عرب کاهش یافت و غیر فرهنگ و سبک و فحش علمی آغاز شد و تمایل به تحقیق و تشع که از شرق سرچشمه می‌گرفت تشریح این تحول کمک کرد.»

همین دانشمند انگلیسی اضافه می‌نماید: «در اینجا لازم میدانم نظر خوانندگان گرامی، را به تغییرات مهمی که روی داد جلب کنم این تغییرات از آن رو پیش آمده که دستگاه

خلافت را جمله زردبختی با ایران و خراسان پیدا کرد و این زردبختی را سبب رسیدن بنی عباس به خلافت بود.»

این خلدون هم گفته است: «از زمان عرب یکی این است که حاملان علم در اسلام اغلب از عجم بوده‌اند خواه در علوم شرعی و خواه در علوم عقلی و اگر در میان آنها مردی در دست عرب بود، در زبان و مدخل تربیت و پرورش از عجم شمرده می‌شد.»

Seville در قرن ۱۲ میلادی می‌باشد. کتاب الفصول اخبار الجمل - اصول الفلك - صلوات الخدات - الکامل فی الاطرلاب اربالیات عهد اوست.

۱۴ - احمد بن محمد هارونی از نصیبان بزرگ گنبدشاپور اواخر قرن دوم و اوایل قرن سوم هجری بوده است معاصر جیحان خانه برمکی. هارونی دارای زبجی بود که علاوه بر اسرار خودش را در آن ضبط می‌کرده است.

۱۵ - محمد بن عیسیٰ ابو عبدالله ماغانی اهل ماغان کرمان متوفی ۲۴۶ هـ. ق. از علماء بزرگ علم ریاضی و نجوم بود و در بار علوم بغداد میزیست. این التذیم در الفهرست این کتابها را از تألیفات او ذکر کرده: کتاب بنام درسه فی فروش الکواکب و درسه فی النجوم و کتاب قرینه و طریق شکل من مقاله الاولى من الفیسی.

۱۶ - ابوحنیفه احمد بن داود دینوری (۲۰۰ تا ۲۸۲ هـ. ق.) در نجوم و ریاضیات بحر دانشه و از تألیفات او: اثبات دروس شناسی و دارو، العجز و القابله، التحت فی حساب الهیة، الجمع و التفریق، زبج ابراهیم، کتاب علم و مسائل استاسیس، کتاب الالواء (دینوم) قبه و الزوال، الاخبار الطوال.

۱۷ - ابوالعباس احمد بن محمد بن مروان بن طیب سرخسی متوفی ۲۴۹ هـ. ق. در علوم نجوم و منطق و جبر و مقابله و پزشکی و موسیقی کتابها و رسائلهای فراوانی دارد از آن جمله: المدخل الی مسائل النجوم، المدخل الی علم الفیسی، کتاب درجی و مقابله، کتاب درجی، سرخسی بنام معالی‌المهند باک خلیفه عباسی بود و همه نسی و مشاور او گردید ولی چون یکی از اسرار خلیفه را فاش کرده بود با خلیفه کشته شد.

۱۸ - محمد بن موسیٰ خوارزمی النجوسی (۳۲۹ - ۴۰۵ هـ. ق.) اهل خوه که از ایران بهرامی مأمون خلیفه عباسی رفت و به ستوراء کتابی درجی و مقابله نوشت «المختصر فی حساب الجبر و المقابله» خوارزمی یکی از دانشمندان بزرگ و از ریاضی‌دانان بنام قرون وسطی است حاصل تحقیقات و تألیفات او هنوز مورد استفاده می‌باشد و کتاب جبر و مقابله او را بسیاری از مترجمان بهر قرون وسطی مانند ژیرارد دو کریمون و رورت چمبرویسوال آلمانی (ایتالی) و رودلف دورجس و لوفره دویزا در قرون مانه بلاتین ترجمه کرده‌اند. کلمه جبر را از این نام بطور کلی از خوارزمی گرفته‌اند آخرین ترجمه کتاب او در سال ۱۹۱۵ توسط کارلویسکی از روی ترجمه لاتین دورت چمبرس چاپ و منتشر کرد (سنحه ۲۵۴ کتاب زندگی و زندگی و زندگی و زندگی تألیف آقا میرزا علی میرزا).



آجرهای نقش‌دار یزد

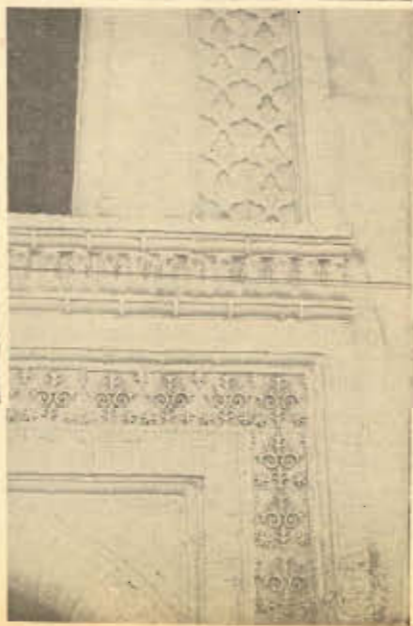
ایرج افشار

نقش که در این آجرها بکار میرفت در شهرهای مختلف فرق داشت و در سفرهایی که با منوچهر ستوده در یزد و اطراف آن نجس و گردش می‌کردیم عکس برداری از نقوش این آجرها مورد توجه، قرار گرفت به منظور آنکه مورد معرفی قرار گیرد تا مگر دوباره این هنر لطیف جان بگیرد بافتشهای زیبای آنها در کاشی و غیر آن به کار گرفته شود. این آجرها را در چند جا استعمال می‌کرده‌اند:

- ۱ - بالای سردر خانه‌ها

ساختن آجر نقش‌دار و به کار بردن آن در کاشی از هنرهای است که منشاء فراموش شده است. این هر خوب و ظریف تا چهل پنجاه سال پیش رواج داشت و در اغلب شهرهای ایران مورد توجه بود.

در همین تهران هنوز آثار و بقایای این نوع آجر در آینه‌ای که چهل پنجاه سال قبل ساخته‌اند و هنوز ویران نکرده‌اند دیده می‌شود. اما اکثریت این ساخته‌ها را خراب می‌کنند و آجرهای آنها هم از میان می‌رود.



۲- دور سردر بصورت حاشیه
۳- درلب و گنگره باها
۴- مرصع ایوان

طرز ساختن این آجرها و نقش اندازی بر روی آنها
علم الظاهر چهار نوع بوده است:
الف - آجرهایی که نقش مستقل بر هر يك از آنهاست
(تصاویر ۱ و ۲)

ب - آجرهایی که بیون چهارتا از آنها را کنار هم
نگارند يك نقش واحد به وجود می آید - (تصاویر ۳ و ۵)
ج - نقش گل و پشه که بر روی چندین آجر می ساخته اند
يك نمونه زیبای آن در بره دیده شد. (تصویر ۶)
د - آجرهای کنار و حاشیه که بطور ردیف کنار هم
قرار می گرفتند. (تصاویر ۷ و ۸)

تصاویر متعددی از سردرها و طرز آجرچینی آنها جمع
کرده ام که در اینجا چندتا به چاپ رسانیده میشود.

چنانکه پیش از این در مقالهای زیر عنوان «موسیقی در ایران» و «چین» یاد کردیم اگرچندین قرن به عقب برگردیم برای ما خیلی دشوار خواهد بود که بتوانیم نشان دهیم که سرزمین ایرانی زبانان تا کجا از سرزمین چین اصلی جدا می‌شود. آثاری که در این ستمشاله اخیر در تورفان و لوی‌هانگ پیدا شده است که از جمله چندین هزار نسخه‌های خطی نامنوعی است. اشیاء، هنری و علمی میباشد روشنائی خیره‌کننده‌ای بر بزرگوارگان تاریخ تمدن می‌افکند که هر چگونگی مردم این یوم را می‌نمایاند و هم تاریخ تمدن ایران را روشنتر می‌کند. با آنکه مقدار زیادی از این آثار هنوز به چنانی نرسیده و انتشار نیافته ولیکن همین اندازه‌ای که در دست است به خودی خود برای نشان دادن اهمیت چنین فرهنگی کفایت می‌کند. در تاریخ اکتشافات و کاوش‌ها تاکنون چنین پیشینه‌ای دیده نشده است. جزء بسیار کمی در این آثار که در آن پژوهش شده وقت گرفته تا نه قرن پیش از میلاد قدمت دارد. آثار هندیهتری که از سه قرن پیش از میلاد به بعدست و مربوط به آیین و مهر و کیش مانا است نیز در میان این آثار دیده میشود.

از روزگاران بسیار کهن میان دوسرزمین پهناور و آباد ایران و چین بستگی خیلی نزدیک فرهنگ دیده می‌شود. از کوهستان پامیر که در قسمت شرقی فلات ایرانست رودخانه بزرگی سرازیر میشود و بطرف مشرق می‌رود. حوضه این رودخانه وسیع است و سرزمین پهناوری را سیراب می‌کند. مردمان این یوم آباد با اهالی شمالی پنجاب و پامیر و با ایرانیان شمالی سند و مشرقی خورستان همگویی سستی داشته‌اند. در همین‌جاست که روزگاری یکی از بزرگترین کانونهای فرهنگی نزد ایرانی بوده است. نام برخی از شهرهای آن همانطور که در قدیم بوده و در ادبیات فارسی ذکر شده است هنوز هم به چشم می‌خورد. هر گس که به ادبیات فارسی آشنائی داشته

علمی استیک نظام

باشد بی گنگو نام «چنگ»، «ختا»، «ختن» و همچین نام داسوس» را شنیده است.

این‌هموطه در شرح سفر خود به چین نقل میکند که در کشتی چینی امیر ناحیه کان سو در هنگامی که این شاهزاده چینی به افتخار میهمان خود بزمی در کشتی تفریحی خودش در روی رودخانه می‌داد ملاجان و خنیاگران این نعره‌سرای را می‌خواندند:

تا دل به مهرت دادام در بحر تم افتادام

تا در نماز استادام گوئی به معراج‌اندازی جانب ایجابات که هنوز پیش ازینجا مال از مرگ ندی نگذشته بود که آواز او در چین به گوش می‌خورد و مردم آنجا با این زبان شیرین فرهنگ آشنائی فراوان می‌داشتند.

همین این‌هموطه نقل میکند که در خان‌الح (پکن) پایتخت چین . بزرگترین مرشد شهر خواجه برهان‌الدین ساغری می‌نام داشت و او ایرانی بود و نیز بسیاری نقاط دیگر نیز روحانیون ایرانی پایگاهی بلند داشتند. همو می‌نویسد که نگهبانان سلطان عنوان «پاسوانان» (پاسبانان) را داشتند و نسته تیراندازان «سیاهان» خوانده می‌شدند و به مأمورین انتظامات «دروذگران» می‌گفتند و شیخ بزرگه خان‌بایق لقب «صدرجهان» داشته.

شرق شناسان در هانگ‌چو در کنار خلیج زرد یک کتیبه به زبان و خط فارسی یافته‌اند که هنوز هم هست و آن کتیبه متصلی است که نشان میدهد این مسجد توسط مغزالدین علاءالدین برتری ایرانی در زمان منگ خاقان چین ساخته شده است و بنای آن در ۸۵۶ هجری پایان یافته است. اندکی پیش از این در سال ۸۴۴ که شاهرخ پادشاه ایران بود عیشی به ریاست غیاث‌الدین شاهش به سفارت خان‌بایق فرستاده شد. در چین ساختمانهایی است که شاید از طرف ایرانیان یا با الهام از معماری ایرانی بنیاد گذاشته شده است.

هیشی بریاست سرهنگ کرف (Krolow) در فرخونو مسجدی ویرانه کشف کرده که باید تاریخش را در قرن ۱۴ گذاشت. در این مسجد ویرانه قطعه‌هایی از دستنویس‌های فارسی پیداشد. این دستنویس مسجد کهنی است که در شرق دور می‌شناسیم ولیکن اسلام بی گنگو خیلی پیش از این تاریخ در چین راه یافته است. در ۵۰ - ۷۴۹ یک پرستار (کشیش) چینی درباره وجود یک کوچ‌نشین ایرانی مهمی در «دای نان» اشاره می‌کند. جهانگردان مسلمان در قرن نهم ذکر کرده‌اند که مسلمانان چه اندازه با بندرهای شرق دور آمیزش داشتند. اینک سندی که ارائه داده میشود مارا به یک قرن پیشتر از کهن‌ترین سندهای مربوط در شرق دور می‌رساند:

در ۱۹۰۹ مجله چینی شن چو کوئو کوانگ (Chen tseou Kouo Kouang) نسخه سیدل یک صفحه دستنویس را که به خط عربی و چینی بود منتشر کرد. این نسخه‌های خیلی روشن نیست ولی متن فارسی آن خواناست:

جهانی خرمی با کس نماید

فلک روزی دهد روزی نشاند

جهانی یادگارست ما رفتی

به مردم نماید بجز مردمی

گردن حلم صامحت خواهدبود

روشن گم این‌دیده به دیدار تو رود

بجز حلیف کرد دل من کیود

بدرود مست تو ز من بدرود

این شعرهای متوسط . وزن ناجوری دارد و به خط صح نوشته شده که منطبق به روزگار پیش از تیموریات (قرن ۱۵).

به گفته پیلو (Pelliot) زبان بازرگانی که به ویژه در بندرهای خاور دور با آن سخن می‌زاندند فارسی بود. یک کتیبه بزرگ اسلامی است که مربوط به ساختن یا تعمیر یک مسجدیست که در محل پایتخت کهن مغولی در قرقورم پیدا شده است این کتیبه خیلی فرسوده شده و در آن هیچگونه تاریخی نمی‌توان یافت ولیکن بنظر می‌آید که مربوط به نخستین نیمی قرن ۱۴ باشد. این کتیبه به فارسی است و در گزاره در ۱۵۳۳ میرزا حسن در تبت در شهر زونکا یک کتیبه چینی دید که ترجمه تبتی و فارسی آن همراهش بود. این آثار مربوط به دوره مغولی است. زبان فارسی در شرق و در آسیای میانه رواج داشت و بازرگانان در بندرها با آن آشنا بودند.

دزدانگاه کتوسوس در رستگامین تسو (Yen-tsu)

کتیبه‌هایی است که دولای آنها نوشته‌هایی به فارسی دارد. یکی از آنها خیلی فرسوده شده است و دیگری آثاری از جمله‌های فارسی بر آن نقش بسته و آقای راس آنرا چنین خوانده است: «[یاد کرده مهر برین سنگ] [کسانی که [به این مکان با اسبها؟ قاید این جهات] در نیابند] [هنوز [رحمت نرسانند] [احمدین حسین بن محمد بن حسن احمد] کرد [بنین سنگ ۲ اگر بیرون فرستاد ۱ مظهراب ۱۲]] به تاریخ [س].»

هر چند که از این کتیبه چیز مهمی دستگیرمان نمیشود ولی اهمیت آن سرچاهی خودش است. این کتیبه مربوط به سال ۱۳۰۷ است. اگر نسخه دستنویسی که پادش کریدی بطور اتفاق به دست ما رسیده است ولی کهن ترین نوشته‌ای که به خط عربی در چین می‌بینیم در خود زادگاه کتوسوس است. در شان تونگ (Chian-tong) در یک پرستگاه تائوئی کتیبه دیگری به چشم می‌خورد که مشابهت با این کتیبه دارد. بر این کتیبه یک فرمان کوراهی از اوگتای قآن نوشته شده که تاریخش ۱۲۳۵ است. در پایان فرمان نوشته‌ای به خط اسلامی نیسده میشود. می‌دانیم که در مهر دارخانه چنگیز خان و اوگتای قآن ایرانیان به کار بودند و ازینرو وجود یک خط در فرمان به زبان فارسی شگفت‌آور نیست. ما می‌توانیم بپذیریم که در زمان مغولها یک نوع خط کتیبه‌ای چین و ایرانی وجود داشته است.

پاری . در طول چندین قرن کتبه‌های بازرگانی ایران بطور منظم از خلیج فارس و کرانه‌های شرقی افریقا و هندوستان به بندرهای چین آمدورفت می‌گردند. در قرن چهارم هجری ابوزید فارسی کتاب جامعی نوشت که در آن راه‌های دریائی ایران به هندوستان و چین مفصلاً شرح داده شده بود.

در کتاب سینو ایرالیکا (Sino-Iranika) که نوخر (Ch. Laufer) گرد آورده و در ۱۹۱۹ دینیویورک منتشر شده ذکر اطلاعات و کلماتی را می‌کند که از زبان فارسی به چینی یا برعکس راه یافته است:

- ۱- در این مقاله مختصر ارتکها و جمله‌های زیر استفاده شده‌اند:
- ۱- ایران کورده شماره ۱۵ دنیویورک تاریخ دیران-ه از ۳ . هردو.
- ۲- ایران کورده شماره ۱۸ «تقدیم توووزی شهریار» (تشی شهریار فرس) از ۳ . هردو.
- ۳- مجله موسیقی . مقالهای زیر عنوان «موسیقی تباریک و چین» از نگارنده.
- ۴- دورنال آریایک «کهن‌ترین آثار خط عربی در چین» از پیلو (Pelliot)
- ۵- جهان ایران-تشی-تألیف شعیب‌الدین شفا (که هنوز به چاپ رسیده است و امید است که زودی انتشار یابد).

اهمیت فرهنگ

ناصر لیرمحمدی

دربی نیست که ثورای عالی فرهنگ و هنر و دبیرخانه آن با همکاری گروهی از صاحبان نظران فعالین آغاز کرده است. این ثوری چه میگوید. هدف آن چیست و اصولاً بجه منظور بنیان گرفته است؟ نوشته زیر نوشته‌های دیگری که از این پس از طرف دبیرخانه ثورای عالی فرهنگ و هنر در این مجله منعکس خواهد گردید باین عنوانها پاسخ خواهد گفت.

و آفرینایی می‌تواند مؤید این واقعیت باشد که اکثر شکستها و ناکامیهای اجتماعی این ملل نتیجه مستقیم سرگستگی فرهنگی ایشان بوده است.

اکثر ملتهای آسیای و آفریقای، هنگام برخورد با معاصر تمدن صنعتی، به ایدئولوژی فرهنگ خاص مجبور نبودند و رشته‌های همسنگی و پیوند ملی‌شان از چنین مایه‌هایی نیرو نمی‌گرفت و چنین بود که نمی‌توانستند در مقابل فرهنگ صنعتی که ناگزیر به همراه عوامل اقتصادی و سیاسی پسرزمینشان راه مییافت، مقاومت کنند یا با تقیض آگاهانه از میان و اصول نو فرهنگ، هویت ملی خویش را حفظ کنند. تردیدی نیست که آشنایی با عوامل تمدن صنعتی و بکار بردن تکنیک، جنبش و تحول وسیعی را در همه کشورهای غیراروپائی پدید آورده و از آنجا که این ملل شیوعاً و وسایل آرایش شده و به نتیجه رسیده غرب را در غالب ماشین وارد نمیکردند و بکار می‌رساند. بزودی در بسیاری از کشورها جنبشهای آنها تغییرات کمی چشم‌گیری بوجود آمد اما چون این دگرگونیها بر مبنای فرهنگ ملی تکیه نداشت، رفت‌رفته میان صورت و ماهیت نهادهای اجتماعی قلمدادی عمیق افتاد و علم تجانس در مابین گئی جامعه آشکار گشت.

چنین است که هنوز هم می‌بینیم در اکثر سرزمینهای آسیای و آفریقای مردم بجانب ارزشهای تمدن و فرهنگ صنعتی کشیده میشوند و اغلب نتایج یافتن به این ارزشها را که ریشه‌های

ایشان روزگار ما زمین را گمانه می‌زند و از اسرار و عوالم آن باخبر می‌شود. به باطن ایوانها می‌رود و از طبیعت و شکستهای آن آگاه میگردد. با ماهوارهها در فضای بیکران شناور می‌شود و به راز کیهان دست می‌یابد اما آفتاب مهربان نیست که بجز خانه‌های بی‌نور و بی‌دیوار خود را بگشاید و از راز و نیاز او با خبر شود.

انسان روزگار ما در راه توسعه فنون و صنایع، در جایی ایستاده است که با انسان قرن نوزدهم فاصله‌های هزارساله دارد اما همین انسان، با بهره‌جویی از پیشرفته ترین وسائل رفاه مادی، در دره‌های چندین میلیون نفری، پیش‌از همیشه تنها، بی‌نیاز و منتظر است.

انسان روزگار ما، اصول دانش تجربی و فن و تکنیک را که نتایج آزمون و خطا می‌باشد، بدون تأمل می‌پذیرد و هنر زندگی روزمره خود بکار می‌برد اما اصول فنیها و خصلتهای ممتاز انسانی را که به بنیاد فرهنگ تلقی دارد، به کتابها می‌سپارد و کتابها را به کتابخانه‌های خلوت و متروک.

تنهایی و انزوا بر مردمی که در پیشرفته ترین شهرهای صنعتی زندگی میکنند بازتاب فاسد می‌دهد که میان تمدن و فرهنگ جوایع آنها ایجاد شده و ناکامیها و ناپسندیده‌های کشورهای در حال رشد - که با شور و شتاب، شیوه‌های صنعتی غرب را بکار می‌رسانند - حاصل جدایی و گریز از فرهنگ ملی.

گاهی به تاریخ اجتماعی معاصر و مسائل ملت‌های آسیائی

منابع ملی، سیاست مشخصی را دنبال می‌کند. هدف این سیاست آنست که تولید افزایش یابد و اکثریت افراد جامعه - با رهایی از غم معیشت و تأمین آینده - از خدمتات و وسایلی که تا بسا زندگی انسان قرن ماضی بر عهده‌شان بودند، اما بهره‌جویی مطلوب از این خدمات و وسایل و کوشش در راه رشد و تعالی جامعه و تأمین ندامت و تکامل تحولات، به میانی استوار فرهنگی بیاورند است.

به این ترتیب با گسترش و توفیق برنامه‌های اقتصادی، زمان کوششهای امین فرهنگی فرا رسیده و ثورای عالی فرهنگ و هنر تأسیس شد تا با همکاری و تبادل نظر با صاحب نظران و کارشناسان، طرح سیاست فرهنگی کشور را تنظیم نماید و با ایجاد هماهنگی در همه کوششهای فرهنگی، تحول و تحریک پایبندی در فرهنگ کشور بوجود آورد.

این طرح در مرحله تکمیلی خود، با اجرای دقیق می‌تواند پاسخگوی بسیاری از نیازهای جامعه ما باشد. ما امروز به فرهنگ بارور و اخلاقی نیازمندیم که بتواند در عین تحکیم بیشتر مبنای همسنگی و پیوند ملی، همه افراد را از شهری و روستائی، با تحولات بزرگ اقتصادی و اجتماعی هنگام سازد و با ایجاد امکانات ضروری برای اشباع و آفرینندگی و نیز با پرورش شخصیت مطلوب در افراد، راههای رشد مطلوب و تعالی و کمال جامعه را هدایت سازد.

با کوشش صادقانه در این راه است که می‌توان از عوارض بسیار گونه جوامع پیشرفته صنعتی، محسوس ماند و آن تنهایی و انزوا و بی‌نیاهی و عدم تعادل را به کتابهای تاریخ سپرد.



توضیح: مطالعه‌های «تاریخات نو فرهنگ» و «دبیرات فرهنگ ایران» که در شماره‌های پیشین این مجله بجا رسیده حاصلی از طبعیات بحث و گفتگو دربار برنامه‌های فرهنگی است که به کوشش دبیرخانه ثورای ار چهارم تا هم دیماه ۷۷ از طرف ثورای عالی فرهنگ و هنر برپا گردیده بود.

در نظام اجتماعی و فرهنگی آنان ندارد. هدف خویش قرار میدهند. در این کوشش و شینگی شتابزده، حتی بسیاری از افراد، رشته‌های ضروری پیوند های خود را با سنت‌های فرهنگی و شیوه‌های رفتار و سبک ملی خویش می‌زنند تا به اصطلاح خود را با مظاهر تمدن و فرهنگ نوینیا و غالب، منطبق و هماهنگ سازند. . . . و از همین جاست که ناپسندیده‌های آغاز می‌شود جامعه متحول ما نیز در سالهای اخیر با این مسائل بیگانه نبوده است. نیازهای فراوان اقتصادی و مسائل پیچیده اجتماعی و ملی به مسائل و نیازهای فرهنگی مجال خود نمایی نمی‌داده است. معلمان به زنجیر نظام ارباب و رعیتی بسته شده بود و نان و آتش رحمت می‌رسید و بی‌پارسی تا از گورده راهها به «حکیم» رسید، از دست می‌رفت، محسوس را با آفت می‌خورند یا ارباب و بهره‌دار او می‌ماند و غم و آب و نان، در شهرها نیز وضع اکثر مردم، چندان بهتر از این نبود و به این ترتیب اصولاً نیاز و تقاضای فرهنگی نمی‌توانست مطرح گردد. با تأمین ثبات سیاسی کشور، و از آنگون ساختن نظام ارباب و رعیتی و آزاد ساختن معلمان و اعطاء حقوق اجتماعی به زنان که نمیی از جمعیت کشور است، با بهای استوار یا ک جامعه سالم بنیان گذاشته شد.

در این مرحله، کیفیت روابط تولید و توزیع نیروی چنان بود که همه کوششها و همه نیروهای ملی، می‌بایست در راه از میان بر داشتن قیود و محدودیت های اقتصادی صرف شود.

با اصلاحات و تحولات عمیقی که در نظام اقتصادی کشور پدید آمد، مرحله تحول در آموزش و جنبش در بیکار سا بسوادی فرا رسید و پیشگامی ایران در این امر مورد توجه جهانیان قرار گرفت. به این ترتیب، انقلاب همچنانکه طراح و رهبر گرانقدر آن پیش‌بینی کرده بود، در هر مرحله به هدفهای خود نزدیکتر میشد و جامعه به نیازهای تازه‌ای می‌رسید.

اکثرین برنامه‌های بزرگ توسعه اقتصادی با تکیه بر



عروسک ها، نمایشگر فریبک عامه

آشنایان و دکتور به جمال میریایه استعاره عروسک ما

عروسک سازی در ایران سابقه‌ای دیرینه دارد. سنگهای گونگون و آنکاه پارچه‌های رنگ برنگ درازمنه دور ازار بست عروسک سازان بود. اما در گذشته هدف تنها ساختن وسیله‌ای زیبا و فانتری بود. بازی، برای سرگرمی، برای بچه‌ها و برای وقت گذرانی... ولی امروز عروسک سازی، هنری است که بازی از فرهنگ را بدوش میکشد.

عروسکهای هنری امروز نمایشگران فرهنگ عامه‌اند، چرا که جامعه مردم نواحی مختلف وزینت و آرایش مردان و زنان روستاها، عشایر، ایلات و آبادیهایی دور و نزدیک را میشناسند. و بدینسان به گونه‌های نمایشگر سبیل فولکلور ملل میشوند. از اینروست که عروسکها در موزه های هنری و فرهنگی جهان جای در خور و مناسب به خود اختصاص داده‌اند.

عروسک‌سازی در مسیر هنر و فرهنگ - و نه در بنیاد فانتری و تفریحی آن - مولودی تازه برای جامعه ماست و با آنکه هنوز بیش از ۳۰ سال از عمر این مولود طریقی و زیبا نمیگذرد، در دنیا اختیار و خوانندگانش بسیاری برای خود بدست آورده است - و اینک عروسکهای ایرانی در گوشه و کنار جهان رسولان فرهنگ عامه ما هستند.

از جمله کسانی که در معرفی خودگر عروسکهای زیبای ایران نقش برجسته داشته «جمال میریایه» رئیس کارگاه عروسک‌سازی موزه مردم شناسی است.

۲۰۰۰ عروسک که طی ۳۰ سال در زیر پنجه‌های برنانش او متولد شده‌اند، نیمی از جهان را پیموده‌اند، به کشورهای دور و نزدیک رفته‌اند. به موزه های هنری و فرهنگی گوناگون سر کشیده اند و همه جا فرهنگ عامه ایران را با همه تنوع گسترده و جاذبه آمیزش معرفی کرده‌اند. اما پیروزی یکی از این عروسکها از همه درخشانتر رسیده است. او یک زن قاجار بود، با بیکری مومسی. قامتش به ۵۶ سانتیمتر میرسید. وزینت و آرایشش به سبک زنان ۱۰۰ سال پیش بود. موهای بلند سباهش روی گردن عاج گوشش تاب خورده و بر شانه‌هایش افشان شده بود. چشمهایش برقی نگاه زنان ایل را داشت. او همراه ۲ هزار عروسک دیگر که از سراسر دنیا آمده بودند در گالری پاریس شرکت کرد. مقام اول گالری به این زن سیاه چشم قاجار رسید و داوران گالری ۲۵۰ هزار ریال برای آن ارزش تعیین کردند.

«میریایه» تنها عروسک‌ساز نیست. بیکرهای او اگر جاذبه و اعتباری بیش از عروسکهایش نداشته باشند، کمتر ندارند. میگوید:

- تا بحال ۸۰ مجسمه به اندازه‌های طبیعی ساخته‌ام.

بیشتر این مجسمه‌ها در موزه‌های رستایه، آبادان، کاشان، میاندوآب و دیگر موزه های شهرستانی نگهداری میشود.

روی آوری «میریایه» به هنر عروسک سازی و بیکر تراشی کاملاً اتفاقی بود. پیش از آن او با هنر مجسمه و عروسک بیگانه بود. و حتی تصور نمیکرد که روزی زندگی‌اش با عروسکهای جوراجور و دنیای خاموش و سنگین مجسمه‌ها بیامیزد.

او تعریف میکند که:

- به سال ۱۳۰۳ در ملاقاتن متولد شدم. دوسال بعد پدرم را هم بندر پهلوی شد. تا هشت سالگی تیران شهر بودم و بعد همراه خانواده‌ام به هرسوار رفتم. ۱۲ ساله بودم که به تهران آمدم و تا نیمه دبیرستان را گذراندم. اما زندگی گاه چهره عیوس و سختی بدخود میگیرد، خشمگین و قهر آلود نگاه میکند و هر آنچه را که برای آینده آرزو داریم از هم میپاشد. من به ناگهان با این چهره گرفته و تلخ زندگی روبرو شدم. نیاز مالی ما را برطرف کرده که ترک تحصیل کنم. این شکست با خودش فتحی همراه داشت. شکست هدفهای من بود. اما سر آغاز آشنایی من با هنر شد. به موزه مردم شناسی رفتم و هنرجوی رشته مجسمه سازی شدم.

استاد من «کاناکالی» نام داشت. یک نفر تزاری بود کدر مجسمه‌سازی و ماکت سازی احوال میکرد. میگفتند:

«در هر انگشت او یک گنج هنر نهفته است».

و این ادعا بود. بی‌راه نبود.

«کاناکالی» از پایه‌گذاران موزه مردم شناسی بود. او با هنرش به رونق و اصالت این موزه یاری داد. بیکرهای او که در موزه مردم‌شناسی نگهداری میشود. از بهترین آثار مجسمه‌سازی ماست.

تا سال ۱۳۲۲ زیر نظر او به رموز و ظرایف هنری کار آشنا شدم تا اینکه او برای ساختن ماکتی از تخت جمشید رهسپار شیراز گشت و اداره کارگاه مجسمه‌سازی و عروسک‌سازی موزه به من واگذار شد.

عروسکهایی که از آن پس میساختم از طرف دولت به کشورهای مختلف هدیه میشد. به ژاپن، آمریکا، کانادا، ترکیه، انگلیس، فرانسه، دانمارک، برزیل و بسیاری دیگر از کشورها. و این عروسکها پیش از آنکه جنبه زیبایی و وزینتی داشته باشند، روح سنتها و رسوم و عادات مردم کشور ما را با خود به سرزمین‌های دیگر میبردند و به نشان میگذشتند. این وسیله‌ای بود برای معرفی مردم سرزمین های دیگر. در واقع عروسکها پل بیوند و آشنی و آشنایی بودند...



تعدادی از غروسبکهای ملی به لباسهای محلی که بوسیله آقای میربایالی ساخته شده است

غروسبکسازی، پیکرتراشی، مانکنسازی، دردیای امروز هنرهای معتبری است. برای آنکه این هنرها ناپدید، برای آنکه رشد کنند و مانند درخت تناوری شاخ و برگش را بر جهان بگستره لازم بود که چون میراثی به نسل تازه سپرده میشد، نسل کهن در حال رویش بود و آفتاب قرمزا در میان دستهای او طلوع میکرد. با این همه فواید بود که از سال ۱۳۳۳ کارگاه مجسمهسازی و غروسبک سازی در موزه مردم شناسی توسعه پیدا کرد و شاگردان و هنرآموزان بیشتری پذیرفت. از آن هنگام تا به امروز حدود ۵۰ شاگرد داشتهام و آنها را آموزش دادهام. بعضی از شاگردانم اینک در غروسبک سازی و پیکرتراشی به حد خلاقیت رسیدهاند.

کارهایشان پر از لطف و هنر و زندگی است. مثلاً خانم منتخبه دنیا، حسین فحیمی، یاشان تایک هریک مجسمهساز و غروسبکپرداز قابلی هستند و آثارشان حتی قابل عرضه در سطح جهانی است.

میربایالی ادامه میدهد:

برای ساختن یک غروسبک یک گروه ۵ نفری ۴ تا ۵ ساعت کار میکنند. اینکه میگویم یک گروه برای اینست که یک غروسبک از اجزاء متفاوتی تشکیل میشود که هر یک از این اجزاء مصالح خاصی میخواهد و شکر و ویزای برای ساختن آن لازمست.

هر مردم

هزینه مصالحی که برای ساختن یک غروسبک یکبارگرفته میشود حدود ۲۵۰ ریال است. اما چنین غروسبکی حداقل ۳ هزار ریال ارزش دارد.

به تنها اشکال، بلکه انواع غروسبک، کاملاً متفاوت و متنوعند. ممکنست غروسبک را از جنس گچ ساخت یا از فلز، و یا موم و حتی مقوا.

سر و دستهای غروسبک که غالباً از لباس بیرون است، بیشتر از موم ساخته میشود چراکه یک بدن آن متوالی است. غروسبک ساز نخست مدل خود را میباید، این مدل بیشتر وقتها «آدمه» است. از روی این مدل با گچ، گل و پسا یا لایم سین مجسمهای ساخته میشود. بعد این مجسمه با پارافین جامد، گچ، فلز، و یا پلاستیک قالبگیری میگردد. وقتی قالب مهیا شد، مایه مومی را گرم کرده و داخل آن میریزند. قبل از ایجاد موم موقعیکه به یک سانتیمتر رسیده آنرا از قالب خارج میکنند و پس از تمسرات سطحی و تراش طرف آن، به قسمت مومگذاری تحویل میشود. در این قسمت از موی طبیعی برای غروسبک، زلف، ابرو، مژه (و اگر مرد باشد سیل و ریش) ساخته میشود و سپس به قسمت رنگکاری منتقل میگردد. تا فراموش نگردد تمام اضافه گچی که طرز ساختن غروسبک، مانکن و مجسمه تقریباً شبیه هم است و بجای چشم غروسبکها و مانکنهای بزرگ معمولاً از چشم مصنوعی استفاده میشود.

پس از آنکه کار رنگآمیزی و آرایش غروسبک تمام شد، نوبت جامه و کفش و یا احياناً کلاه یا چادر و روبنده و بندرت چاقچور اوست. این قسمت بهمدن دوازده مخصوص است.

باید توجه داشت که نحوه لباس و آرایش و زینت غروسبکها و مانکنها باید کاملاً متناسب با رسمی باشد که قرار است غروسبک یا مانکن مدل و نمایشگر آنها شود و این هنگامی میسر است که غروسبکساز آشنائی دقیقی از چگونگی لباس، آرایش، آداب و سنن مردم نواحی دور و نزدیک و گوشه و کنار مملکت خود داشته باشد. او باید زندگی بلوغ، لر، ترکمن، کرد و گیلک را بشناسد و بداند. باید از رسوم قبیله و اهل عشیره، کوهنشین و جلگه‌نشین و جنگلی اطلاع داشته باشد، از روحیه و علائق آنها از شکل و شباهت، ویژگیهای جغرافیائی، فیزیکی و ژناتی آنها آگاه باشد و بیرونینه این آگاهی به آفرینش الگوهای خود بپردازد.

سخت از زمانکن و غروسبک و مجسمه شد. بچاست اگر اشاره‌ای به تفاوتهای اصولی آنها شود. برای مجسمه اغلب چشم جداگانه نمی‌گذارند. علاوه بر این مجسمه را مومگذاری هم نمیکند. بدیهی است که برای مجسمه کمتر از لباسهای

هر مردم



نخی و پارچه‌ای استفاده میکنند. اما مانکن باید حتماً لباس جداگانه داشته باشد. باید یک انسان در مقیاس کوچکتر باشد. با زلف و ابرو و مژه و لباس و کفش - و حتی زینت های گونه‌گون.....

بدن غروسبک و مانکن هم اغلب بصورت آرتی کوله (متسل مار - متحرک) با قلععات مجزا قالبگیری میشود.

«زاینها را در غروسبک و مانکن سازی هم از سابقه بسیار دیرینه برخوردارند، هم از تجربه فراوان. ذوق و سلیقه آنها در ساختن غروسبکهای جورا جور در تمامی دنیا پرهفتاست. زاینها قهرمانست که بزرگترین و هنرمندترین غروسبک سازان هستند و آنچه به معروفیت و اصالت این غروسبکها منسب میرساند فرهنگ عامه غنی آنهاست.

اما با همه این قدمت و سابقه، غروسبکهای ایران میتوانند رقیبان سرسختی برای زاینها و حتی دیگر ملل باشند، چرا که تنوع و گستردگی کهنظیر فرهنگ عامه ایران تنها به اندک جوهر هنری و خلاقیت زنده نیازمنداست تا جاذبه‌های درختان بیاید و خود را به جهان معرفی کند.

«هنرمندان جوان غروسبکساز ما باید با این هدف و امید

پیش بروند.....

این عبارات را میربایالی، با نوعی اعتقاد بر زبان میراند.....

در بیان دور در افسانه‌های ایران و در بخش افسانه‌های ایران

از : پروفیسور هادی حسن

ترجمه ، محمود نقضی رابین فرهنگي سابق درهت

مرحوم پروفیسور هادی حسن از استادان فاضل و عالیقدر دانشگاه علیگره در هند بود که به زبان و ادبیات ایران آشنائی فراوان و عمیق آسیر داشت . کتابها و رساله‌ها و مقالات تحلیلی مرحوم هادی حسن بزبان فارسی درباره زبان و ادبیات فارسی بسیار است که مقداری از آنها هنوز هم که چندسال از درگذشت او میگذرد چاپ نشده باقی مانده است .

یکی از آثار نفیس و پر ارزش مرحوم هادی حسن کتابی است بزبان انگلیسی درباره تاریخ دریانوردی ایران .

این کتاب بیش از چهل سال قبل سال ۱۹۳۸ در لندن چاپ شده است و مرحوم امین لاجوری نیز بر آن مقدمه‌ای مختصر نوشته است .

اصل کتاب شامل یک مقدمه و هفت فصل است که طی آن با روشی تحلیلی و عمیق در زمینه این موضوع بسیار جالب مطالعه شده است .

فصول کتاب غیر از مقدمه بدینترتیب است :
دریانوردی ایران در دوران افسانه‌ای

دریانوردی هخامنشیان

وضع بازرگانی در شرق پیش از ظهور ایران سامانی

دریانوردی ساسانیان

دریانوردی ایران در نخستین دورانهای اسلامی

دریانوردی ایران از قرن نهم تا قرن شانزدهم

فرمان و شواهد ادبیات ایران

امید است این کتاب که از نظر تاریخ و ادبیات ایران ارزش فراوان دارد هر چه زودتر بصورت کامل بلغاری ترجمه شود .

اینک ترجمه فصل اول کتاب که مربوط به دریانوردی ایران در دوران افسانه‌ای است در اینجا آورده میشود تا خوانندگان گرامی را مختصری با این کتاب آشنا سازد .

بنابر افسانه‌های ایرانی نخستین ایرانی که به کشتی‌سازی پرداخت چمنشید پادشاه سلسله پیشدادیان بود که با کشتی خود بر آب گذر کرد و از کشوری به کشوری رفت .

شاهنامه فرموسی درباره او میگوید :

گذر کرد از آنیس بکشتی بر آب

ز کشور به کشور برآمد شناپ

پس از آن در زمان سلطنت ضحاک نیروی دریائی عظیمی برای تسبیح و سرکوبی یهو پادشاه - برندیب (سیلان) که از دست‌نشانندگان مهراج پادشاه هند بود اعزام گشت . ظاهراً مهراج ضحاک با شورش یهو مواجه شده بود و از ضحاک پادشاه بزرگ که او را تحت حمایت خود داشت و در آن زمان در بیت المقدس بود کمک خواست . پادشاه مارنوش به این تقاضا

توجه کرد و فرمانهایی برای گرشاسب سردار ایران فرستاد که به هند برود و یهو را دستگیر سازد و در دربار مهراج بدر بکشد .

در گرشاسب نامه علی بن احمد اسدی که در سال ۱۰۵۰ هجری نوشته شده این فرمان چنین آمده است :

سوی کشور هند پرواز کن

سردندیب شه را ز کین ساز کن

یهو را بند و از آنجا بیاز

بدرگاه مهراج برکش بساز

بدینگونه نیروی دریائی مرکب از چند هزار کشتی از بیت المقدس حرکت کرد .

هرموزم تا ز دریا کنار بیارند کشتی هزاران هزار (گرشاسب نامه)

این نیرو در مدت شش ماه راه یکساله را طی کرد و به کالاه که بندری در جنوب خاک اصلی هند بود رسید . از آنجا سیاه ایران به سیلان رفت که یهو شایده هزار قیل جنگی و دو میلیون سیاه برای مقابله گرد آورده بود . جزئیات نظامی این ماجرا از نظر ما ارزشی ندارد . خلاصه آن اینست : یهو شکست یافت و سیاه ایران با یکصدویست کشتی که مهراج با امتثال فراوان به ایشان داد به وطن باز گشت .

به آریایان داد کشتی دویست

به دو کشتی او با سیه برشت

(گرشاسب نامه)

معلوم نیست که آیا مرگ موجب تحلیل رفتن سیاه ایران شده است یا امواج دریا کشتی های ناوگان ایران را فرو بلعیده است ؟

تساوی منقول در گرشاسب نامه امکانی برای تجزیه و تحلیل یا تحقیقات بیشتر بوجود نمی‌آورد اما استدلال سرویلیام اوژلی در این مورد جالب است که میگوید : « مدت زمانی که خدمتگزاران سیلیمان برای یافتن و برگشتن به سفر لوفیری صرف کردند درست دو برابر یکسال ونهیمی است که گرشاسب برای لشکرکشی به سیلان صرف کرد . و اگر در نظر بگیریم که در آن زمانهای پستان دریانوردی صورتی بسیار ناقص داشت و کشتی های کوچک وضعیف برای سفرهای اقیانوس خلی مناسب نبودند این زمان خیلی بی‌مناسبت است . زیرا این

کشتی‌ها ناگزیر بودند از زمینکی سواحل و خشکی‌ها و با کمک بادبان و اجابا پارو حرکت کنند و بدینترتیب طی کردن فاصله بین خلیج الانبیک و تایرومان (سیلان) ناچار وقت زیادی لازم داشت . مسافت از آنکه لازم بود در جاهای مختلف برای تهیه آب و خوراک توقف نمود و با تأخیرهایی اتفاق که ممکن بود بر اثر خرابی کشتی‌ها یا وجود دریانوردان بازرگان پیش آید .

[در این مورد قابل تذکر است که در متن فوق اشتباهی در ترجمه روی داده است و مدت سفر گرشاسب یکسال ونهیم ذکر شده است . با شاید نسخهای از گرشاسب نامه که در اختیار سرویلیام اوژلی بوده نادرست بوده است . زیرا در نسخه خطی گرشاسب نامه موزه بریتانیا در مورد سفر گرشاسب چنین آمده است :

پش ماه یکساله ره بسر نوشت

بی آزار و خرم بختگی گشت

و در نسخه خطی متعلق به شعبه الحمن آسیایی در بمبئی این بیت چنین است :

پش ماه یکساله ره در نوشت

بی آزار و خرم ز دریا گشت

با انتقال حکومت از پیشدادیان به گمانیان سحنه عملیات دریائی از سردنیب به هاماوران منتقل گردید . کیکاوس هنگام سفری در قلمرو و خویش از نیروی عبور میکند و به سواحل مکران میرسد و تصمیم میگیرد که بتکلی ناگهانی به هاماوران فرود آید :

[ز در کوس و برداشت از نیروز

شده شاه دل شاه گیتی قسروز

از ایران بند تا بتوران و چین

گذر کرد از آنیس بدمکران زمین

(شاهنامه)

بدینترتیب کشتی‌ها و قایقهای بشمار ساخته شد .

۱- تصور میشود کالا گمانیان افسانه از آن ذکر شده است با بند کراه یا کراه (Kalah) درمالاکا (سواحل فرس هند) قابل اطلاق باشد .
به مقاله Kalah در میگزین علمی اسلام رجوع شود .

Sir, W. Ouseley

[براندازه گشتی و زورق ساخت
بیراست لشکر بسو دروغاغت]
(شاهنامه)

و بند آبهای زره را پشت بر نهاد و یک هزار فرسنگ
سافت و طی کرد تا سرانجام به جایی رسید که بر بر دست
زاست و مهر درست چپ و هاماوران درست رو رویش بود.

[خبر شد بدینان که کاوس شاه
برآمد ز آب زره با سیاه

هماه که فرسنگ بریدی هسزاد
اگر پای را رأی کردی شمار

بست چینی هنر و فرزند بر است
رهی در میان بداند و کخواست
به پیش اندرون شهر هاماوران

بیر کشوری در سیاهی گران]
(شاهنامه)

بر فرود فرستند از روی اسامی و اشاراتی که فرودسی
ذکر کرده معتقد شده است که هاماوران شکل خاصی از کلمه
حصیر میباشد که مترادف پهن است و بنا بر توضیحی دیگر
درباره شاهنامه «بر بر همان بر است که تقریباً مقابل چین در
ساحل سومالی میباشد. همین جاست که در نوشته‌های هبرو گلیف
عصر قدیم پن - ت^۱ نامیده شده است و نیز آلمان یگر از
پایگهای عهد مادوستد بازرگانی بود و هنوز هم هست.
وقتی که باذهای موسی جنوب به غرب جهت خود را به
بادهای شمال و مشرقی تغییر میدهند هزاران کشتی و قایق
بانی به اینجا می‌آیند و از اکثر تا آوریل (مهرماه تا
فروردین ماه) هر ساله در اینجا از بحام و فعالیت زیاد است.»
نیز فرود اسامی دیگر اشکالی وجود ندارد. امروز
سیستان است و مصر هنوز همین نام را دارد. مگر آن هم سواحل
پلوچستان میباشد. اما بگذار برن کلمه زره از طرف فرودسی
موجب ابهامات غیر لازمی شده است.

امروزه زره نام یکی از سه ناحیه پست اطراف سیستان
است که معمولاً بحرانی نمکزار میباشد و در مواضع قطبناهای
آب بصورت باطلان یا دریاچه درمی‌آید. اما ژنرال هونتوم

شیدلر^۲ مینویسد «احتمال دارد که تعدادی دریاچه‌های
متنفس وجود داشته که اکنون به نمکزار های خشک منحل
شده است. در افسانه‌های عامیانه ایران از دریای پنهان در ذکر
میشود که از قرون در شمال تا کرمان و مکران در جنوب
و از سواد در شمال تا نواحی پست سیستان در شرق گسترده بوده
است. این افسانه‌ها که من آنها را دریاچه‌های مختلطی در اطراف
کویر مرکزی ایران شنیدم نه فقط از دریای بزرگ سخن
میگویند بلکه در آنها اشاراتی از کشتی‌ها، جزیره‌ها، بندرها
و فانوس‌های دریایی هم وجود دارد. شهر کهنه‌ای که بر روی
ارتفاعات شمال شرقی قرون میباشد در زبان عامیانه فانوس
دریایی نام دارد. و دهکده برجین در شمال یزد در محلی که از
میبند دور نیست نام یک بندر و گمرکخانه قدیمی را دارد.»
بدینقرار اگر با نظر شیدلر و ساکنس^۳ همراه شویم که
نزد محل کویر مرکزی ایران یک دریای داخلی وجود داشته
است باین نتیجه میرسیم که این تغییر جغرافیائی از ساخته‌های
نیاای جدید نیست بلکه نتیجه حفظ نام قدیمی زره و تغییر
معنی آن میباشد. بدینقرار کلمه جدید زره که برای باطلان
اطراف سیستان بکار می‌رود همان کلمه قدیمی دریاست و دریای
زره که فرودسی از آن نام میبرد زمینهای پست کنونی، سیستان
نیست بلکه یادآور دریای بزرگ مرکزی است که در دورانیهای
ماقبل تاریخ نیز تأیید میشود زیرا «زره» در زبان پهلوی
معادل کلمه «دریا» است که علاوه بر دریا بمعنی دریاچه ورود
بیز میباشد.

و اولاً^۴ از این معنی نتیجه میگیریم که اصطلاح «دریای
زره» نه فقط زاندهای بی‌معنی است بلکه موجب گمراهی نیز
میشود زیرا اگر کلمه «زره» بطور ساده به «دریا» ترجمه
شود مفهوم صحیحی بدست می‌دهد و «لشکر کشی دریایی»
کیکاوس بصورت کوششی برای تسلط بر راه بازرگانی باستانی
بنظر می‌آید.

آنچه گشتیم مربوط به افسانه‌هاست. اما این لشکر کشی
هر چند اعتبار تاریخی ندارد از طرف تاریخ‌نویسان هم به آن
اشاره شده است. «علاطری و صوغتی و تعالی میند که میشوند
که کیکاوس بطور موفق پهن را فتح کرد. تعالی میگوید:
«کیکاوس پس از زید خراسان، جبل، فارس و عراق
و زیستگی به اوضاع آن ایالات و گدارین هاموران در آنجاها
ابراهیم بن حرکت کرد. و موفقیکه به آنجا رسید پادشاه آنجا

Prof. Darmaseter = v
Pun- = ۲
Gen. A. Heutun Schindler = ۵
Sykes = ۶
Wamer = ۷

دو اذکار پسر شی المنار پسر الرائی الحمیری همراه با سران
حصیر و شاهزادگان لفظان و رؤسای قبایل بربر به مقابله با او
پرداخت و جنگی شدید در گرفت و جام مرگ دائماً در میان
ساقوف قتلون میگشت.»

آنچه تعالی نوشته در واقع هم خلاصه و تفصیل
مطلبی است که در شاهنامه آمده است زیرا از کسوجزئیات
سفر کیکاوس حذف شده است و از سوی دیگر نام پادشاهان
حصیری تفصیل نقل شده است. اما حوضه اصطفاقی میگوید
«البدشواذ المنار حمیری برادر الفراقلیها و پسر ابراهیم المنار
و پسر الخیرت الرائی است. بدینقرار گزارشهای این
مورخان همه یکدیگر را تأیید میکنند اما از آنجا که واقعیت
و تفصیل به آسانی در هر می‌آمیزد شاید بهتر آن باشد که هیچ‌وجه
درین آن تأیید که افسانه را با تاریخ سازش دهیم.

اکنون بیه «شاهنامه» باز گردیم. کیکاوس پادشاه
هاماوران را شکست میدهد و بعنوان غنیمت جنگی سوادیه را
که زمینش پادشاه فاتح را اسیر خود ساخته است به جنگ
می‌آورد. و راهی برای حمله و تزیور غرب‌ها که هر وقت قدرت
و نیروشان بکار می‌آید بدان متوسل میشوند باز میگردند.
کیکاوس به داخل مزی کشیده میشود و در آنجا محبوس
میکرد. این اخبار درونک به گوش رستم میرسد و سیاهی
تجسس میکند و با شتاب از راه دریا به هاماوران میرود زیرا
راه خشکی بسیار خسته‌کننده و دور بود.

[فرمود تا بر نشیند سیاه
بی زره هاماوران کینه خواه
سوی زرف دریا بیامد جنگ
که بر خشک بریود راه با درنگ
بگشتی و زورق سیاهی گران
رسیدند نزدیک هاماوران
بتراج و کشتن بیاراستند
از آزره دلفا به بیراستند]
(شاهنامه)

رسیدن ناوگان ایران برای توفه‌های حمیری ها ضریب
قاطع بود. رستم شکستناپذیر از نو تسلط کامل ایران را بر
آنجا مستقر ساخت و با ضربات مکرری که بر دشمن وارد کرد
اعتبار سیاه ایران منافع شد. به این ترتیب وثیفه لشکر کشی
رستم که برای کفر دادن به حمیر بنا بود پان پهلیرفت و کیکاوس
آزاد شد و فاتحانه به ایران بازگشت و داستان بیان می‌رشد.
درباره چگونه نقل داستان پس از این به بحث می‌پردازیم.
اما دریای حوانات دریایی باید به ماجرای دیگری هم پرداخت
که به نشانی درین و پایان‌ناپذیری ایران و توران مربوط

میشود و فرصتی برای فعالیت های دریانوردی پیش می‌آورد.
کیخسرو نوانه کیکاوس که جانشین او بود میخواست
با افراسیاب که دوران عمرش به خزان رسیده بود و برنگ
عمرش زرد شده بود به نرد ببرد آنرا. افراسیاب برای سلامت
خود تصمیم به فرار میگیرد و به کوهستان اسپروز^۱ در سلسله
جبال البرز در کانه‌های مازندران^۲ میگریزد و از آنجا سوی
دریا می‌رود «که جز دریای خزر نمیتواند بود». در برابر
این دریای غیبی که نه میندیش پیدا بود و نه کرانه‌اش
دستی میان دو مرگ مردمانه زیرا از پشت سر سیاه کیخسرو
فراموشید و در پیش او دریای خطرناک گسترده بود و بی‌ترتیب
مرگ او مسلم مینموده از این رو افراسیاب ترجیح داد که به
کشتی بنشیند و راه دریا را در پیش گیرد.

[جز نزدیک آن زرف دریا رسید
سر اورا میان و کرانه نند
بفرمود تا مرد کشتی شمار
بازد بگشتی ز دریا گذار
بدو گفت بر مایه افراسیاب
که خرم کسی کو بیره به آب
*]

فرمود تا مهتران هر کسی
بآب اسیر آورد کشتی سی
سوی گنگنه^۳ بادیان برکنید
ز تیک و ز به هاسر اندر کشید]

کیخسرو کینه‌جو که بدینال افراسیاب میبناخت وقتی به
کنار دریا رسید نه از استواری دژ هجوم ناپذیر بخوارزم
اندیشید و نه از دریای گسترده که در برابرش سدی بود. و
گفت اگر چرخ گردان مند کند از دریا خواهیم گشت.

[بر آب زره بگذراند سیاه
اگر چرخ گردان بود یک خواه]

بدینگونه کیخسرو در تصمیم تعقیب افراسیاب از راه دریا
بود. این راه از مکران میگشت و کیخسرو پیکال در آنجا
ماند تا کشتی‌ها و ملاحان را آماده سازد.

[چناندار سالی به مکران ماند
ز هر جای کشتی گران را بخواند.

چو آمد بزرگ آب زره
گشاده گردان میان از گروه
هنه کارسازان دریا برآه
ز چین و ز مکران همی برده‌اش]

وموقعی که تدارکات آماده شد توفیق پیکاله را بر کشتی‌ها نهاد و از خدا خواست که او را سلامت به خشکی برساند.

[بخشکی بگرد آنچه بایست کرد
چو کشتی پآب اندر افکند مرد

*

فرمود تا توشه برداشته
ز پیکاله تا آب بگذرانند

*

همی خولت از کردگار بلند
که او را بخشگی برده بی گزند]

سفر دریا نشوار بود و دلها همه بیناک. اما راه خود را مستقیماً دنبال گرفتند و پس از شش ماه باد شمال برخاست و ناوگان کبکسرو را بسوی گرداب فم‌الاند راند. ولی دعای شاه بی‌ساخت نماند و خداوند چنان کرد که تنباده به کشتی‌های او آسیب نرساند.

و پنهان پس از هفت ماه سفر خطرناک که موجودات شگفت‌انگیز درآب می‌دیدند کشتی‌ها به بندر رسیدند و بارهای گرانبای خود را حالی کردند.

[بشاه کشتی رفتی بر آب
کز ساختی هر کسی جای خواب
بختم که نسو گشتی ز سال
شدی کز و بیراه باد شمال
سر بادبان نیز بر کشتی
خله پیش ملاح نگذاشتی
جائی کشیدی ز راه خورده
که ملاح خواندیش فم‌الاند

*

چنان ساخت بزندان که باد هوای
شد تند با اخگر بادها

*

گذشتند بر آب در هفت ماه
که بادی نکرده اندر ایشان نگاه

*

شگفت اندر آن آب مانده سیاه
نمودی به انگشت هر پلک شاه
پآب اندرون شیردیند و گاو
همداشتی گاو بر شیر تارو
همان مردم و موها چون کشتند
هنه تن پرازشم چون گوسفند

گروهی سران چون سرگامیش
دوست از پس پشت بد، بانی پیش
یکی تن چوماهی و سر چون پلنگه
یکی سر چو گوروش چون نهنگه

یکی را سر خولت چون چون بره
همه آب از آنها بدی یکسره
نمودی همی این بدان آن بدین
همی خواندندی جهان آفرین]

همی خواندندی جهان آفرین]

کبکسرو پس از رسیدن به ساحل سیاه خود را در سرزمین ناشناسی که در برابرش بود پیش برد. در این سرزمین مردم به زبان مکران سخن می‌گفتند و شعرها به شعرهای چین شبیه بود. کبکسرو مستقیماً پیش راند و گنگنژ را مسخر ساخت و یکسال تمام در آنجا ماند اما افراسیاب فریبکار را در هیچ‌جا نیافت. پس با خود اندیشید که ممکن است افراسیاب از راه دریا بازگشته باشد تا ایران را که در نبودن کبکسرو بی‌خواب مانده بود فتح کند. این گمان در ذهن او به یقین بدل گشت و از فکر انتقامجویی دست برداشت و عزم خود را تغییر داد و تصمیم بازگشت گرفت.

بدینگونه کبکسرو که در دست یافتن به افراسیاب ناکام تنه بود به بندرگاه بازگشت و با ساعیان خود؛ در کبکزار کشتی آماده و مجهز نشست و شاه خود تنظیم پادشاهی را زیر نظر گرفت و با بهترین دریانوردان حرکت کرد. دو زورق راهنما پیش می‌رفتند. ستاره‌ها مه‌ریان بودند و دریا آرام. بادی مساعد برخاست و پادشاهی را بر کرد بطوری که راه پیکاله در هفت ماه طی شد و کبکسرو از دریا گذشت و به ایران بازگشت.

[چو عسرو بزرگ دریا رسید
فرو آمد و پادشاهی بدید
نوحه بر آن روی دریا بماند
ز دبدار با گوی چندی براند

خبر مردم

فرمود تا کار بر ساختند
دو زورق پآب اندر انداختند
پس زورق اندر ز کشتی هزار
پآب اندرون راند پس شهریار

شناسای کشتی هر آنکس که بود
که بر زورق دریا دلیری نمود
فرمود تا بادبان برکشند
بدریای بی‌پایه اندر کشند

همان آب دریای یکسال راه
چنان تیز شد باد در هفت ماه
که آتش و لشکر بدینسو گشتند
که از یاد کز آستین نرنگشتند]

چریان این ماجراها با جزئیات و تفصیل در اختیار خواننده قرار دارد. از آنجا که این حوادث نادر بوده است جزئیات آن که معمولاً از طرف شاعر نقل نشود در اینجا آورده شده است. پرفسور لندگه میگوید «شاعر (فردوسی) دست‌هایی که در پشت سر او داشته هیچگونه آشنائی و تجربه‌ای از دریانوردانند و او حتی بیک سفر دریائی نبرداخته است. زیرا بطوریکه در داستان مریمیم «وقتی افراسیاب از مقابل کبکسرو می‌گریزد از دریائی میگذرد که نمی‌تواند جز دریای خزر باشد درحالیکه کبکسرو که او را دنبال میکند از دریای مکران می‌رود و باز می‌گردد که دریای بلوچستان است.»

طبعاً این توصیف حیرت‌انگیز و معانی است. اما خود فردوسی این معنی را هم حل میکند زیرا مقصد بوده است که «ایران اقلیم مرکزی است و هفت اقلیم دیگر که مجموع ممالع زمین را تشکیل میدهند در اطراف آنست و اطراف همه آنها اقیانوس است. و رودهای سند، جیحون، ارس و دریای سیاه، تنگه سفور، دریای مرمره، تنگه داردانل، دریای مدیترانه، رود نیل، و اقیانوس هند، یک سلسله رود و دریاچه و خلیج و دریا هستند که همه با یکدیگر مربوط میباشند.»

با اینهمه باز هم چای ابهام باقی هست زیرا گردایی که بنام فم‌الاند نامیده شده در آبهای زره نیست بلکه در دریای چین است.

[محمدالله مستوفی در کتاب «رحمة القلوب» میگوید: «و در این بحر گرداها است که آنرا فم‌الاند خوانند و در دورنیز گویند اگر کشتی برآید جز به ما نماند غلامش نماند و دریاوزان آن

مقامها را شناسند و از آنان اجترار نمایند تا درامن باشند.»
بدینگونه انتقاد جامع به چگونگی آفرینش و شکل‌گام مانع آن شده است که فردوسی به دریانشناسی و اقیانوس‌شناسی هم بپردازد و برای پنهان داشتن این ناآشنائی خود نام بماند را که میبناخته در هر جا که لازم می‌داند بکار میرود.

تخیلات شگفت‌انگیز موجب میشد که موجودات عجیب و غریب توصیف شوند اما با خیال ممکن نبود که کشتی ساخته و روانه شود و فردوسی هم در این زمینه اطلاعاتی نداشته است. همین جهت در سراسر شاهنامه هیچ‌جوجه درباره کشتی‌ها و فنون دریائی مسلمی وجود ندارد.

بدون تردید همین نفس شاهنامه که در ادبیات ایران بطور کلی مشترک است موجب تقویت این فکر شده که افراسیاب از دریا تفر و وحشت نداشته است.

حقیقت اینست که هر چند ادبیات ایران از دریا اجتناب ورزیده و به آن نپرداخته است اما ایران خود چنین نبوده است. شواهد ادبیات ایران با واقعات تاریخی توافق ندارد و نباید ملاک تفاوت قرار گیرد. اگر توصیفات فردوسی از دریا نادرست است نمیتوان گفت آنچه درباره سفرهای دریائی کبکسرو و کبکسرو نقل کرده است نیز ضرورتاً نادرست میباشد.

آیا از آنجهت که لندی دریا را نمیشناخت باید سفر دریائی گرشاسب را هم مردود شمرد؟ اگر حرفی راست از دهان شیطان گفته شود دروغ نخواهد بود. گزارشهای لندی و فردوسی هم از آنجهت که این دو نفر با دریا آشنائی شخصی نداشته‌اند نمیتوان مردود باشد و نادرست بشمار آید.

«گرشاسب‌نامه» و «شاهنامه» دست‌کم ادعائی شنیدنی را در دریای جنوب درخود گرفته است و غبار طبیعت و کهنگی ماجرا سفر کبکسرو را در دریای شمال در خود پوشانیده است اما از این‌جانب آیا نمیتوان تصویری مرعوز و مبهم از وجود یک نیروی دریائی برای پادشاه ایران داشت که با نشان پرچمهای کاوه بر روی آبهای نیلگون دریایا بر روی امواج زمان به سوی سرلندی و حمیر و گنگه یعنی از پیکوی اقیانوس تا سوی دیگر آن در حرکت بوده‌اند؟

Prof. Nöldeke - 8

آفرینش هنری

باری برخی تحت تأثیر افلاطون، الهام را نوعی جذب و شوریدگی و برخوشی یا فیض و عطیة الهی میدانند، و برخی دیگر همانند های میان الهام و رؤیا یافته‌اند به این اختیار که پاره‌ای از هنرمندان در عالم خواب مایه و مضمون آثار خود را بدست آورده‌اند. این پیش به نظریه روانشناسان که ضمیر ناخودآگاه و تامل غلبه (واکنش) نفس از قید بیداری و واقعیت) باندرون بیند و کشف شود و اشراق را زانگاه هنر یا شرط آفرینش هنری میدانند نزدیک است.

اما هر چند خواب دیدنها یا فراموشی عالم واقع در خلق آثار هنری نقش مهمی بر عهده دارند؛ باز نمی‌توان به باری آنها توجه کامل و جامعی از آفرینش هنری بدست داد. زیرا در بعضی از آثار خواب و خیال سهم بزرگی ندارند و کسانی چون پل والری با محاسباتی دقیق که در حوصله همگان نمی‌گنجد اثری ارزنده ساخته‌اند. ضمناً مهم این نیست که بگوئیم الهام یافته‌اند و در خواب دیدند، مهم اینست بدانیم چرا و چگونه خواب دیدنها و خیالها با هم سمت و جهتی مشابهند و به غایت و هدف مشخصی توجه دارند و اشکال خاص و معینی بخود میگیرند و بفرجام به صورت اثری هنری درمی‌آیند. مهم یافتن منبع تصاویر یا الهام و دریافت این نکته است که چگونه دید و پیش خیال‌دوش و رؤیا ماندنی به یک ساخته هنری بدل میشود.

گروهی دیگر برخلاف آنانکه در الهام رازی ناگهونی یافته‌اند، بهاری خودمطلق خواب‌دریخت بشر الهام شده‌اند، مثلاً ادگار آلنو در اثری که پیش از این ذکرش رفت، مدعی است که منظومه غراب را بیت به بیت با دقت و نظم خنک روایتی و منطقی ساخته‌اند. هوش و خرد و منطق در آثار هنرمندانی چون پل والری و گئوتارد وینچی پایگاه بلند و

هم برزالی دارند.

اما ناگفته نماند که هر هنری را بدینگونه توجیه و تشریح نمیتوان کرد. زیرا در چنین پیشی ناگزیر باید پذیرفت که بویغ و فرجه منحصرأ محصول کار زیاده است و با نیروی از قوای خاص بنحیث ظهور میرسد و بر این اساس همه هنرمندان بناچار یک راسل دست برای قضیه هنسی هنر موهبت یافت و همه ساخته های گراهنتر و بزرگ هنری همانند یکدیگر خواهند بود و نیز اثری که مطابق موازین و قواعدی صریح و دقیق بوجود آمده باشد باید بالاجبار زیباتر از اثر هنرمندی باشد که از رعایت آنها غفلت یا اغراض کرده است و همه می‌دانیم که چنین نیست، قاعده و قانون همیشه از اثری که کامل و تمام است زاده و نتیجه میشود.

بندوگروچه (Benedetto Croce) بنامی این و دوقرأ با یکدیگر وفق میدهد: به اعتقاد وی هنر خواب و رؤیا نیست اما بیان (و در اینجا خرد و منطق به کار می‌آید) خواب و خیال هنرمند است؛ یعنی هم واقعی است و هم غیر واقعی. اما احصایات و عواطف با تصاویر که چون سیلابی به سراجه ذهن هنرمند میریزند و هنرمند ناگزیر از بیان کردن آنهاست. از کجا می‌آیند؟ این نکته در نظریه بندوگروچه چندان روشن نیست.

Etienne Souriau مقاله هنرمند را با اثری که در شرح تکوین است بطرزى شایسته روشن ساخته، تأییرات آندو را بر یکدیگر و سرشکاملی اثر و بیشتر تشریح ساخته هنری را به سوی کمال تشریح کرده است. اما باز مسأله زانگاه هنر

۱- مشر بیان تحلیل است. کلیات زیباشناسی، تألیف بندوگروچه، ترجمه لواد روحانی، تهران ۱۳۴۴، ص ۱۴۵.

درین مایه روشن نشده است. بنابراین تنها راهی که میتواند ما را به مقصود برساند مطالعه ضمیر ناخودآگاه هنرمند است. بیان گذار روانکاوی به مسأله آفرینش هنری توجه داشته و درین باب فریضای آورده‌است که همگان از آن کم و بیش آگاهی دارند. به اعتقاد فروید و پیروانش یک ساخته هنری به مثابه رؤیا، اساطیر و قصهها، عقده و امپرده‌ایرا که در زوایای ضمیر ناخودآگاه هنرمند پنهان است بنحوی نمادی بیان میکند یعنی موجب لطیف و اغلاظی آن میشود. به موجب این نظر خاطرات دوران کودکی در ناخودآگاهی بزرگسال حیات دارند و آنچه در اندیشه و عمل عیب و شگفت‌انگیز و شگرف مینماید دارای صورت و ماهیتی نمادی است.

خردهای که بر این نظر بارور می‌توان گرفت اینست که هیچ روانکاوی نمیتواند از راه مکاتبه به روانکاوی بسیار خود برده‌اند و نیز هیچ خواب دیدهای را بی‌باری تصادف‌های آزاد بیننده خواب تعبیر و تاویل نمی‌توان کرد و روانکاوی آثاری که سازندگانشان مردمان در واقع چنین کاریست و فریود خود به این تفسیر روانکاوی ساخته های هنری وقوف داشت. پس اینگونه مطالعات و بررسی‌ها فرضیاتی برای تبیین و تفسیر و توجیه آثار هنری بدست میدهند اما درباره جزئیات کار نتایج متضنی یار نمی‌آورد. میگوئیم جزئیات، چون روانکاوی از پیش میدانده که در ضمیر قائل و پیمان عقده ادیب وجود دارد، به این دلیل که عقیده ادیب، دوران ناخودآگاه همه‌گی پنهان است؛ و بدینگونه عقده ادیب را درست در همانجا که انتظار وجودش میرفت باز می‌یابیم. این امر موجب بکنواختی اینگونه تحقیقات میشود و ملال می‌آورد و گاه فایده آنها را ناچیز میکند و بفرجام ما را به این گمان می‌اندازد که به باری چند عقده می‌توان راز همه ساخته های هنری را

شکافت. کشفیات روانکاوی نیز به سبب فقدان مدارک و اطلاعات کافی درباره احوال هنرمندان در گذشته، به چند عقده که هر بار به شکلی یکسان و همانند ظهور میکنند منحصر میشود و در نتیجه متد یا متاهیم مجردی که پایه و مایه درست و استواری ندارد و در واقع فرضیاتی پیش نیستند سر و کار پیدا میکند. حال آنکه پزشک در روانکاوی بیمار خودش هیواره با واقعیت روبروست. گاستون باشلار (Gaston Bachelard) از جمله محققانست که تأویل و تبیین همه ساخته های ارزنده و امثال هنری را به کمک چند عقده همگانی امکان‌ناپذیر و کاری خطا دانسته است.

اما اگر این نظریات را از صورت جرمی و قشری‌ای که نارند خارج کنیم می‌توانیم آنها را پدیدریم و در این صورت کار منطقی هنری عبارت خواهد بود از:

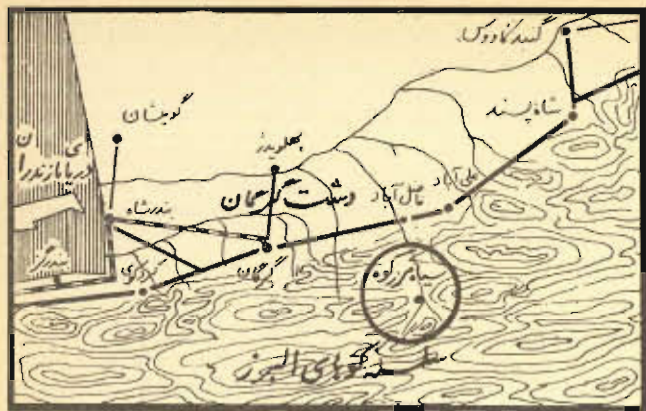
تحلیل و تعلیل مضامین ساخته هنری و زندگانی هنرمند، زیرا اندامهای بلیک ساخته هنری مربوط به مضامین یا خاطرات و رویدادهای دوران کودکی هنرمند است؛ لکن آرایش در اندیشه یافتن علان عقده نباید بود؛ بلکه بالعکس باید بسبق ذهنی و پیش‌دآوری به تحلیل و تعلیل مضامین پرداخت و نیز میان نمادهای یک هنرمند و آئین نمادی هنرمند دیگر تمیز داد و فرقی نهاد. هنرمند دانسته یا ندانسته یک یا چند مضمون کودکی را در پرده رمز و اسرار تقریر و بیان میکند و باساخته هنری‌بوندگانی خود هنرمند نیز خودآگاهانه یا ناخودآگاهانه پیرامون همین مضامین میچرخد. چنانکه آندره مازو و René Huyghe این نکته را در زمینه قاشی روشن ساخته‌اند.

۲- کارل آبراهام (Carl Abraham)، اوتو راک (Otto Rank)، رانک (Rank)، اریست جوز (E. Jones)، غلام بولپارتن، شارل بوش (Ch. Baudouin) و دیگران.

دیگده سیاه مرزکوه

هوشنگ پور کریم
از انتشارات اداره فرهنگ عامه

- ۱ - آشنائی با محل : موقعیت جغرافیایی و احوال عمومی نه.
- ۲ - کشت و ورز ، شبانی ، درو و خرمن گویی ، آسیا و آسیابنی و نان بندی .
- ۳ - دامداری : چراگاه و «آرام» ، شردوشی و ماست بندی و کره گیری ، پنم جینی و بشیرینی و پارچه بافی .
- ۴ - مسجد و تکیه و مراسم مذهبی .
- ۵ - مراسم عید نوروز و نوپه خروانی ، چهارشنبه سوری و فال گوش ، سفره عید و شگون آوری و دیدن و بازدید و سیزده بدر .
- ۶ - مراسم رامیان و نام گذاری و گهواره بنادنی و ندانی ، ختنه سوران و «کریب» .
- ۷ - یث افسانه و چند ترانه .



موقعیت جغرافیایی
نقشه «سیاه مرزکوه»

مقیاس : ۱ : ۱۰۰,۰۰۰

وشره به خانقاهان آباد تا شگون بیابان ، اینها همه قرار وقاعدی هستند که هنوز در امور کوچک و بزرگ زندگی شان مراعات می کنند ، سیامرگویی این روزگار را سیامرگویی سالی های سال قبل پیوند داده است . و این است که وقتی سیامرگویی به مزماره اش می روی و یا به «آرام» گوسفندانی و یا به حجام دهنش و یا به کلبه روستایی اش تا با کار و زندگی اش آشنا بشوی ؛ و یا پای صحبتش می نشینی که از ادب و اعتقادش خبر بگیری یا از عاداتش ، به خیالت می رسد که به زندگی هر ارسل پیش بازگشته ای و یا مردم آن دوره ها گفتگو می کنی . خالق که در همین همین روزگاری و این که همسجبت شده ای ، انسانی است که با غرق جیشش در قطعه زمینهای سنگلاخی آن کوه و این دره شش می زند و بیادنی می باشد که نای خوردن خانه های آبادی در دامنه «کوه زرد کمر - zarde kamar» و «علیشاکوه» و «مهنوخانه کوه - mahtoxāne kuh» بنا شده و به دره ای مسلط است که باریکه آبهانان کمی بالاتر از ده هم می رسند و می شوند رودخانه ای که روی به شمال و به «دشت گرگان» می رود و اگر محمد آبادها و قاضی آبادها پیش را به کشته اشان ببرند ، می رسد به «رودخانه گرگان» که به «خزر» می ریزد . کمی دورتر از سه کوهی که دامنه اشان را به «سیامرگوه» گشودند ، که همای بزرگ و کوچک دیگری هم در دوری نه را گرفته اند که البته نامهای دیگری دارند : یکی شان کوه «عوض گودار - evaz godār» است در مغرب «سیامرگوه» و یکی دیگر کوه «جبال» است در جنوبش ، و در

هر که در پاییز و زمستان «سیامرگوه» را رها می کنند و به دهکده های دشتی می روند به این سبب است که زمستان را نمی توانند در سیامرگویی بپوشند از رفیق کارباشند . امورشان نمی گذرد . به دشت می روند که کارگری کنند ؛ یا در مزارع و یا در کارخانه ها . به همین مناسبت ، آن سیچهل خانو سیامرگوش که زمستان و تابستان در «سیامرگوه» می مانند ، برای این دوستانه کوچده ها شان اسمعلا می وضع کرده اند و می گویند ؛ اینها یا از زور مستی است که می کوچند و یا از فرط پستی . البته هر قدر که آمدن و رفت این کوچده ها ، «سیامرگوه» را با عوامل شهری آشنا می کنند ، موقعیت کوهستانی «سیامرگوه» و این که فنون جدید توانسته است به آن راه پیدا کند ، «سیامرگوه» را با همان عوامل بیگانه کرده است . و به این سبب است که هنوز نموده کشت و ورز و دامداری سیامرگوشها به همان روال آباء و اجدادی است . و باز به همین سبب است که مردمان سیامرگوش هنوز چاروی به پا می کنند و شال به سر می بندند و قبایلی که می پوشند دست بافت زناشان است . و زناشان هنوز هم با همان «چرخ دوکده ها» و «چرخ بچه ها» و «شاله» گورده های نخ می رسند و پارچه می بافند که مادر بزرگها شان می رختند و می بافند . رسوم و رفتار و قاعده ها و آداب آباء و اجدادی هم هنوز در «سیامرگوه» رعایت می شود . این که سیامرگوشها در عرض و سیاهان «دوقانه» می بختند و در ختنه - سوران «کریب» می گیرند و در عید نوروز «شگون آور» انتخاب می کنند که بعد از تحویل سال با نان و شیرینی و سبزی و قرآن

کم که دارند سیامرگوه را رها می کنند و می شوند «علی آبادی» یا «فاضل آبادی» و یا «رحمت آبادی» و «حسین آبادی» و ... که آبادی های هستند در حاشیه «دشت گرگان» و کنار راه اصفانه . یعنی در تماس با شهر و شهری گری و تمدن جدید . جمعیت «سیامرگوه» ، تابستانها صد و چهل پنجاد خانوار است و زمستانها فقط سی چهل خانوار . این بقیه سیامرگوشها پاییز و زمستان را در «سیامرگوه» نمی مانند و می روند به دهکده های دشتی . بعضی ها شان در آن دهکده ها صاحب ملک و آبی هم شده اند و ثروتی هم بهم زده اند که حالا مشکل میشود به آنها گفت «سیامرگوش» . چرا که سیامرگوشی کوهستانی و منزوی را مردمان خودشان نمی بینند و اگر هنوز هم تابستانها به آنجا می روند ، یکی به قصد هواخوری است و یکی دیگر اینکه آب و گل آباء و اجدادی شان را البته نمی خواهند از دست داده باشند ؛ هر چند که پشت آنها همه کوهها افتاده است . بعضی ها شان

۱ - در اسامی و نیز در نامهای اداری «سیاه مرزکوه» نوشته می شود . در فرهنگ جغرافیایی ارتش هم همینطور نوشته شده است : «سیاه مرزکوه - siyah-marz kuh» که از عثمان کتول پیش علی آباد شهرستان گرگان ، ۴۰ کیلومتری جنوب باختری علی آباد . کوهستانی ، مشرف ، مرتفع ، سکه ۷۵۰ ، شیبه ، ناری ، آب از چشمه سار ، مسعود ، غلات ، ارزن ، گیاهات ، شل ، زراعت و گلداری . منابع مستی زبان : کرمان پای ، راه مالرو .

۱ - آشنائی با محل : موقعیت جغرافیایی و احوال عمومی نه

مردم «سیاه مرزکوه» نام دهستان را در گذشته سیامرگوه «siyah marzkuh» می گویند . مردم دهکده های حاشیه شان هم همینطور . به همین اعتبار در این مقاله همه جا نام این ده را «سیامرگوه» می آورم . هر چند که این نام در عنوان مقاله به اعتباری دیگر «سیاه مرزکوه» نوشته شده است . به هر صورت ... این «سیاه مرزکوه» یا «سیامرگوه» یک دهکده کوهستانی است در چند فرسنگ جنوب شرقی «گرگان» و در بخش «علی آباد» (کتول) . و این «علی آباد» که به جامه اصفانه «دشت گرگان» گره خورده ، حالا دیگر روستای روستای شهری شده است . چرا که در حاشیه دشت است که در این روزگار پیش و عقب زمینش هم از تریقه فولادی تراکتورها خلاصی ندارد . با آن همه مزارع وسیع پنبه و گندم و برنج و با آن کارخانه های پنبه بافندگی و کارخانه های روغن گیری از دامنه های روغنی و کارخانه های برنج کوبی و آسیابهای موتورلی . اینجوری است که «علی آباد» هم میشود شهر و آنچه شلوغ و پررفت و آمد ، ولی این شلوغیهای «علی آباد» و آبادیهای دیگر «دشت گرگان» ربطی به «سیامرگوه» ندارد که توی کوه افتاده است و باید با چند فرسخ قاطر سواری در کوه و دره به آنجا رسید . چرا ، یک ربط قضیه اینجاست که سیامرگوشها هم

جنوب شرقی این کوه «گجو» - *ganja* است و در مشرق کوه «کالری» - *kalari* که قلعه‌ای با تپه سنگی سیاه سوخته از دامنه جنگلی سرکشیده است و این تپه‌ها اگر کمی به «سیامرگو» نزدیکتر بود مشکل می‌گذاشت که آفتاب صبح حتی چند ساعت بدانرا طلوع به نماند. سیامرگوئی‌ها، در دامنه همین کوه‌ها که عموماً با انواع درختها و درختچه‌ها و بوته‌های جنگلی پوشیده شده است، قطعه زمینهایی را برای کشت و ورزشان محصور کرده‌اند. آنها، در همین کوه‌هاست که گله‌هاشان را هم می‌چرانند و می‌پروراندند. و این است که هر سیامرگوئی خودش را و دختن را با همین کوه‌ها شناخته است و به همین کوه‌ها هم دلبسته است. و باز به همین سبب است که هر گوشه کوهی و یا هر دره‌ای و یا هر تپه‌ای و یا هر تکه زمین افتاده در دامنه‌اش نامی دارد. نامی که آباد و ایجاد سیامرگوئی‌ها شناخته‌اند و پشت بر پشت به فرزندانشان شناسانده‌اند تا رسید به سیامرگوئی‌های این روزگار که مثلاً «فلان» می‌گویند «سوزک» - *sowze kage* و آن مرتفع دیگر را «چایی» - *calli* می‌نامند.

نهر کوچک «ده رویار» - *deh rubar* که از دامنه‌های «زردکمر» و «چمال» سرچشمه می‌گیرد و از میان آبادی می‌گذرد، ده را دو قسمت کرده است. مدتی ده پانزده خان درست غریب نهر و بیست و چند خانه درست شرقی. این است که سیامرگوئی‌ها این دو قسمت ده‌شان را اصطلاحاً «این‌دست» و «آن‌دست» می‌نامند. در «این‌دست» که بزرگتر است، یک

حمام قدیمی و یک تکیه و یک مسجد دارند و نیز یک قبرستان که البته از ده بیرون مانده است. در «آن‌دست» دوتا آسیاب دارند که با آب نهر «لندو» - *lamandu* یکبار می‌افتند و یک قبرستان که گویا از قبرستان «این‌دست» قدیمی‌تر باشد. آب آشامیدنی «این‌دست» و «آن‌دست» هر دو از چشمه است. چشمه «این‌دست» را با سنگ و سیمان پوشانده‌اند و شیر برخی گنده‌ئی هم به پیشش نشاندند. از همین چشمه و از همین شیر به حمامشان هم آب می‌رسانند.

ملك حمامشان عمومی است و گویا سابقاً ساختارش از صدویچاه سال هم بگذرد. حمامی را خوششان هر ساله از میان چند غری که داوطلبند انتخاب می‌کنند. حمامی البته که باید حمام را تمیز نگاهدارد و «تولک» حمام را آتش کند و حیزم بیاورد و هر ماه یکبار آب نرینه را خالی کند و آب نو بیند. حمامی «سیامرگو» که کشت و ورز او کثرت و بز و گوسفندی هم ندارد که گرفتار گنده‌ئی باشد، خوب می‌تواند که به کارهای حمام برسد. زن و فرزندش هم کمکش می‌کنند. پسرش هر حیزم آوردن از جنگل و زایش هم در اوقات که حمام زنانه می‌شود. روزها از طلوع آفتاب تا دو ساعت پیش از غروب حمام زنانه است. و از آن وقت تا طلوع روز بعد مردانه می‌شود. ولی پنجشنبه‌ها چه شب و چه روز حمام مردانه است و البته پررفت و آمدتر از روزهای دیگر. مزد حمامی‌ها براساس می‌دهند. هر نفر بیست و پنج قران. برای چه‌های کوچکی که هنوز با

مادرهاشان به حمام می‌روند مزدی نمی‌دهند. ولی بچه‌های بزرگ را مانند بزرگتران به حساب می‌آورند.

سیامرگوئی‌ها کنگدا و انجین ده هم دارند. کنگدا، «منتهدی پوئن» - سالهای سال است که کنگدائی می‌کند. پیرمرغ عجب حال و هوصلدای دارد درختکاری یا مأموران دولت و پذیرای آن‌ها. محله‌ها می‌کنند که مزد و مواجیب هم از هیچ احدی نمی‌گیرد. یعنی که نمی‌دهد تا بگیرد. گویا در انجین ده هر کارمندی باشد، دشمنی دارد به اندازه یک سفره و بیچنده به توده کاغذها و بختنامه‌هایی که در سالهای کنگدائی‌اش از ادارها به او رسیده است. مخصوصاً نامه‌های بخنداری و زاندارم‌ئی که فلانی را حاضر کن به فلان‌جا معرفی بشود و یا فلان وقت برای فلان امر به زاندارم‌ئی «فاصل‌آباد» بیا و یا در فلان موضع اقدام کن و شنیده‌اش را به بخنداری گزارش بده و . . . پیرمرغ را از کار و زندگی‌اش انداخته‌اند. یک بابش در «سیامرگو» است و یک پای «مگرش دائم در فاضل‌آباد» و «علی‌آباد». و با همه اینها به کارش دلبسته است. و سخت هم دلبسته است چنانکه خیال می‌کند رسالت «سیامرگو» را از لزل به نامش نوشته‌اند تا ابدیت.

۳- کشت و ورز، شبانی، درو و خرمن کوبی، آسیا و آسیابانی و نان‌بندی

سیامرگوئی‌ها خرده مالکنند. هر کدامشان برای کشت

کندم و جزو یک دوطولعه‌ای زمین دارند که دیمی می‌کارند. بعضی‌ها زمین آبی هم دارند که در آن زمینها عموماً سیب‌زمینی و ارزن کشت می‌کنند. زمین‌هاشان دو آبش است. هر سال دیمی را می‌کارند و دیمی دیگر را می‌گذارند که باری باشد تا قوت بگیرد و بتواند سال بعد بکارند. به همین سبب همیشه زمینهای را که در تابستان درو کرده‌اند رها می‌کنند که گاو و گوسفندان بچرد. تا سال بعد، اول بایلیز که بار دیگر شروع می‌کنند به پذیرایی و شخم زنی.

زمین دیمی را همیشه بعد از یک بارندگی می‌کارند. چرا که هر زمینی باید خیس بخورد و نم بگیرد. تابشود بدش باشد و خشکش کرد. بعضی‌هاشان کوه نمایی بیشتر دارند، زمینشان را ابتدا شخم می‌زنند و بعد بدر می‌پایند و بار دیگر هم شخم می‌زنند. به هر صورت، هر زمینی چه یکبار شخم بشود چه دوبار، باید که بعد از پذیرایی شخم ببیند تا بعد از شخم درآمیزد و دامچین براندگان شود.

وسیله شخشان گاواخن است که آنرا «ازال جفت» - *azal joft* می‌نامند. «ازال جفت» شیراز کوچکت «ورزا» که باید آن را بکشند. شامل یک تیرچوبی است به نام «ازال» و تیش به گنده‌ای بند است که سیامرگوئی‌ها آن را «کونه» - *kune* می‌نامند. به نوبت «کونه» تیغه آهنین را کنار می‌گذارند که باید به خاک بنشیند و شیارش کند. یک سردیگر «ازال» را وقتی که بخواهند شخم را شروع کنند به وسط تیر

منظره شهری ده



هر روزم

ایوه خانه‌های گونده‌ئی از دهکده «سیامرگو»



هر روزم



بالاراست: گونه دیگری از ده
این راست و چپ: وسیله سفر به «سیامرگوش»



دیگری بند می‌کنند که آن را «جسته» می‌نامند و این همان تیری است که باید از دو طرف به روی گردن یک جفت گاو یا فرار بگیرد. در هر طرف این تیر، یک جفت چوب نیم‌متری کار گذاشته‌اند که خودشان آنها را «سب چو - sembe cu» می‌نامند. هر جفت «سب چو» گردن یکی از آن دو گاو را مهار می‌کنند که باید با های و های زارع سیامرگوشی همراه باشند. هر پیش را شخم کنند. زارع با ریسایی که دوسران را به سروشاخ گاوها و موطن را به دست چوب «ازال‌جفت» پیچانده‌است. گاوها را در رفتن هدایت می‌کند. و نیز با تیرکای که به دست دیگر می‌گیرد، هر دم خراب ششی به گاوها نشان می‌دهد. و اینجوری است که زمین شخم می‌شود. به هر صورت،

این ورزها که گاوها را از آخته شده‌ای هستند و فقط به کار شخم می‌آیند، لازم‌ترین وسیله کارزار آنها است که در چنان کوهستانی کشت‌وورز می‌کند. سیامرگوشی‌ها، معمولاً، هر دو نفر به کمک هم زمین را کشت می‌کنند. یکی گاواهن را به راه می‌اندازد و دیگری با تیشه یا کلنگه کوه‌ستگانه‌ای را که دوسر را گاواهن است از جا می‌کند و به کاری می‌کند و با کلنگهای شخم را خرد می‌کند. در هر قطعه زمین، ابتدا، تک‌کای را در یک وهله بدر می‌باشند و شخم می‌زنند و بعد به تک‌کای دیگر می‌پردازند. سیامرگوشی‌ها، این تک‌کای کوچک یک قطعه زمین را که در چند وهله بنزاشانی و شخم می‌کنند، «وجال - vejäl»

می‌نامند. کوچکی و بزرگی «وجال»‌ها بر حسب کم و زیادتی شیب زمین تفاوت می‌کند. بعضی «وجال»‌ها به پن و کوتاه‌اند و بعضی دراز و باریک و بعضی دیگر گره. هر پیش شیب «وجال» را اگر «ورزا»‌ها سیر خورده باشند و خوب کاری کنند، می‌توان یک روز و کشت کرد که تقریباً یک «پوت» گندم بنزاشان دارد. کشاورزان سیامرگوشی، زمین بنزایش شده را اگر که در معرض رفت‌وآمد احتام باشد، پرچین می‌کنند که خودشان «پرچیب» می‌نامند. پرچین کردن زمین هم البته در جای خود کاری است و مشکلاتی هم دارد. به این سبب، سیامرگوشی‌ها قرار گذاشته‌اند که هر ساله قسمتی از زمینشان را که در حوزه معینی از ده افتاده است و سال آبی آنهاست، برای احتامشان «شخ» کنند تا هیچکس حق نداشته باشد که گاو و گوسفندانش را در آن حوزه‌ای بچراند که به زیر کشت کشیده می‌شود. به این سبب همواره یک قسمت از زمینها را که باقی می‌ماند برای چراندن آزاد می‌کنند و آن قسمت دیگر را ممنوع. به این ترتیب معمولاً مجبور نمی‌شوند که مزرعه‌اشان را پرچین کنند. مگر اینکه دهقانی بخواهد یکسال در قطعه‌ای کشت کند که آن قطعه در آن سال برای احتام ممنوع نباشد و به اصطلاح خودشان «شخ» شده باشد.

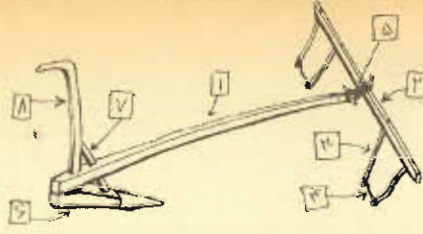
دهقانان سیامرگوشی، کارشان در سه ماه پاییز همان بدر پاشیدن و شخم کردن است. بعد هم دلمی‌بندند به برف و بارانهای زمستان و بهار که مزرعه‌ها را بارور می‌کند. اواخر بهار، گندم خورده می‌زند و می‌شود مظلوم شوکهای وحشی که شبها بدجوری به مزرعه‌ها می‌افتند. و این است که هر بعضان

سیامرگوشی ناچار است که شبها مزرعه‌اش را شبانه‌ای کند. سیامرگوشی‌ها کسی را که به شبانه‌ای می‌رود «شویا - qoya» می‌نامند. شبها، هر غروب به مزرعه‌اش می‌رود و همه شب را در کومه‌ای که با سرشاخهای جنگلی در مزرعه ساخته است به بیادری و مراقبت می‌گذراند. البته آفتی هم رو بر او می‌کند و جای هم دم می‌گذارد که هر دم گلوئی ترکند و بتواند تا صبح بیادار بماند. هر وقت هم که خش‌وخش شوکها را بشود با چوبشش یا تیرش و یا با داس می‌زد چوبشش از کومه بیرون می‌آید و های و هوای راه می‌اندازد و فحش بندر و مار به شوکها که انگار آفتی طرف دعوایش شده‌است و چنان بند و پیراه می‌گوید و داد و بی‌داد راه می‌اندازد که شوکها را فرستگی از مزرعه می‌راند و بار دیگر به کومه بازمی‌گردد. سیامرگوشی‌ها تعریف می‌کنند که در سالهای اخیر که ممرات و نظامانی برای شکاربانی وضع شده‌است، ناچارند که حتی در مواجبه شوکها هم قوانین شکار را رعایت کنند که البته مراعاتش برای آن مردم کوهنشین دشوار است. و این است که در این سالها مزاحمت شوکهای وحشی هم بیشتر شده‌است و زحمت شبانه‌ای هم زیادت. به هر صورت، ناچارند که تا وقت درو به هر زحمتی هم که شده باشد، هر شبه در مزرعه‌اشان شبانه‌ای کنند.

وقت درو اوسط تابستان است. کشته‌هایی را که بیشتر آفتاب می‌بینند و زودتر می‌رسند زودتر هم درو خواهند کرد. ولی کشته‌هایی را که کشته آفتاب می‌گیرند و البته دیرتر هم می‌رسند دیرتر درو می‌کنند. سیامرگوشی‌ها، کشته‌ها و زمین‌هایی را که روی به آفتاب باشند و بیشتر آفتاب ببینند «توور -



راست: در سیامرگوشی که با از کودکی بیرون نگذاشته‌اند دست به اسلحه آشنا می‌شود.
چپ: منظدی یونس که به کج‌خالی برسد و بواسطه سیامرگوشی دست



تصویر درهقان سیاه گولی و طرح از وسیله شخم «*māl jof*» در ازل جفت می‌ماند با شیب خاصی عملی اجراء آن :

۱ - ازال	<i>māl</i>	۵ - حفت	<i>halaç</i>
۲ - جفت	<i>jof</i>	۶ - گوه	<i>kune</i>
۳ - شیب چو	<i>sembe eu</i>	۷ - کمانه	<i>kamâne</i>
۴ - شیب پند	<i>sembe hand</i>	۸ - دست	<i>daste</i>

«*tevir*» می‌مانند. ولی آن قسمت از کشتها و زمین‌ها و یا آن بست گوهی را که کمتر آفتاب بیند و معمولاً روی به شمال است و «*nasam*» می‌مانند. دره سیاه گوه اگر بوقلمون زمین هدیوار را که یکی «*تویزه*» و یکی دیگر «*سام*» باشد و همزمان کشت کند، با ده دوازده روز اختلاف درو خواهند کرد. یعنی آن کشتی را که آفتاب بیشتر می‌بیند و به اصطلاح «*تویزه*» است ده دوازده روز زودتر از آن کشت «*سام*» درو می‌کنند که کمتر آفتاب می‌بیند.

سیاه گولی‌ها معمولاً هر چند نفر به کمک هم در مریختان را درومی‌کنند. فر «*سیاه گوه*» برخلاف بسیاری از دهکده‌های دیگر همان سوالی، زنان بر کار درو کمتر دست دارند. هر چه هست، مردها خودشان سر و ته کار را بهم می‌زنند و به زنان زحمت نمی‌دهند. آنان در روزهای درو آبیوتانی هم به مزرعه می‌روند و گاهی هم بختیویزی راه می‌اندازند. ناآهالی که در دروگری به صاحب مزرعه کمک می‌کنند، خورد و خوراک گرم و چربی هم دافعه باشند. وسیله درو دره سیاه گوه «*داس*» است که سیاه گولی‌ها آن را «*واشلو*» و «*vâçlu*» می‌نامند.

نیف «*خیننه*» «*واشلو*» دنداندار است و دسته‌اش چوبی و کدشتی به نیم متر نمی‌رسد. دروگر سیاه گولی «*واشلو*» را در وقت درو به دست راست می‌گیرد و ساقهای گندم را با دست چپ و هر بار بایک حرکت داس متین گندم را درو می‌کند که در جهت حرکت می‌شود یک «*چینگاله*» - «*cingâle*» و می‌گذارد روی همان که ساقهای درو شده. دروگر سیاه گولی هر دو دستی را در وقت درو با پایچه «*دستی بیچ*» می‌بیند تا در تماس با ساقها و ته ساقها کمتر آسیب بیند. به هر صورت، از هر سه چپار «*چینگاله*» که درو کنند دسته‌ای می‌مانند که آن را با چند ساقه گندم می‌زنند و می‌گذاردند در مزرعه باقی می‌ماند

می‌خواهد زرگترین «*تالار*» خود را «*کوپاچینی*» کند، بخت ویزی برای می‌اندازد و صدای از خوبان و دوستانش نرزمی آید و با آنها که در دروگری کمک کرده‌اند به دور هم جمع می‌شوند تا شن گوپاچینی آن «*تالار*» جشن کوچک هم ترتیب داده باشند.

«*کوپا*» کریم دسته‌های درو شده دوسه عات دارد: اول اینکه گندم درو شده تا وقت خرمن گویی از باد باران محفوظ خواهد ماند. دیگر آن که چون «*تالار کوپا*» از سطح زمین بلندتر است، رطوبت زمین به «*کوپا*» نمی‌رسد و خوشها خشک‌تر می‌شوند و بعد هم البته آسان‌تر می‌توان خرمن گویی کرد. یک فایده دیگر «*تالار کوپا*» این است که بوزخ حرکتی و وحشی به «*کوپا*» نمی‌رسد و زحمت «*شپالی*» فراهم نمی‌شود.

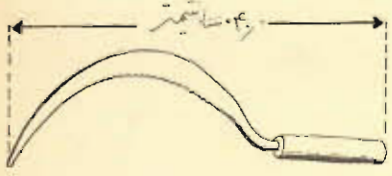
سیاه گولی‌ها وقتی که از درو کریم مزرعه و «*کوپا*» کریم دسته‌های درو شده خلاص شوند، در روزهای آفتابی به سرعت «*کوپاها*» می‌بروند و هر روز قسمتی از «*کوپا*» را برای «*تالار کوپا*» می‌بریزند و می‌گسردند خرمن گویی می‌کنند. خرمن را هر چند نفر به کمک هم و با چند آسی که روی خرمن می‌گردانند می‌گویند. مردی که آزموده‌تر است به وسط خرمن می‌رود و افسار اسبها را می‌گیرد و آنها را به دور خود و روی خرمن می‌گرداند تا خوشها با لگد اسبها کوبیده شود. یکی دوفتر دیگر هم حرکت با چوب دوشاخه‌ای، که آن را «*لیپا*»

«*lipâ*» می‌نامند، خرمن را جاچا می‌کنند. و هر دم قسمتی از خرمن را که از لنگه کوبی اسبها بیرون می‌ماند به داخل خرمن می‌گسردند تا بهتر کوفته شود. وقتی که قسمتی از دسته‌ها را کوبیدند، باز هم قسمت دیگری از دسته‌های «*کوپا*» را از «*تالار*» پالتن می‌بریزند که بگویند. خرمن کوبیده را با پارو توده می‌کنند و کاغش را با «*لیپا*» بیرون می‌کنند و دانه‌ها را که با خرمدانه‌ها مخلوط است با همان پارو باد می‌دهند تا از هم جدا شود. پارو را که با آن خرمن باد می‌دهند «*نارو*»

«*nârû*» می‌نامند که زمستانها هم برای زرخوری از بام خانه‌هاشان بکارشان می‌آید. گندم پاداده را در جوال می‌ریزند و با همان اسبهای خرمن کوب به خانه می‌رسانند. کار را هم در روزهایی که «*وند*» - «*vande*» می‌مانند بر آب بار می‌کنند و وقتی که به خانه می‌رسانند در کاغش که خودشان آن را «*کاخانه*» - «*kâ xâne*» می‌نامند آبار می‌کنند. ولی گندم را با همان جوال در اتاق یا پستو می‌گذاردند تا به فرست به آسیاب ببرند و آرد کنند.

زنان سیاه گولی، گندم را پیش از آنکه به آسیاب برود در کنار نهر می‌شویند؛ تا از خاک و گل پاک شود و زیره، کاغها و دانه‌های نارس و پوسته‌های بی‌مغز هم با جریان آب از گندم سوا شوند. بعد هم گندم شسته شده را در آفتاب به روی جاچیم یا تند می‌گسردند که خشک شود و بعد در اینها یا کسبهای می‌ریزند که مریختان یا خودشان باید به آسیاب برند و آرد کنند. آسیاب را سیاه گولی‌ها «*آسیبو*» - «*âsiyo*» و آسیابان را «*آسیبوان*» - «*âsiyovân*» می‌نامند. از دو آسیابی که در

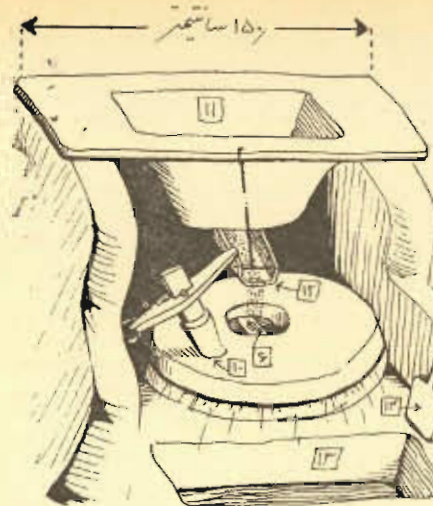
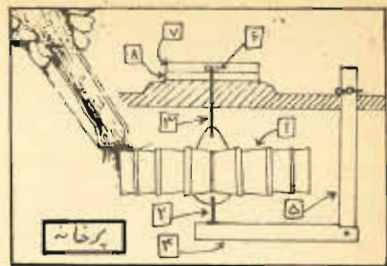
۳ - بخش از سیاه گولی‌ها که است ندارند، ناچار می‌شوند که وقت خرمن گویی از دیگران اسب بکرایند. در این صورت، باید بعد از خرمن گویی از هر ده بیانه گندم یک بیانه به صاحب اسبها بدهند، که دلو، بر آوردن اسبها، خود نیز به خرمن گویی کمک کرده است.



سیاه گولی‌ها داس درو را «*واشلو*» - «*vâçlu*» می‌نامند که تیغاش دنداندار است

سیاه گولی‌ها دسته‌های درو شدنی را «*کوپا*» - «*kupâ*» گرد می‌زنند اینک در برای «*تالار*» ریخته‌اند تا با گرد زدن اسبها خرمن گویی کنند. شرح «*تالار کوپا*» جداگانه نشان داده شده است





دو طرح از آسیاب سیاه گونیها با خط ناهمبانی محلی اجرا آن :

۱ - بر	۶ - توره	۱۱ - دول	dul
۲ - می کلاه	۷ - روستگ	۱۲ - دولچه	dulce
۳ - استونه	۸ - سنگ	۱۳ - آردندان	ardandân
۴ - بالیشه	۹ - گز	۱۴ - تارو	nâro
۵ - خاندانر	۱۰ - تکتاچو		taktaka cu
			ru sang
			ta sang
			gâz
			xândâr
			par
			peykâmê
			estune
			bâlêçme
			xândâr

کنار نهر «لشونه» دارند، یکی از کارخانه‌ها و آن دیگری جواب همه اینها و کیسه‌های گندم «سیاه گون» را می‌دهند. آسیاب «سیاه گون» با فشار آبجوش می‌گردد که از نهر «لشونه» جدا کرده‌اند. آب جو در نهری که از نهر دوخت ترلقیده‌اند می‌ریزد و با فشار به پروانه‌های چرخ چوبین آسیاب می‌باشد و سنگ روئین را می‌گرداند. چرخ آسیاب در قسمت زیرین آسیاب است که آن قسمت را «پرخانه» - *parxâne* می‌نامند. یک سرچرخ آسیاب را از پایین با میله آهنی کوتاهی که از محورش گذشته است و آن را «پیکامه» - *peykâmê* می‌نامند به کندی می‌سوار کرده‌اند که نام آن کتله «بالیشه» - *bâlêçme* است. سر دیگر چرخ را، از بالا، با میله آهنی دیگری که آن را «استونه» - *estune* می‌نامند، به قلعه آهنی به نام «توره» - *tavare* مربوط کرده‌اند. «توره» زاهم در سوراخ

۴ - پرخانه «خان بر» بر روی چرخ آسیاب.

تا از نهره میانه یک پیمانه مزد آسیابان را بر دارد. بعد از آن بقیه را دره دول - *dul* می‌ریزد که چوب است در بالای سنگ‌های آسیاب بر روی دیوار کنگره کار گذارده‌اند. گندم، اندک اندک از سوراخ پائین «دول» به «دولچه» - *dulce* و از آنجا به سوراخ سنگ روئین آسیاب ریخته می‌شود. «دولچه» نادران چوبی کوچکی است که زیر «دول» به چوب دیگری بند شده است که آن چوب را «تاک تاکی چو» - *tak taka cu* می‌نامند. «تاک تاکی چو» که یک سرش در پایین به روی روئین آسیاب افتاده است، با گردش سنگ روئین می‌چند و «دولچه» را هم می‌چنداند و دانه‌های گندم با جنبش «دولچه» کم کم به سوراخ سنگ روئین می‌ریزد.

سیاه گونی‌ها، سنگ روئین آسیاب را «روستگ» - *ru sang* و سنگ زیرین را «تسنگ» - *ta sang* و چاهی را که آرد جمع می‌شود «آردندان» - *ardandân* می‌نامند. آرد را از «آردندان» با پاروی کوچکی به انبار یا کیسه می‌ریزند و به خانه بازمی‌گردانند و می‌گذارند که در پستو بیاند. زن سیاه گونی، هر چند روز یکبار آرد آنبار در «لاک» - *lak* خیسری می‌گیرد که طرفی است چوبی و نایه مانند. خیسری ماهی هم می‌زنند که سیاه گونی‌ها آن را «خیسریما» - *xamisrî mâ* می‌نامند. خیسری ماهی زده را دو سه ساعت می‌گذارند بیاند که به عمل بیاید و بعد هم از آن خیسری در جعبه «کتله» - *gondê* می‌گیرد. گنده‌های خیسری را یا «نواکن» - *navâ kan* که رویشان می‌گرداند پهن می‌کند و می‌برد سر تنور که از پیش افزوخته است.

تنور را سیاه گونی‌ها «تنور» - *tandur* می‌نامند و آن را در حیاط خانه می‌بازند. در سیاه گون، از نهر تنوری، هفت هشت خانوار و گاهی هم ده هوزده خانوار می‌تواند استفاده بکنند. به همین سبب است که در هر محله‌ای فقط یکی دو خانه در حیاطشان تنور دارند و بقیه خانوارهای دوروبر آن خانه‌ها در همان تنورها نان می‌ریزند. زمستانها، گاهی که از شدت یاریگی یا از زور سرما می‌توانند در این تنورها نان بیاندند، در احاق ایوان یا اجاق اتاق «کناج» - *konâj* می‌ریزند.

۳ - دامداری : چراگاه و «آرام»، شیردوشی و ماست پندی و کره گیری، پشم چینی و پشم رسی و پارچه بافی

در آن منطقه گوهستان «البرز» که «سیاه گون» بنا شده است، موقعیت زمین و ارتفاعات محیط برای دامداری بیشتر مساعد است و برای کشت و ورز کشت، به همین سبب هم هست که امروز سیاه گونی‌ها عموماً با دام می‌گذرد نه با کشت. ولی دام را هم زمستانها نمی‌توانند در «سیاه گون» نگهداری کنند که هواش به سختی سرد می‌شود و گل گیاهی در مراتع اطرافش

نمی‌ماند. این است که ناچارند احشامشان را در ماههای سرد سال به دامنه‌های شمالی «البرز» و به «دشت گرگان» بگوچانند. بنابراین، هر دامدار سیاه گونی هم در ارتفاعات و هم در دامنه‌ها و دشت، باید مراتع و جایگاه‌هایی برای احشامشان داشته باشد؛ تا امور دامداری‌اش در همه فصل سال بگذرد. چراگاهها و جایگاههای بهار و تابستانه احشام سیاه گونی‌ها در ارتفاعات حوالی «سیاه گون» است و به این نامها : مرتع «عوض کوداره»، مرتع «سرخ چمنه»، مرتع «سوز کته»، مرتع «چلبی»، مرتع «چمال»، مرتع «گنجو»، مرتع «ساجی لشکه» و مرتع «پره جنگل» که می‌شود رو بهیم حث مرتع.

در هر یک از این چراگاهها، از نیمه بهار تا اواخر تابستان، بیش از هزار بز و گوسفند و شتر و بزغاله چراغه می‌شوند. احشام هر یک از این مراتع را چند دامدار سیاه گونی شریکند. آنوقت که دامهاشان در نیلان می‌چرند و با مصالح خودشان دره کوهه بر می‌برند و آنها را هنوز به دشت لنگ چاندان، در کار چراندن و شیردوشیدن و جوشاندن و ماست پندن و کره گرفتن و امور دیگری دامداری‌ها هم همکاری می‌کنند و چوپانانشان همه دامهاشان را در ایندند.

در هر یک از این هشت مرتع «سیاه گون»، چوپانان رمة همان مرتع، در محلی که آن را «آرام» می‌نامند و گوشه‌های و شترها را برای شیردوشی و آرمیدن در آن محل گرد می‌آورند، کومه‌ای می‌ساختند؛ تا در «آرام» جایی برای ماست پندی و ذخیره کردن ماست یا کره داشته باشند و نیز جایی برای خور و خواب خودشان. دیوار اطراف کومه را به عرض و طول

۵ - آسیابان آسیابی که دائر است، ۱۰۰۰ آسیاب نیز هفت و بیست این همه مزد آسیابان را خوش بر می‌دارد. در صورتیکه مزد آسیابان آن آسیاب از کار افتاده را که سه نفر شریک بودند، چهار قسمت می‌کردند. سه قسمت به سه شریک مالک آسیاب می‌رسید و یک قسمت به آسیابان.

۶ - از تقریبی که سیاه گونی‌ها وایم تعریف کرده‌اند، گندم سیاه گونی حتی در زمانهای که مزرعه را بر حاشی پند، کشت از دست گندی است که مالان در «سیاه گون» صرف می‌شود. پس هر سال باید بیش از آن مقدار گندی که از کشتزارهاشان بیست می‌آید گندم بخرند و بده به یاروند. از مزارع ضروری دیگر زنده گران راهم و مسدولان خیری را که به واری می‌شود منظور کنیم، می‌توانیم به اهمیت دامداری سیاه گونی‌ها بر بیرون که عمده ترین منبع درآمد آنهاست و چوپا گوی این واردات.

۷ - ماسجان دامها، برای چراندن گله‌هاشان در این مراتع از سر جنگلداری مربوط به حوزه خودشان اجازت نامه گرفته‌اند و این اجازت گرفته‌اند که آنها را به مراتع مزارع جنگل مخصوص کرده‌اند، از وقتی شروع شده که قانون ملی شدن جنگلها و مراتع اجرا می‌شود.

۸ - یکی از ضرورت جنگلداری که سیاه گونی‌ها باید مراعات بکنند همین است که نباید زمهرانی کنند، زیرا که این حیوان چنان گدو گیاهها را از بین می‌برد و آنها را می‌کند که برای کشت گیاهی مناسب رشد و تکثیر باقی می‌ماند.

کم و بیش دوشتر درجهایتر با سنگ و گل بالا آورده اند. و روی کومه را با غیر وخته وخته سنگها پوشانده اند. بوی کومه را هم با دیوارهای به دیوهای جدا از هم قسمت کرده اند تا محلی را که ماست می بندند از محلی که خودشان می بینند یا می خوانند و یا به خورد و خوراک جمع می شود جدا باشد.

جمع چوپانان هر صبح سیاه گویی هشت ده نفر است. کار دوشتر از آنان این است که بترها و بزغالها را بچرانند که باید جدا از صبحه بز و گوسفند چرانند شوند تا ضمن چرا شیر مادرشان را بخورند. دوشه نقره ماید رزمه بز و گوسفند را بچرانند. چند نفر دیگر هم کتا نهارا «*مخته باد - moste had*» می نامند. شیر می دوشند و شیر می جوشانند و ماست می بندند و کره می گیرند. یک نفرشان هم برای جمع این چوپانان از صبحه آورده می آید و ماست و کره را در صبحه به صاحبان گوسفندها می زند و رابطی می شود بین چوپانان و صاحبان رزمه. در این جمع، یکی را که کاربان تر از دیگران است و سن و سال هم از او رفته است و البته عزت و حرمتی هم دارد او را «*سر مخته باد*» می نامند. امور مربوط به رزمه و «آرام» را سرپرستی می کند و به کارهای ماست بندی و کره گیری می رسد و ضمناً از مقدار کره یا ماست یا کشکی که صاحبان رزمه برده اند یا برایشان روانه

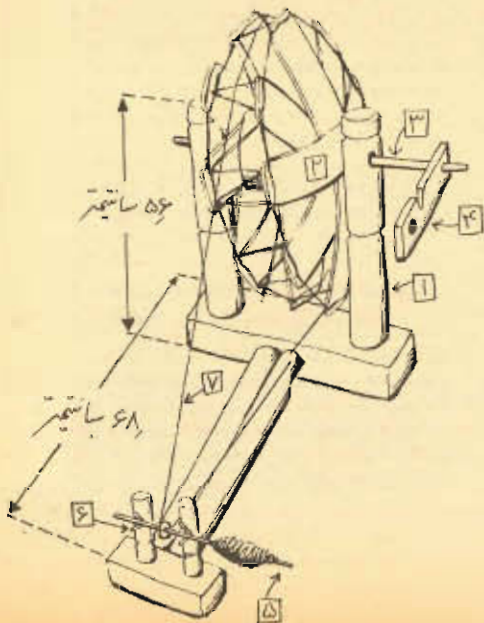


چوپانان سیاه گویی ماست را با گلی آب در «دوره» یا کنویل *kandil* می روند و آنقدر می زنند تا کره از دوشخ بتره



نصورت از آن سیاه گویی و طرح از وسیله رسیدگی که آن را «چرخ» - *carx* می نامند یا چند اسمی محلی اجزا آن:

- | | |
|------------|------------|
| 1- کنگه | leng |
| 2- پر | par |
| 3- تیر | tir |
| 4- دست | daste |
| 5- دوک | dok |
| 6- گویی | guci |
| 7- میان تو | milyan tow |



شدند حساب نگه می دارد تا کارها بر منط و ربط باشد.

«*سرمخته باد*» در یکی از روزهای اواخر بهار، صاحبان رزمه را به «آرام» می خوانند؛ تا شیر بز و گوسفندان هر یک از آنان جدا از هم و با حضور خویشان دوشیده شود. در آن روز که به اصطلاح سیاه گویی ها روز «*مندره - mandar*» یا روز «*تراز مندره*» است، معلوم می شود که دامهای هر یک از صاحبان رزمه روزانه چقدر شیر می دهند تا به همان نسبت از کره و ماست و کشک محصول رزمه سهم داشته باشند. در روز «*تراز - مندره*» یا حضور صاحبان رزمه در «آرام»، بخت و بویز مفصلی به هر حیوان راه می افتد و «آرام» پس از پنج جوش می شود. چوپانان سیاه گویی گله بز و گوسفند را هر روز ساعتی پیش از ظهر برای شیردوشی از چراگاه به آرام می گردانند. گله بزها را هم همزمان با بازگرداندن گله بز و گوسفندها به «آرام» می آورند؛ تا پس از شیردوشی بزها و گوسفندان، آنها را به مادرانشان راه بندهند برای شیردوشی از گله. محلی دارند که از یک سمت مسا بر چرخ محدود شده است و آن را «*دام بره - dam bare*» می نامند. چوپانان، گله بز و گوسفند را از آنستنی دیگر به «دام بره» هدایت می کنند؛ در حالیکه گله بزها را دورتر از «دام بره» نگهداشته اند. خر «دام بره» فقط بپای راه خروج از چرخ برای بز و گوسفندان باز می گذارند؛ و در دوست آن راه عبور که آن را «*پیشام - picilam*» می نامند. چوپانانی می بینند که باید گله را بدوشند. آنان بزها و گوسفندان شیرده را، که پستانها از «پیشام» می گذرند، از پاهایشان می گیرند و بعد از شیردوشی رهاشان می کنند تا به برهه اشان برسند که با مویج های خود مادرانشان را می شناسند و پستانهایشان را که چوپانان دوشیده اند و فقط آخرین رگهای شیر را برای بزها باقی گذاشته اند که باید به زحمت بکنند.

«*مخته باد*» ها شیر دوشیده شده را از اضافی پارچه ای در یک گاهای بزرگ مسی می زنند و در این دستگاه که آنها را «*برگر - bar kar*» می نامند شیر را می جوشانند. شیر جوشیده شده را که کمی از حرارت افتاد در همان دستگاه ماست مایه می زنند و رویش را می پوشانند و می گذارند تا صبح بماند و ماست بندد. از ماست دره «*کنویل - kandil*» کره می گیرند. «*کنویل*» را که «*دوره - dure*» هم می نامند از تنه درخت جنگل می تراشند. ماستی را که می خواهند از آن کره بگیرند با کمی آب می آمیزند و تیره «*کنویل*» می زنند و با چوب بره داری که خوششان آن را «*پر - par*» می نامند، آنقدر می زنند تا کره از دوشخ بتره. کره را در پوست بز یا گوسفندی که قابلی کرده اند ذخیره می کنند و دوشخ را در کیمهای پارچه ای می آورند تا آب نکالان بشود و از آن کشک می سازند.

چوپانان - سیاه گویی، در اواخر تابستان، وقتی که هنوز

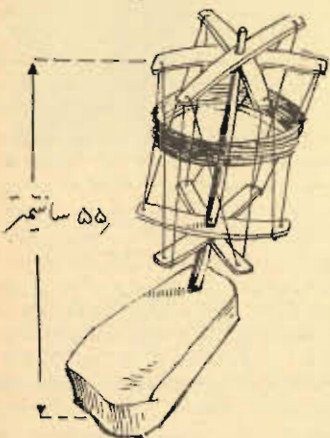
چوپانان - سیاه گویی، در اواخر تابستان، وقتی که هنوز

دامها را از کره به نشت نکوچانده اند. بز و گوسفندان تر را که چند ماهی از گله جدا کرده بودند، دیواره به گله راه می دهند، تا زایمانشان به اواخر زمستان بیفتد. وقتی که بهار در پیش دارند و بزها را بهتر می توانند با گیاهان تازه روئیده بهاری غلف خور کنند و بیرو روانند.

هر یک از صاحبان رزمه، در نیمه دوم تابستان، از چوپانانشان می خواهند که گله شان را از مراتع کره به دامنه های شمالی «*البرزه*» و به سمت «*بشت گرگان*» بکشانند. ضمن این کوچ، چوپانان، گله را از مراتع شمالی می گذارند که تازه درو شده است و می گذارند که دامها که سابقه ای درو شده را بچرانند. سرانجام با نیزه گله ها در این مراتع درو شده و در مراتع دامنه ای که به «*بشت گرگان*» نزدیک است می چرند. و زمستان هم در «*بشت*» پذیرائی می شوند. زیرا که صاحبان پستانش به علوفه و مسکن زمستان شان فکر کرده اند. دامداران

۸- گامی، هم آن را که از دوشخ می چکد می گذارند بعد برود و آن را آغوش می جوشانند تا «*قره قوروت*» شود.
۹- و به این نسبت است که در بعضی فرهنگها می گویند که می زنند اجاره ای، هم به صاحبان مراتع می دهند.

«*چرخچه - carxije*» نام وسیله ای است که بز را به دور آن می بینند تا کشک شود





زبان سیامرگونی با این دستگاه که آن را شاه‌گورد - cane gard می‌نامند پارچه‌های نخ‌ریسی می‌بافتند

سیامرگونی، برای اینکه در دست‌گیرگان و شهلات‌نگهداری از احشامشان را فراهم کرده باشند، با بعضی از مساحیان ارامی و دامداران، دهکده‌های «دشت‌گراگان» در نگهداری شرکت می‌کنند؛ با تهیهٔ مسکن و علوفهٔ زمستانی احشامشان آسان‌تر مقنوریتشود. در اول بهار سال بعد، بزها و گوسفندان را با بره‌های جدیدی که اینک به دنیا آورده‌اند به ارتفاعات باز- می‌گردانند و در زمینی که از گل و گیاهان تازه پوشیده شده است می‌چراند و بار دیگر همان «آرام» و همان «دام» و همان شیردوش‌ها و شیرجوش، و ماست‌بندی و کره‌گیری و . . .

چوپانان سیامرگونی، گوسفندان را هر سال دوستان پشم‌چینی می‌کنند. یکی در اوائل بهار، وقتی که می‌خواهند از دشت به کوه بکچند، و یکی هم در اواخر وقتی که تازه از کوه به دشت کوچیده‌اند. وسیلهٔ پشم‌چینی‌شان از دو نیمهٔ آهنی است که با تکهٔ چوبی بهم پیوسته می‌کنند و آن را «چرخه» - *carx* می‌نامند. پشم چیده شده را عموماً می‌فروشند و فقط قسمتی از آن را برای نم‌مالی یا جامه‌بافی به‌ده می‌آورند. نم‌دها و جامه‌های نم‌دین را نعل‌های دوره‌گردی می‌مالند که

ویک مسجد دارند. خرابی‌ها و رویش‌خوابی‌هاشان را در تکیه برگزار می‌کنند. چه در تکیه و چه در مسجد، مصلی را برای زنان در نظر گرفتند و آن محل را با پردمای از قسمت مردان جدا کردند تا در رویش‌خوابی‌ها و سینغزنی‌ها و با در وقت نماز، زنانشان در حرم باشند. نماز را هر وقت که پیش‌نمازشان دره باشد به جهات می‌خوانند. مگر نماز صبح که در هر صورت چه پیش‌نماز باشد و چه نباشد به جهات نمی‌خوانند. پیش‌نمازشان، که اهل «سیامرگو» است و در یک مدرسهٔ علوم دینی «قم» تحصیل می‌کند. فقط تابستانها به «سیامرگو» می‌آید و نیز در ماه‌های محرم و رمضان، هر یک از این دو ماه اگر بنا به ایستادن بقیته مراسم با جهات بستری برگزار می‌شود. در همهٔ



مردان سیامرگونی با دو قطعهٔ چوب وسیله‌ای می‌سازند به نام کتالم - *kotalum* که آن‌ها می‌توانند پشم گوسفند یا بوی بر را بریند و نم‌مالند.

شبهای ماه رمضان، پیش از اذان صبح، یکی از سیامرگونی‌ها مناجات می‌خواند که خوششان آن را «شب خوانی» می‌نامند. یک روز پیش از رسیدن ماه رمضان را هم روزه می‌گیرند و روزهٔ آن روز را «پیش‌باز» می‌نامند البته واجب نمی‌دانند. در شبهای «قدر»، بعد از افطار، در مسجد رویش‌خوابی می‌کنند و بعد هم همهٔ کسانی که در جمع جمع شده‌اند قرآن به سر می‌گیرند و به اسم هر یک از آیهٔ میبیتی می‌خوانند و دعا می‌کنند. وقتی که به اسم امام دوازدهم برسد ضمن سلام و دعا بیا می‌خیزند. در شب عید فطر، خانواده‌های سیامرگونی، پیش از صرف افطار،

مغزیهٔ افراد خانواده را کنار می‌گذارند؛ تا در روز عید فطر به مستندان ده بدهند. دره به پنج شش ضری که غلیل یا بیضاعتند فطر به می‌رسد، پیش از ظهر روز عید فطر، در حیاط مسجد جمع می‌شوند تا دورکت نماز عید فطر را به جهات بخوانند. بعد از برگزاری نماز، دعای مخصوص عید فطر را هم می‌خوانند.

مراسم عزاداری‌های ماه محرم با رویش‌خوابی و سینغزنی و رویش‌خوابی‌های شبانه در تکیه همراه می‌شود. در همهٔ شبهای دههٔ اول محرم، آهائی که نذر دارند، خام و جای و قلیان مردم را در تکیه و روبراه می‌کنند. ولی برای رویش‌خوابی، هر کس هر قدر که خواست توانست به رویش‌خوابی بول‌دهد.



رویش‌خوابی در شبهای محرم بعد از رویش‌خوابی و سینغزنی به منبر می‌رود و وعظ‌هاش را با شرح حسینی‌های «کربلا» تمام می‌کند.

سیامرگونی‌ها دو جور سینه می‌زنند؛ یکی وقتی است که نوبت تکیه دورهم نشسته‌اند و رویش‌خوابی در وسطشان مرتبه می‌خوانند و دیگران، ضمن اینکه در ضمنی قلمات مرتبه دم می‌گیرند، در حال نشسته سینه می‌زنند. یک جور سینغزنی دیگر هم دارند که در حیاط تکیه یا مسجد راه می‌اندازند و ایلت بر شورور است. در این سینغزنی‌ها، مردان و جوانان سینغز،



مرغ سیاه گوی در برابر
دیر در مقام است باغوش
نشستی که نموده به آن
عکس کرد

مدنی را که باید زانو و نوزاد تنها بمانند ده روز می ماند .
درویز هم و آنان را به حمام می برند و بعد از شستن غسلان
می دهند .

نوزاد را در همان روزهای اول نامگذاری می کنند . نام
را معمولاً پدر بزرگ یا مادر بزرگ انتخاب خواهد کرد و یا
یکی از اقوام سالمندان که عزت و حرمتی دارد . گاهی به پاس
تجدید خاطره پدر بزرگی یا مادر بزرگی که از دنیا رفته اند ،
نام آنان را به نوزاد می دهند یعنی از خانواده های سیاه گویی
نام گذاری نوزاد را بر روزی موقوف می کنند که او را به گهواره
می بندند ، در آن روز . مادر زانو ، برای نوزاد ، مقداری لباس
و سیله های گهواره را در جمع می چیند و به خانه دخترش
می فرستد تا در مراسم گهواره بندان بکار آید . در این مراسم
که مانند جشن کوچکی است اقوام و آشنایان به شرکت در آن
دعوت می شوند ، ضمن صرف ناهار ، بچه را برای اولین بار
به گهواره می بندند .

سیاه گویی ها برای دندان درآوردن بچه ها شان هم جشن
کوچکی ترتیب می دهند که آنرا «دندان» می نامند . هر خانواده
سیاه گویی ، در روز «دندان» ، شیرینی می پزد و کاسه کاسه
برای اقوام و همسایگان می فرستد . کسانی هم که شیرینی «دندان»
به آنها می رسد ، تبریک می گویند و به سعادت بچه دعا می کنند .
در «سیاه گوی» ، پسریچه را تا پیش از هفت نه سالگی
خنه می کنند و البته در آنجا برای ختنه کردن هم مراسمی
معمول است . از جمله اینکه ، هر مرد سیاه گویی وقتی که
بخواهد کودکش را ختنه کند ، مرد دیگری را که دوست خود
می داند به عنوان «کریب» - «bertha» برای کودکش انتخاب
می کند ، «کریب» ، برای کودکی که باید ختنه شود ، پلنگت
کشت و چند تکه جامه می خرد و آنها را برای روزی که
می خواهند کودک را ختنه کنند آماده می کند . در آن روز ، این
اشیاء را ، زان و جنوب به «کریب» در جمع می با مقداری

شیرینی می آردند و رویش را هم با چاره های می پوشانند و بعد
هم در حالی که یکیشان مجسمه را به سر گرفته است به بیاعت
راه می افتند و می روند به خانه ای که کودک را در آنجا ختنه
می کنند . بر راه ، اهل نه ، مخصوصاً کودکان و جوانان ، یا
آنان همراه می شوند و سخن ترانه خوانی و رقص و آواز ، سیا
شامی و «شادباش» ، «شادباش» گویان شور و سرور بر راه
می اندازند . اهل خانگی که می خواهند کودکان را ختنه کنند ،
باز سبب مستهای که از خانه «کریب» راه افتاده است ، به استقبال
می روند و ضمن خوش آمدگویی برایشان اسپند تود می دهند
و از آنان شکر می کنند . بعد هم ، همه حاضران ، در آنهایی که
از پیشتر آماده پذیرائی شده است می نشینند ؛ زنان در یک اتاق
و مردان هم در اتاقی دیگر . کسی بعد همه حاضران با چای
و غلیان پذیرائی می شوند . بعد هم ، با مجسمه هایی که بشکافایی
پلو و خورش را در آنها چیده اند ، ساط ناهار را پهن می کنند .
بعد از ناهار ، بار دیگر چای و غلیان راه می اندازند . در همین

وقت ، «دلاک» - «dallak» (خنه گری) ، با ظرفی شیرینی در اتاق
مردان به همه حاضران شیرینی تعارف می کند و هر کسی پیش
اینکه تکه ای شیرینی از ظرف می گیرد چند تومانی جدید در
همان ظرف می گذارد . بعد هم همه هدایای جمع شده را که
معمولاً به پنجاد صحت تومان می رسد شماره می کنند . قیمت
کسی از این پول را به مستندان ده و بقیه را هم به «دلاک»
می دهند تا دست بکار شود . در این احوال ، «کریب» ، کودکی
را که باید ختنه شود و مشرب لبتش تسلی می دهد و او را به توتایی
رقص و آوازی که به مناسبت ختنه نوران به راه می افند سر گرم
می کند . بعد هم ، کودک را نرم رنگ به اتاق می برد که برای
ختنه کردن در آنجا بستری گشوده اند و «دلاک» هم با شمش
را در همانجا حاضر کرده است .
وقتی که «دلاک» می خواهد کودک را ختنه کند ، «کریب»
کمی نقل و شیرینی به دهان کودک می گذارد و او را که داده قریان

را می اندازد به نحوی در آغوش می گیرد که ختنه کردنش
مقننر شود . «دلاک» هم دست به کار می شود و کودک را ختنه
می کند . بعد هم ، پدر و مادر و خویشاوندان کودک به اتاق می آیند
و با کمک «کریب» کودک را دلبری می دهند و منبجش می کنند
که آرام بگیرد . معمولاً کسانی که از کودک عبات می کنند ،
هر یک چند تومانی به او پول می دهند تا تحمل درد ختنه برای
او چندان دشوار نباشد و به این پولها دلگرم شود .

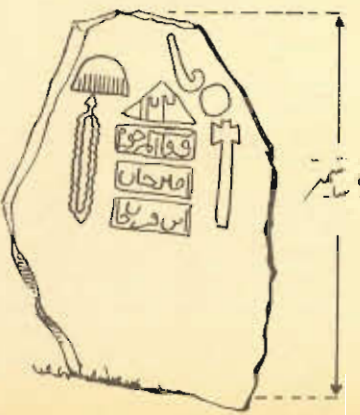
پدر و مادر کودک و خویشان او ، ضمن جریان مراسم ختنه ،
در هر فرصتی از «کریب» شکر می کنند . آنها از این پس «کریب»
را از نظر مژ می شنند و به او تاحد سرپرست و بزرگتر خانواده
خود احترام می گذارند و نیز با خانواده «کریب» دوستی
ورفت و آمدن سببانه ای پیدا می کنند . «کریب» و خانواده او
نیز حرمت دوستی با آنان را حفظ می کنند و وقتی که بخواهند
در خانواده خود کودکی را ختنه کنند ، یکی از مردان آن
خانواده را مقابلاً به عنوان «کریب» دعوت می کنند تا بیوند
سببیت و درستی شان محکم و محکمتر شود . به این ترتیب
درمان دو خانواده سیاه گویی ، رسم «کریب» گریب ممکن
است تا چند نسل دوام بگیرد و آن خانواده به قدری پسا
حدیگر مسمی و نزدیک بنود که حتی اعضاء خانواده ها شان
از ازواج یا یکدیگر همچون ازواج یا محارم ریز می کنند .
هنوز در «سیاه گوی» اتفاق می افتد است که دو خانواده «کریب»
به هم زن بدهد یا از هم زن بگیرند . چون اعضاء خانواده ها
که باهم «کریب» می شوند ، از قرط سببیت و دوستی مانند
اعضا یک خانواده باهم محرمند .

۷- يك الحافه و چند ترانه

«اوسانه» - «owsāne» (=افسانه):

یکی بود یکی نبود ، غیر از خدا کسی نبود . دهقانی يك
گوسفند پروازی داشت . وقتی که زمستان رسید ، و پندیرانی
از گوسفند بشوار شد ، ذبحش کرد و از گوشش قورمه پخت
و برای سه ماه زمستان ذخیره گذاشت . ولی از دنیا گوسفند
کسی برداشت تا در نهایی بگذارند که می خواست با آن تله روپایی
را بدام بیندازد . روپاه در دهقان دورویزها زندگی می کرد .
هر دم مرغی یا خروسی یا حوججای از خانه دهقان می برد .
وقتی که دهقان تله را درست کرد و دنیا گوسفند را هم
در آن گذاشت ، گذار روپاه بازم به آن طرف افتاد . با بوی
دعیه به کنار تله رفت . اول به خیاش رسید که تاش توی
روغن است ؛ ولی بعد که کمی دورویز دعیه را پالید و تله را
شناخت فهمید که دهقان چه آشی برایش پخته است . با خودش
گفت : «این سفره رنگینی که دهقان برای من پهن کرد به ناله
گرگ گواران است ؛ بروم و به این مهمانی دعوتش کنم» .
رفت سراغ گرگ ؛ بعد از احوال گیری از او و وزن و پهنه اش ،
شروع کرد به تعارف : «... مدتی است که از جناب گرگ بی خبر
بودم . این است که آمدمم با احوال گیری . اگر محبت کنی و دعوت
را نپذیری ممنوت می شوم . سفرهای بین کرده ام و می خواهم
که بیاشی تا لقمه ای باهم بخوریم و تجدید عهدی بکنیم ...» .
گرگ خوشحال شد و با روپاه راه افتاد که برود به مهمانی .
به خانه دهقان که رسیدند ، روپاه را رو کرد به گرگ که : «بفرمائ
خواهش می کنم جلو بیفت» . گرگ گفت : «نه ، تو مسایحانه ای
و باید جلوتر بروی تا من که مهمانم و راه را نمی دانم پشت
سرت بیایم» . روپاه گفت که : «به جان عزیزت نمی شود ؛ پنوم
و دست گرفته بود که هرگز پیش از بر گرفتار و آنهایی که خیلی
مستردم . به جانی وارد شوم . و سبب پندرا هم که میدانی

طرح و تصویر از یک قبر در سیاه گوی با نقوش عامیانه تسخ و شاله ، جفتای سنگ آتش زده و تیر . یکی که هم فعل عبات بود و هم کار و زحمت





با این رعایت خامری که داشت به غلبان کلیدش لبه می خوردم

هیچوقت نمی شود فراموش کرد . مخصوصاً در مورد تو که خیلی بزرگ و محترمی . گرگه از این حرف روایه خیلی خوش آمد و باورش شد که روایه به او احترام می گذارد . این شد که بادی به غیب انداخت و پیش افتاد و رفت کنار تله و شروع کرد به بوکتیدن دمه و گفت که : «مرحبا ، مرحبا روایه ، مرحبا که بزرگتری و کوچکتری سرت می شود و حرمتت را می فهمی .» بعد هم ، شروع کردند باهم به تعارف که کدام پاد زودتر به غذا دست ببرد . روایه با گرگه گفت : «این پدر مرحومم هیچ حرفش بی حکمت نبود . خدا بیامرز و سبب کرده بود که درس سفره هرگز پیش از بزرگترها به غذا دست نبرم . حالا می فهمم که حرفهای چندر حکیمانه بود . به جان عزیزت ، اگر پیش از من به خوردن شروع نکنی ، یا تخته از گلویم پائین نمی رود ، مگر می شود در حضور بزرگتری چون تو چسارت کنی و بیشتر دست به غذا ببری» گرگه که اشتیاقش را بوی دمه تحریک کرده بود ، با این حرفهای روایه بکلی بی اختیار شد و پنجاه اش را به دمه میراز کرد ولی دمش را به تله داد و از ظرف دره داد و فریادش بلند شد .

با سرمدالی که راه افتاده بود ، دهقان خبردار شد و با چماقش سر رسید و دید که روایه دمه را به دندان گرفته و به

سرعت می دود و دور می شود . این شد که به جان گرگه افتاد و با چماقش اینقدر به سر و تنش کوبید تا دمیش از ته کنده شد و توانست که نیمه جانی بدر ببرد .

ترانه ها :

شب اول پتوردم^{۱۷} چارواری
 کیود قاطر بماندی ملک ساری
 کیود قاطر که زنگش پرسدا بود
 لجامش قره و سنگش طلا بود

 خروسک گل^{۱۸} منده حالا جرزیت
 مرا از یار جدا کردن معل نیست
 خروسک بشکه بال میسالت
 به هندوستان بره نام و نسات

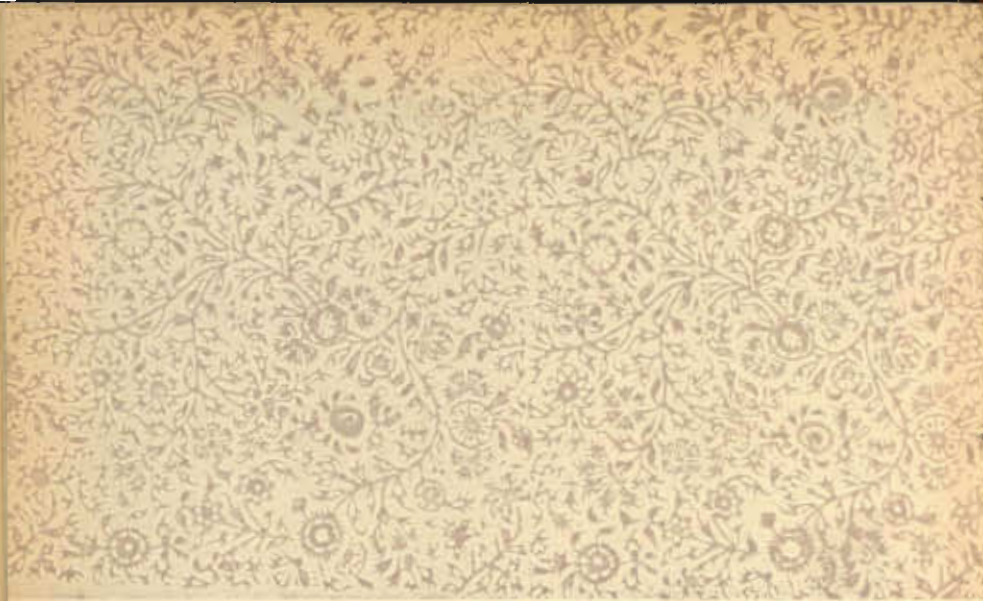
 سر کویر باند شد خاله من
 پلنگ پشچول^{۱۹} زده برشاه من
 پلنگ پنچول زده خانم شکسته
 قشنگ دخترو^{۲۰} پهلوم نشسته

 از اینجا تا بیست دور بماندم
 زین کی گریه کردم کور بماندم
 بده دستمال دیشدم^{۲۱} دیدگانم
 منار کزیر^{۲۲} بی مزدور بماندم

 ندیدم دلبر و دلگرم امروز
 آمان^{۲۳} بشتر^{۲۴} بی شیرم امروز
 منار گرگه گشته^{۲۵} در میان
 منار شیر در زنجیرم امروز

 سرت^{۲۶} بالاگیر بانگ کن خدارا
 بساها بشکی عهد و بقا را
 بنادا از غریبان یار گیری
 غریبان سنگ زتن^{۲۷} با لین مارا -

- ۱۷ - bavardam - رفتم .
- ۱۸ - gal - بانگ ، بانگ خروس .
- ۱۹ - panjul - پسه ، چنگال .
- ۲۰ - dsbandam - بندم .
- ۲۱ - kord = چوبان .
- ۲۲ - namane = مانده ، مثل .
- ۲۳ - gonè - گریه ، گشته .
- ۲۴ - sarat = سرت را .
- ۲۵ - zanan = میزاند .



طرح اولیه من یکپارچه فلکار

پارچه های فلکار

علی اکبر علایی

عقلمه : کشور کهنسال و یاستانی ما ایران از لحاظ داشتن گنجینه های هنری بسیار غنی است و پیرات می توان گفت که ایران زمین از پیرایز مهد هنرمندان بزرگی بوده است . حاصل کوششهای مداوم باستان شناسان و محقریات آنها ، مطالعات مستشرقین و ایران شناسان برجستای چون گرشمن و یوبن مؤید گفته های فوق است .

همچنین شاهکارهای هنری متعددی که اکنون در موزه های بزرگ جهان نگهداری می شود شاهد دیگری بر این مدعا است . این مظاهر ظرافت و زیبایی که حاکی از ذوق سرشار



باربد، علیاحضرت شهناو ازکارگاه پارچه قلمکار غره هنرهای دستی ایران

و استعداد شگرف ایرانی حاصل تکامل تمدن چندین هزار ساله ما است. بهارتدیگر روح زیبارتوشاخرانه وهنردوست ایرانی الهامبخش نیروی خلاقه هنری او دراین رام پرشکوه بوده است.

رشتههای مختلف هنری ایران هر کدام محصولات و امتیازات مخصوصی بخود دارد که نمی توان در مقام ارزشیابی و مقایسه بین آنها بر آمد ولی در میان هنرهای متعدد ایرانی که بعضی از آنها متأسفانه بیست فراموشی سپرده شده است کمتر هنری می توان یافت که در اثر هجوم پدیده های هنری نو نتوانسته باشد، تاب مقاومت بیاورد و تغییر خصوصیت ندهد. در دنیای فعلی که فواصل کشورها از نظر ارتباط فوق العاده کوتاه شده است تأثیر محیطهای هنری روی رشته های مختلف هنر بسرعت فوق العاده ای نمودار میگردد. نقاش رئالیست تحت تأثیر محیطهای جدید سبک پیکاسو و سالوادور دالی میگراهد و گوییم پیش میگردد و معماری شرقی تحت تأثیر شیوه های غرب تغییر

میدریمیدهد و موسیقی اسپانی ایرانی رنگ جاز بخود میگیرد یا توجه باینکه خصوصیات هنری هر آب و هواکی جزو توأمیس آن مرتزوموم بحساب می آید تغییر سبک و گرایش در کار هنرهای ملی واقعا می تواند پدیده ای محسوب گردد.

اختراعات متعدد نیز در تنجیف رشته های مختلف زیاد بی تأثیر نیست، با رواج دستگاه های چاپ و ماشین تحریر دیگر نمیتوان در انتظار خوشنویسانی همبازه گذشتگان بود و همچنین با رواج هنر عکاسی نمیتوان امید چندانی بظهور کمال الملک دیگری داشت. اما در میان رشته های مختلف هنری ما در گوشه و کنار هنرهای متعددی نیز میتوان یافت که هنوز اصالت و باسطلاح رنگ و بوی ایرانی و شرقی خود را حفظ کرده اند، که باید با دقت و کوشش فوق العاده ای از انحراف مسیر آنها جلوگیری شود و در کشورهای خارجی وجهه و اعتبار خاصی برای هنر اصیل ایرانی کسب کرده. چه لطافت و بداعت آنها با اساتذات همراه است و پس. باید هنرمند ایرانی مدافع هنر

خوش باشد و با نگاربردن بوق سلیم مخمس بخودش وابستاده از تکنیک غربی پایه گذار هنر نوینی گردند. حفظ میراث هنری و تکمیل و اعتلای آن بر اساس موازین علمی و روشهای بین المللی از وظایف ملی هر هنرمند ایرانی است.

در میان هنرهای متعدد مستظرفه ایران هنری تحت عنوان چت گری وجود دارد که عنوان مطلب مورد بحث ماست. این هنر که مطلق قلمکاری مشهور شده است از جمله صنایع دستی قدیمی و نفیس ایرانی است. نقوش و رنگ آمیزی پارچه های قلمکار خصوصیات کلی هنرهای ایران را داراست و هنری است که زویدنگی بیشتری با ملزومکار و ذوقی ایران دارد. قرابت از این لحاظ که دارای زمینه سبکدیده ایرانی است و ماخوذ از ذوق ایرانی است. در میان نقوش متعدد و متنوع این پارچه ها میتوان تخیلات شاعرانه طراحان این پارچه ها را که شتهائی بر بنیای هنر اصیل ایرانی طرح کرده اند جستجو نمود.

ابتدا جهت آشنائی بیشتر خوانندگان محترم با این هنر ظریف و دلپذیر بشرح قسمتهای زیر می پردازیم. این قسمتها عبارتند از: ۱- سابقه تاریخی ۲- تنوع نقش پارچه های قلمکار ۳- آشنائی با طرز کار هنرمندان قلمکار.

۱- سابقه تاریخی - قلمکاری و نقاشی روی پارچه از دوره مغولها در ایران مرسوم و متداول گشته است بسین دلیل که در دوره فوق بعلمت حمایت و پشتیبانی خوانین مغولی پارچه های منقوش چینی در بازارهای ایران فروش فوق العاده ای پیدا کرده بود. و ایرانیها نیز جهت رقابت با چینی ها و همچنین بمنظور جلب نظر خوانین مذکور دست با تکتارانی زدند که از آنجمله ابداع نقاشی روی پارچه با باسطلاح اختراع پارچه های قلمکار است. سپس در دوره صفویه این هنر گسترش بیشتری پیدا کرد و با

(ش ۱)

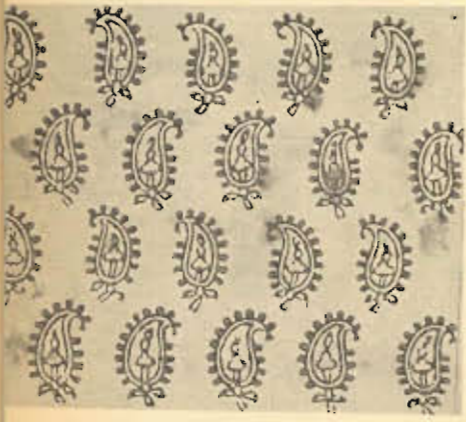
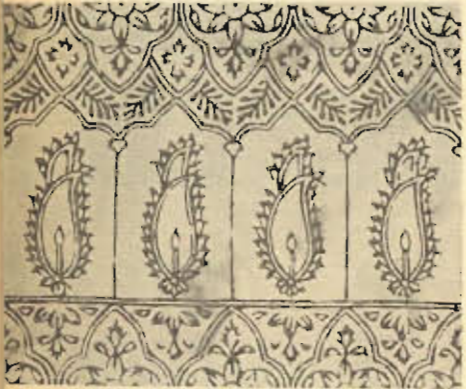
(۲) تصویری از نقش برمی پات پارچه قلمکار



بهارتدیگر دوره صفوی اوج ترقی این رشته هنری بود و بتدریج در دوره های بعدی کارگاههای متعدد پارچه های قلمکار بکریس از دیگری تعطیل گردیدند. در گذشته در اکثر شهرهای ایران تعداد زیادی از این کارگاهها دایر بوده است و هنرمندان و طراحان

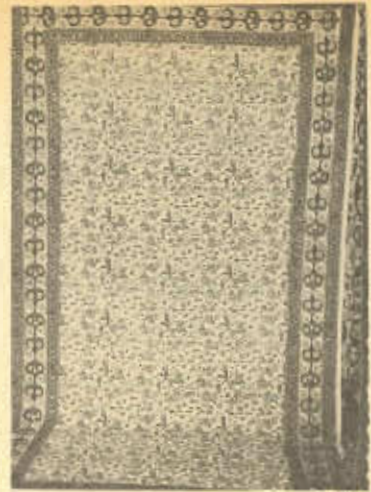
۱- چنانکه در صفحه زیر اشاره شد است بکاربردن لفظ قلمکار در این بحث صرفاً بمنظور قلمکاری روی پارچه بکار برده شده است

(ش ۲)



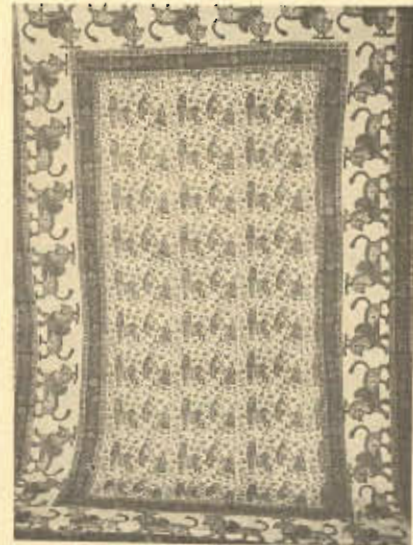


(ش ۱۵)



(ش ۱۶)

(ش ۱۷)



هرمز



(ش ۱۸)

هرمز

کرالاست. همچنین شایهائی مربوط بامه اظهار ویشوایان
دیی نیز در میان این نقوش مشاهده می‌شود.
مطالعه و بررسی نقشه‌های متنوع این پارچه‌ها نمائکند
خواهند کرد که بنگاه مهمی از هنرهای گذشته دسترس بیاپیم.
در میان این نقشه‌ها می‌توان آثار اصیلی از هنر گذشته ایران را
که در سایر قسمتهای مختلف هنری نیز مشاهده می‌شود دریافت.
برای مثال نقش معروف بته ارمغان یا بته خفای که به بته
شاد عباسی نیز معروف است (ش ۳ و ۴ و ۵) در اغلب این پارچه‌ها
چند درجانبه و چه در میان بقعده‌های پانت می‌شود. همچنین
تصاویری از سکنه‌های دربارها با سرسوتهای معروف گاوهای
بالدار تحت چشمید نیز مشاهده می‌گردد. نسبتاً در حوالی این
پارچه‌ها کتیبه‌هایی بخط کوفی و نستعلیق که شامل آیات قرآن
و اشعار عربی و فارسی است مشاهده می‌گردد. یکی از این جاشیعه‌ها
معروف جاشیحه مجتسم است و شامل دوازده بیت از آثار مجتسم
کاشانی است که نیز برای امام حسین ع سروده شده است.

چنانکه گفته شد بعلاوه وجود خصوصیات شرقی و ایرانی
در پارچه‌های قلمکار امروزه این پارچه‌ها مصارف متعددی
پیدا کرده است که اغلب بصورت زینت بکار می‌روند و عبارتند از
پرده . روتختی (ش ۶ و ۷) . رومیزی . سفره . سجاده .
زیر جامه . بقیچه (ش ۸) . چارقد . دستمال . لباسهای مجلسی .
پیراهنهای زنانه . روسری . شال گردن . کیف و کراوات .
۳- آشنائی با طرز کار هنرمندان قلمکار .

الف - وسائل لازم :

۱- میز چوبی - بطول و عرض ۱۲۵×۷۵ سانتیمتر و یا
پایه‌هایی بطول ۲۵ سانتیمتر که قطر سطح آن در حدود ۷ سانتیمتر
می‌باشد .

۲- چادر شب - عبارت از هشتاد مترمقال است. چادر شب
را تا می‌کنند و روی می‌زین می‌کنند و علت بکار بردن چادر شب
بخطای اینست که رویه میز بکنوع خاصیت ارتجاعی داشته باشد
تا هم دندانهای قالب‌ها خرد نشود و هم پارچه پهن شده جهت
رنگ آمیزی کاملاً رنگی شود و بگردد . در هر قسمت روز چادر شب
را بعلاوه کشیدن می‌کنند .

۳- قندج یا کشتی - عبارت از قندج بزرگی است از سفال
که قطردانه آن در حدود چهل سانتیمتر است . قندج مذکور
بجزی نیز اطلاق می‌شود . قندج را همیشه لبریز می‌کنند از
کبرائی که در حدود سه روز خیس شده و باطلت فرنی درآمده
است و علت مصرف کشتی - عبارت تقریباً خیربی صرفاً ایجاد
یک محیط الاستیک در زیر پارچه استامپ می‌باشد. ایجاد این
حالت بخاطر آنست که تمام قسمتهای قالب بخوبی با رنگ آغشته
گردد . چون مایع داخل قندج بر روی زمان حالت چسب مانند
خود را از دست می‌دهد لهذا در فواصل معین زمانی مایع داخل
قندج را عوض می‌کنند .

۲- تولد نقش پارچه‌های قلمکار - گرایش بسبکهای
هنری گذشته و پیروی از آن همیشه مورد توجه هنرمندان معاصر
و هنر دوستان عصر جدید بوده است . امروزه اکثر کلتوریست‌ها
و محققان و افراد با ذوق هیبت در جستجوی آثار هنری
باستانی می‌باشند که بر مجموعه خود بیافزایند . در منازل اینگونه
افراد اکثر آشنانهائی از آثار گذشته‌گان چشم می‌خورند و اگر
این آثار اصیل نباشند ولی حداقل نسخه‌های جدیدی از آثار
مستقیمین است .

مشرق زمین منبع الهام هنرمندان و هنر دوستان غربی بوده
است و دلیل این امر هم در سابقه تاریخی چندین هزار ساله
هنرمندان شرقی است . بدینجهت این مسأله زیاد حسیب نمی‌نماید
که آثار هنری کشورهای شرقی در بازارهای اروپایی و امریکائی
بفیسیت گرامی خرید و فروش می‌شود و خواستاران زیادی دارد .
تولع نقوش پارچه‌های قلمکار که تا حدی هم نزدیک
بقفسه‌های فرشهای ایرانی است باعث گردیده است که پارچه‌های
قلمکار خریداران زیادی پیدا کنند . نقوش این پارچه‌ها بیشتر
عبارتند از نقوش اسلیمی و ششگانه‌های مجالس زمی (ش ۲)
و اشعار انسانی چون مجالس خسرو و شیرین . لیلی و مجنون .
یوسف و زلیخا . شیرین و فرهاد . مجالس عیش و نوش سلاطین
گذشته یا سابقان و رقاصان و مطربان درباری . منظره شکار
و چوگان . مخصوصاً منظره شکار گورخر و آهو . مجالس زمی
که حاوی مسندهائی از داستانهای شاهنامه فردوسی و واقعه

اینگونه پارچه‌ها در شهرهای مختلف ایران فعالیت قابل ملاحظه‌ای
داشته‌اند . از معروفترین این شهرها استهبان و شیراز و بروجرد
را می‌توان نام برد . از نظر اهمیت پارچه‌های قلمکار بروجردی
در درجه اول قرار داشته است . اما تنها شهری که در حال حاضر
حامی این هنر است و فعالیتهای چشمگیر و تقریباً پراکنده‌ای
در زمینه احیاء و جلوگیری از انهدام این هنر طرف در آن چشم
می‌خورد شهر استهبان است . در این شهر در حدود چهل کارگاه
کوچک و بزرگ در بازار چاهی مشغول فعالیت در این زمینه
می‌باشند . در تهران نیز کارگاه کوچکی در طرفه هنرهای دستی
ایران در بله فوقانی فر و شگاه فردوسی بادی کارگر و یک طراح
و قالب ساز داری است و احیاءاً عندهای نیز بطور حرفه‌ای برای
فروشگاهها و عتیقه فروشها کار می‌کنند . در ازم دیدی که سال
گذشته وسیله علیاحضرت شهبانو (ش ۱) از طرفه مذکور بعمل
آمد پارچه‌های قلمکار نقاشی شده در کارگاه مذکور بصورت توجه
فوق العاده مظهرها قرار گرفت . در این بازدید شهبانو دستورائی
در مورد گسترش هنر مذکور صادر فرمودند . امروزه اکثر
هنرمندان و طراحان پارچه‌های قلمکار بزرگساله‌های
حیث سازی در زمینه نقاشی و رنگ آمیزی پارچه‌ها مشغول
فعالیت هستند .

(ش ۹) در این تصویر کارگر فلسکار پارچه روی قلع را با رنگ لازم آخته می کند



(ش ۱۲)



(ش ۱۱) تصویر تعدادی از قالب بونی که جهت فلسکاری بکار می رود



- ۵ - استامپ - استامپ پارچه‌ای اطلاق می شود که در حدود یک متر مربع مساحت دارد و روی قلع را با آن بتکامل رنگ می پوشانند (ش ۹) و روی آن با قلمموی رنگهای مخصوص آخته می کنند و سپس قالب را با پارچه استامپ با رنگهای لازم آخته میسازند.
- ۵ - معیج - معیج تشکیل شده است از یک قطعه پارچه

- ۶ - ماله عبارت از پارچه‌ای است که فلسکار روی آن

عاش می کند.

۷ - رنگ - رنگهای مخصوص جهت رنگ آمیزی پارچه‌های فلسکار بکار می رود که شباهت بقرنیه آنها اشاره خواهد رفت.

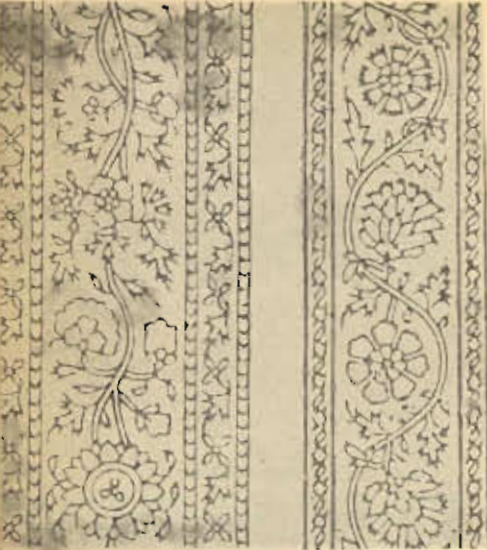
۸ - قلم - عبارت از نوعی قلمموی است که جهت آخته ساختن پارچه استامپ روی قلع با رنگهای مخصوص بکار می رود.

۹ - قالب - قالبها عبارتند از قالبهای چوبی که بطرز کنده کاری ساخته می شود و در قسمتهای بعد بطرز ساختمان اشاره خواهد شد (ش ۱۱).

ب - قرنیه طاقه - چنانکه گفته شد طاقه پارچه‌هایی اطلاق می شود که جهت رنگ آمیزی یا با اصطلاح فلسکاری بکار می رود. طاقه را قبلاً با اندازه‌های مورد نظر آماده می کنند. حاشیه این پارچه‌ها وسیله کارگران زن ریخته‌نایی می شود. معمولاً پنج نوع پارچه جهت طاقه مصرف می شود. نوع اول پارچه‌های ابریشمی است که اکنون بکاربردش رواج ندارد. نوع دوم کرپاس است. نوع سوم که ناشور نامیده می شود متقالی است که ریزتر از کرپاس بافته می شود و مستطاب نیز می باشد. نوع چهارم که به ملبل حاج علی اکبری معروف است یک نوع پارچه کارخانه‌ای است. نوع پنجم یک نوع چلو و روکتان خارجی است. بدیهی است برای طاقه نمیتوان پارچه‌هایی پشمین مصرف نمود. پارچه‌های طلاهای را قبلاً برای اینکه زمینه کرپاس پیدا کند در آبی که محتوی پوست انار آسیاب شده است شستو می دهند. پارچه شستو یافته معمولاً دارای چروک است لهذا پارچه‌ها را در حالت فعلی در مرحله‌های آفتابگیر پهن کرده و پس از خشک شدن با جبار روی آنها آبپاشی می کنند و سپس جهت آظور کردن آنها را در زیر فشار پرسیهای مخصوص و سنگهای مانند سنگهای آسیاب قرار می دهند و بعداً پارچه‌های اطراف یافته را جهت قاشی بکارگاه می برند.

ج - قرنیه رنگ - معمولاً پنج نوع رنگ جهت رنگ آمیزی پارچه‌های فلسکار بکار می رود که عبارتند از سیاه، قرمز، زرد، آبی و سبز و ترتیب بطرز تهیه هر کدام از رنگهای فوق اشاره می گردد:

- ۱ - قرنیه رنگ سیاه - برای تهیه رنگ سیاه مواد زیر لازم است: زنگ آهن چهارمقال، زاغ سیاه قرزین و سه مقال روغن کچند. کتیرا را تقریباً بمدت بیست روز تخم می کنند و مواد مذکور را در مایع مذکور حل می کنند که مایع به تهیه مایع سیاه رنگ ویا ثباتی می شود.
- ۲ - رنگ قرمز - برای تهیه رنگ قرمز دو کیلو کتیرای محلول، دو سیرونیم زاغ سفید قرزین و سه سیرگیل سرخ (آخری) لازم است. ابتدا زاغ را در آبی که در حال جوش است حل می کنند و سپس داخل آن کتیرا می ریزند و پس از

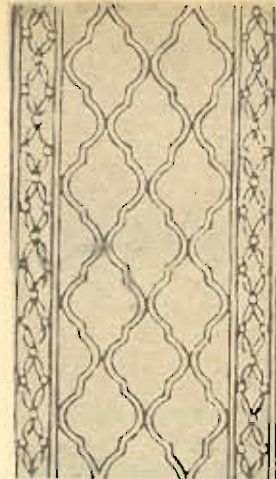


مدتی در حدود پنج دقیقه گیل محلول را بخوابد فوق اضافه می نمایند، مایع سرخ رنگی حاصل می گردد.

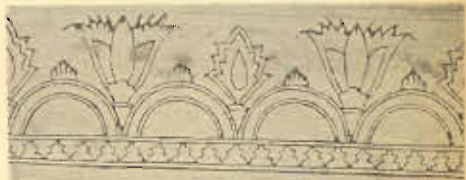
۳ - تهیه رنگ زرد - برای تهیه رنگ زرد پوست خشک شده انار را می کوبند و در آب جوش حل می کنند سپس مایع را از صافی می گذارند و یک سیر زاغ سفید مایع حاصله اضافه می نمایند مایع رنگ زرد متعادل شیرینی تهیه می شود.

۴ - تهیه رنگ آبی - نیل را کوبیده و بسورت گرد در مایه ورد و در آب جوش حل می کنند سپس بر مایع حاصله یک کیلو کتیرای محلول اضافه می کنند.

۵ - تهیه رنگ سبز - برای تهیه رنگ سبز بر مایع شیرینی رنگ حاصله در قسمت سوم مقداری کتیرای محلول و دو قسمت پنجاه گرم رنگ آبی تهیه شده (بطریق که در قسمت چهارم اشاره رفت) اضافه می نمایند محلولی رنگ سبز چمنی حاصل می گردد. بدیهی است که او وزن و مقادیر ذکر شده نسبت معینی است که در اثر تجربه بدست آمده است و در صورت اینکه بخواهند بقدرت بیشتری رنگ تهیه نمایند نسبتها را همان مقدار بالا می برند.



نوع حاشیه



روی قالب می‌براشند ، بعد روی قالب را با آب پوست انار و محلول کبیرا مالش می‌دهند و نقشه را که قبلاً در روی کاغذ کشیده‌اند برعکس روی قالب برمیگردانند و با دست پشت کاغذ را مالش می‌دهند تا نقشه روی قالب ترسیم گردد . سپس با قلمهای مخصوص که منقش نامیند می‌شود نقشه را روی قالب می‌کنند و کلیشه یا قالب آماده می‌گردد .

این کلیشه‌ها و قالب‌ها بر حسب نقش خود اسامی مخصوصی دارند که در میان کارگران کارگاههای قلمکاری بآن اسم معروفند . تعدادی از این کلیشه‌ها عبارتند از : محرمان ، رخ‌رخ ، درهم ، بند متکا ، بند رومی ، زنجیره ، ترمه ، زنجیره مرغ ، گلدان ، گل هشت‌دانه یا هشت‌گانه یک گل ، گل‌تاج ، کتیبه شاهچاسی ، صحرای محشر ، جنگ هفت لشکر ، ذوالفقار علی

۱- مراحل مختلف - پس از آماده شدن وسایل لازم سه مرحله اصلی در کار قلمکاری مشاهده میشود که کاملاً شبیه کار و مراحل عکاسی است . این مراحل عبارتند از مرحله چاپ و ظهور و تثبوت که قبلاً شرح هر کدام از مراحل فوق از نظر خوانندگان محترم میگردد :

۱- مرحله چاپ - در این مرحله که مرحله‌ای ابتدائی است رنگرز و نقاش عمل‌نقاشی را روی پارچه انجام میدهند ، بدین ترتیب که کارگر پشت میز مخصوص می‌نشیند و پس از بستن میج به میج دست چادربش را روی میز بین می‌کشد و سپس طاقه مورد نظر را که قبلاً حاشیه‌اش زنجیره‌مانی شده‌است روی چادربش بین می‌کشد ، بدینجهت طاقه قبلاً بطرزیکه گفته شد زمینه گرمی پیدا کرده است ، سپس کارگر با قلم‌مو رنگه مورد نظر را روی پارچه نشور (استامپ) که در روی قلم قرار داده آغشته میکند و سپس قالب را برداشته و باستامپ می‌زند و بعد قالب را بپایه مهری روی طاقه قرار میدهد (ش ۱۲) و با دستی که میج به میج بآن سمت است ضربهای پریشته قالب وارد می‌سازد و نقش قالب روی طاقه می‌ماند . البته چون اکثر پارچه‌ها دارای رنگهای متعدد هستند (معمولاً پنج رنگه) لهذا قلمکار مجبور است پنجاه بار رنگهای مختلف طاقه را قالب‌بزند ، نقشهای حاصله اصلی و ثابت نیستند و محتاج دومرحله دیگر است تا دارای رنگ ثابت شود .

۲- مرحله ظهور و تثبوت - برای اینکه پارچه‌ها دارای رنگهای اصلی و پایایی باشند پارچه‌های رنگ آمیزی شده را که مرحله اول را گذرانده است بکارگاههای دیگری می‌برند . این پارچه‌ها را در رنگهای بزرگی که دارای محلول رنگ کوبیده و جوهر رنگ (آزورین) است قرار میدهند ، بعد از دو ساعت پارچه‌ها را از رنگ دور آورده و مجدداً شستنی می‌دهند و این آخرین مرحله عمل است که پارچه‌هایی با نقوش زیبا و ثابت را نتیجه می‌گیرد .

هروردم

عکاسی رنگین

کرماتی

به کیفیت نور روز دراز حرارت رنگه نور این نوع فلاشها بین ۴۵۰۰ تا ۶۰۰۰ کلون است باینجهت فیلم‌های نور روز رنگی را میتوان مستقیماً با استفاده از فلاشهای الکترونیک در شب عکسبرداری نمود همانطور که در یادداشت‌های قبل گفته شد استفاده از فیلتر اسکای لایت کدک (81 A) در عکسبرداری های با فلاش الکترونیک خصوصاً فلاشهاییکه دارای حرارت رنگه زیاد میباشند ضروریست ، فلاشهای لامپی از نوع بی‌رنگ برای فیلم‌های رنگی نور روز بعثت پائین بودن حرارت رنگه مناسب نیست و موجب گرایش رنگه سوی نارنجی میگردد باینجهت این نوع لامپها یا با استفاده از فیلتر Photofach (Filter (No. 80 G) عکسبرداری میکنند یا لامپ را با جوهر آبی مخصوص رنگه میکنند یا مستقیماً از لامپهای فلاش این استفاده مینمایند .

منابع نور مصنوعی

منابع نور مصنوعی بطور کلی شامل انواع لامپهای فلامناید (ناگسکن) و لامپهای فلورسنت (گازی) و لامپهای نوباتی (آرک) و فلاشهای الکترونیک و لامپهای فلاش که امروزه متداول و مورد استفاده است همانطور که در عکسبرداری در نور روز خصوصیات ساختمان فیلم و زمان و مکان و ساعات روز (از نظر حرارت رنگه) مورد توجه و دقت است . جدول شماره ۱

جدول ارزش حرارت رنگه بعضی منابع نور مصنوعی

ارزش حرارت رنگه کلون	منبع نور
۳۱۰۰	لامپهای آرگانتو فلیس و لیتراکو B اسرام ۵۰۰ وات
۳۲۰۰	لامپهای عکاسی از نوع فیشر و جنرال الکترونیک ۵۰۰ وات
۳۴۰۰	لامپهای لیتراکو S و N اسرام ۵۰۰ وات
۳۸۰۰	لامپ فلاش بی‌رنگ و آرک ذغالی
۵۵۰۰	لامپ فلاش آبی
۶۰۰۰	آرک ذغالی H.I.

در شماره قبل بطور مختصر برای روشن شدن ذهن عکاسان آماتور و مبتدیان کار عکاسی رنگی مطالبی در زمینه استفاده از فیلم‌های رنگی و یورسال روز ذکر شد . ولی اغلب اتفاق افتاده بعثت عدم آشنائی از نوع فیلم روز برای عکسبرداری در شب با لامپهای روشنائی استفاده شده و نتیجه مطلوبی حاصل نگردیده . همانطور که در شماره قبل گفته شد فیلمهای نور روز برای شرایط نوری حدود ۵۴۰۰ کلون ساخته شده در حالیکه لامپهای عکاسی که دارای حرارت رنگه بیشتر از لامپهای معمولی روشنائی میباشند در حدود ۳۴۰۰ - ۳۲۰۰ حرارت رنگه دارند باین ترتیب اختلاف حرارت رنگه در حدود ۲۰۰۰ کلون موجب گرایش رنگه فیلم به نارنجی خواهد شد .

فیلمهای یورسال نور مصنوعی

هریک از کارخانه‌های سازنده فیلم رنگی عکاسی یک یا چند نوع فیلم رنگی برای شرایط نوری در حدود ۳۴۰۰ - ۳۲۰۰ کلون می‌سازند . کارخانه اکتا GPK که ساختمان امولسیون آن برای ۳۱۰۰ کلون حرارت رنگه مناسب است و کارخانه کدک فیلم‌های Ektachrome B برای حرارت رنگه ۳۲۰۰ کلون و High Speed Ektachrome B برای حرارت رنگه ۳۲۰۰ و Kodachrome II Professional A و ۳۲۰۰ برای حرارت رنگه ۳۴۰۰ کلون را می‌سازد . اگر چه در مواقع خیلی ضروری از فیلمهای یورسال روز میتوان با استفاده از فیلتر Photo flood filter (No. 80 B) در شرایط نوری ۳۴۰۰ کلون و فیلترهای (No. 82 A + No. 80 A) در شرایط نوری ۳۲۰۰ کلون در نور لامپهای عکاسی عکسبرداری نمود این تنها در مواقعی است که عکاسی فیلم نور روز در دوربینی داشته باشد و بناچار بخواهد دنباله فیلم خود را در شرایط نور مصنوعی عکسبرداری نماید ولی در مواقعیکه منظور عکسبرداری در شب با نور مصنوعی باشد باید از فیلم نوع نور مصنوعی استفاده نمود .

استفاده از فلاش در عکاسی رنگی

خصوصیات نوری فلاشهای الکترونیک شباهت زیادی

زمان تعیین شده وسیله نورسنج		
برای يك ثانيه	برای ده ثانيه	برای صد ثانيه
۲ دیاگرامم	۱ دیاگرامم	۲ دیاگرامم
cc 05 G	cc 10 G	cc 05 y

و برای فیلم High Speed Ektachrome - B جدول شماره ۳ داده شده .
 باین ترتیب مسئله نور دادن در فیلم های رنگی میتواند موجبات دگرگونی رنگ را فراهم نماید که با توجه به راهنمایی که همراه فیلم است میتوان برقع آن اقدام نمود .
 نسبت کتر است در عکاسی رنگی چون مسئله رنگ و یازده صحیح و معطقی رنگ مورد نظر است این نسبت تا میزان يك به سه



مناسب است .
 وقتی اختلاف نور در عکسبرداری رنگی از نسبت ۱ به ۳ تجاوز میکند رنگهای که در تاریکی شدید قرار گرفته اسباب

باین ترتیب مسئله نور دادن در فیلم های رنگی میتواند موجبات دگرگونی رنگ را فراهم نماید که با توجه به راهنمایی که همراه فیلم است میتوان برقع آن اقدام نمود .
 نسبت کتر است در عکاسی رنگی اگر عدل روشن کردن يك مدل یا صحنه را با وسایل



نوری برای عکسبرداری نورپردازی بنامیم میتوان اینطور تعریف کرد :
 نورپردازی که معمولاً در عکسبرداریهای سیاه و سفید

لامب وجود میآید به ولتاژ بستگی ندارد لامب بررور زمان از يك طرف در اثر سوختن فیلامان و بازگ شدن مایع نورانی و از طرف دیگر در اثر پوشش که از بخار یا دود سوختن فیلامان سطح داخلی لامب را میپوشاند .
 در این حالت لامب رنگ نور لامب میشود باین ترتیب يك لامب عکاسی از نوع ۵۰۰ وات که دارای حرارت رنگ ۳۲۰۰ کلوین در موقع نو بودن میباشد در اثر کار کردن تا حدود ۱۷۰ کلوین تنزل حرارت رنگ پیدا میکند برای جبران این تغییرات حرارت رنگ که بر اثر تغییر ولتاژ و فرسودگی لامب حاصل میشود يك سری فیلتر تعدیل نور ساخته شده که در عکاسی های دقیق رنگی مورد استفاده میباشد .

گرایش به تاریکی و دگرگونی رنگ در دستهای کم در واقع به با فیلمهای نور مصنوعی در نور چراغ عکسبرداری میشود اغلب بعلت کافی نبودن نور صحنه لازم میشود که از مسافتی طولانیتر از ۵ ثانیه استفاده شود در چنین موقعیتی اگر با دیاگرامم گسه نورسنج بما داده عکسبرداری کنیم پس از ظهور فیلم ملاحظه میشود علاوه بر آنکه نور کافی فیلم نرسیده تغییراتی در رنگ اصلی صحنه در فیلم حاصل شده که با اصطلاح همان Reciprocity Effect یا بازرسی گرایش تاریکی و دگرگونی رنگ است و این حالت وقتی حاصل میشود که فیلم را از زمان که برای نور دادن آن توصیه میشود طولانی تر نور دهیم این امر در فیلمهای مختلف فرق میکند مثلاً برای فیلمهای اکتا کروم نور روز ۱/۵۰ ثانیه و برای اکتا کروم نور مصنوعی ۱/۲۰ ثانیه تعیین گردیده .
 کارخانجات سازنده فیلم برای اینکه معیار صحیحی درست استفاده کنند گمان باشد بر اساس یکسلسله آزمایش و محاسبات دقیق برای هر فیلم جدولی تهیه میکنند که معمولاً همراه ورقه مشخصات فیلم در اختیار استفاده کننده میگردد مثلاً برای فیلم Ektachrome - X جدول شماره ۲

زمان تعیین شده وسیله نورسنج		
برای يك ثانيه	برای ده ثانيه	برای صد ثانيه
۲ دیاگرامم	۱ دیاگرامم	۲ دیاگرامم
cc 05 y	cc 20 y	cc 40 y

در عکسبرداری در نور مصنوعی مسئله خصوصیات ساختمان فیلم و ارزش نوری منابع نور از نظر کلوین باید از هر جهت رعایت شود .

بهترین منابع نور مصنوعی که برای استفاده عکاسان آماتور توصیه شده لامبهای فیلاماندار عکاسی است که اغلب کارخانههای بزرگ سازنده لامبهای روشنایی میسازند این لامبها در شرایط تعیین شده در موقعیکه نو باشد دارای حرارت رنگی معادل ۳۲۰۰ تا ۳۴۰۰ میباشد .

تغییر حرارت رنگ در لامبهای عکاسی لامبهای روشنایی فیلاماندار به تناسب عمری که میکنند و ولتاژی که لامب را روشن میکند میتواند دارای خصوصیات فیزیکی مختلفی باشند .

گویانکه عقیده بر اینست که عکاسی با نور مصنوعی بعلت قابل کنترل بودن و امکان ثابت نگه داشتن خصوصیات حرارت رنگ با ثابت نگه داشتن ولتاژ یا استفاده از فیلترهای تعادل رنگ سهلتر از عکاسی در روز است معیناً باید عواملی که موجب تغییر حرارت مزبور میگردد توجه داشت تغییر ولتاژ

حرارت رنگ در لامبهای فانگستن بستگی زیادی به ولتاژ برق دارد هر چه ولتاژ بالا باشد نور لامب سفیدتر و حرارت رنگ بیشتر است و هر چه ولتاژ کمتر باشد فیلامانها قریبتر و در نتیجه حرارت رنگ نور پائین میآید با نتیجه يك لامب فانگستن فقط در موقعی دارای حرارت رنگ ثابت است که در ولتاژ ثابت کار کند .
 در استودیوهای عکاسی مجهز برای ثابت نگه داشتن ولتاژ از ترانسفورماتورهای مخصوص انوماتیك استفاده میکنند .
 بطور کلی تا ۱۰۰ کلوین تغییر حرارت رنگ قابل چشم پوشی است ولی تغییر ۲۰۰ کلوین حرارت رنگ تحت هر شرایطی موجب دگرگونی حرارت رنگ خواهد شد .
 مسئله عمر لامب و عواملی که بر اثر زیاد کار کردن



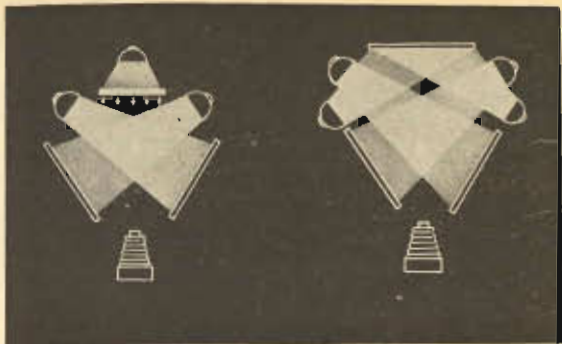
و ارزش واقعی خود را از دست ندهد با بطوحی از حیثی که دارای همان رنگ و در روشانی قرار دارد هم آهنگی نداشته از حالت طبیعی خارج خواهد شد.

البته باید توجه داشت که این نسبت ۱ به ۳ یک قانون کلی نیست و در کارهای عکاسی رنگی یک عکاس ورزیده و خیره میتواند به تناسبی کاری که انجام میدهد، این نسبت را بداند و تغییر دهد ولی بطور کلی در عکسبرداریهای آماتور رعایت این نسبت و گرفتن از کتر است عاری غیبی نتایج بهتری خواهد داشت.

استفاده از رفلکتور

رفلکتور وسیله نوری رانده است که در هر استودیو مورد استفاده است. آماتورها معمولاً از این وسیله در عکسبرداریهای سورت و اشخاص در دور یا شب برای تعادل نورپردازی میتوانند بخوبی استفاده نمایند. رفلکتورها از چسباندن ورقهای کاغذ سفید شفاف یا ورقهای فلز آلومینیم بروی قیبر یا تخته در اندازههای مختلف بدست میآید.

اگر از رفلکتور بخوبی استفاده شود در حقیقت با خرج کم کار یک منبع نوری را انجام داده بدیجی است که قدرت نوری رفلکتور پیشگی به قابلیت سطح شفاف آن داشته و فاصله و طرز قرار گرفتن در مقابل منبع نور در شب متعکس آن مؤثر است.

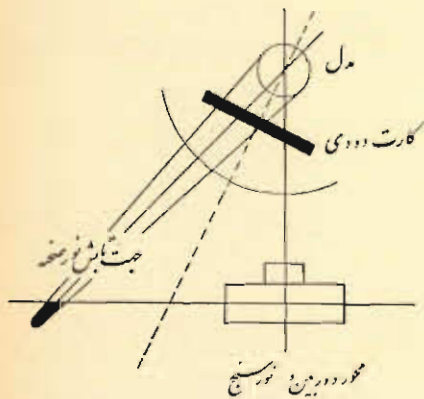


استفاده از نور سنج برای تعیین نسبت نور

نور سنج میتواند در تعیین نسبت نور صحنه وسیله بسیار مناسبی باشد. باین ترتیب که روشانی جهت مختلف مدل یا صحنه را با نور سنج اندازه گیری نموده با نزدیک یا دور کردن منابع نور و تغییر جهت رفلکتور نسبت مورد نظر را در نور صحنه بوجود میآوریم.

استفاده از کارت دودی که وسیله مؤسسه کداک و اغلب کارخانههای دیگر ساخته شده وسیله بسیار مناسبی برای تعیین مقدار نور و نسبت کتر است. این ترتیب که کارت دودی را در فاصله ۱۵ تا ۲۰ سانتیمتری معاس یا سطح مختلف شیش یا صحنه خوری نگه میداریم که محور عمودی دوربین عکاسی تقریباً در امتداد شعاعهای متعکس وسیله کارت دودی از منبع نور باشد. (شکل مقابل) این عمل را برای روشنترین و تاریکترین قسمت مدل تکرار میکنیم پس از تنظیم نسبت کتر است بنا محاسبه معدل روشنترین و تاریکترین نقاط مدل سرعت و دیاگرامم مورد نظر را انتخاب میکنیم (با توجه به مطالبی که در گذشته آمد).

گاهی مقدار نور کافی برای استفاده از کارت دودی نیست در چنین وضعی میتوان از سطح پشت کارت دودی که پنج برابر ارزش انعکاس نور آن بیشتر است استفاده نمود ولی باید توجه داشت که مقدار نوری که نور سنج بنا نشان میدهد نور واقعی نیست یعنی در واقع باین نسبت شیشی بنا صحنه قابل انعکاس نور و نور دادن فیلم را ندارد. با پنج جهت

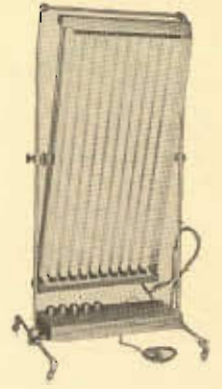


لازم است که حسابیت فیلم را که روی نوریج تنظیم نموده‌ایم
بیزان ۷ دین زیادهتر بحساب بیاوریم یا ۲- دهانه دیافراگم
را از میزانیکه نوریج با استفاده از طرف سفید کارت مودی
تعیین نموده بازتر عکسبرداری نمائیم .
بهر حال پس از تعیین نسبت نورها و تعیین سرعت و
دیافراگم با استفاده از کارت مودی چنانچه از صحنه یا اشیائی
که خیلی روشن هستند عکسبرداری مینمائیم مناسب است که
نیم استاب دیافراگم را بسته تر و در مورد مندهائی که رنگهای
تیره دارند نیم استاب دیافراگم را بازتر و عکسبرداری نمائیم .
نکته بسیار قابل توجه و فهم در عکسبرداری روی فیلمهای
ریورسال کم یا زیاد نور دادن است. این مسئله ایست که اغلب
ممکن است موجب اشتباه شود ، معمولاً در عکسبرداری سیاه
وسفید و رنگی روی فیلمهای نگاتیو برای اینکه نگاتیو قویتری
داشته باشیم جایز است بشودیم تا بشودیم استاب دیافراگم از

میزانیکه نوریج تعیین نموده بازتر عکسبرداری نمائیم ، یعنی
نوریجیتری بفریم بدیم. این زیاد نور دادن تا حدی با استفاده از
در موقع چاپ یا اگر اندکیسازم در سیاه و سفید با استفاده از
کافذهای عکاسی سخت و در رنگی با کوتاه کردن زمان ظهور
قابل جبران است. ولی در نور دادن به فیلمهای ریورسال مسئله
کاملاً برعکس عکاسی در فیلم نگاتیو است. زیاد نور دادن
موجب کم رنگی اسلاید و کم نور دادن موجب خفگی و تاریکی
خواهد شد .

و در اینجا است که باید توجه داشت وقتی صحنه عکسبرداری،
که قرآن اسلاید رنگی تهیه میکنیم از اشیاء روشنی باشد برای
جبران باید به تناسب یک سوم تا یک دوم استاب دیافراگم را
ببندیم و به عکس برای جبران تاریکی صحنه و اشیاء تیره
یک سوم تا یک دوم دیافراگم بازتر عکسبرداری نمائیم و باین نکته
که در موبین فیلم نگاتیو یا ریورسال داریم توجه داشته باشیم.

بروزگور نور شامل یک سری لامپ فلورسنت



بروزگور نور اسباب با لامپ نالگن



در جهان فریبناک و هنر چه میکند و

کتابه کوشانی

کوشانیان از مردم بخاری یا به گفته بعضی سکایی بودند
که از سده اول پیش از میلاد تا چهار میلادی بر مشرق ایران
و ماوراءالنهر و افغانستان و پاکستان فرمانروایی داشتند. و در
فرهنگ آنان عنصر یونانی هم نفوذ بسیار داشت .
اینک در افغانستان کتیبه‌ای به دست هشت پادشاهان
فرانسوی بر فراز کوهی در ۱۲۰ مایلی جنوب غربی کابل پیدا
شده است بر سنگی آتشفشانی در بلندی ۱۳۰۰۰ پا به سه زبان
یکی به گویش هندی و دومی دیگر به زبانهای ایرانی یا خط
یونانی .

تا کتون دربارهٔ زبان کوشانیان چیزی دانسته نبود اینک
چشم امید دانشمندان به خواندن این کتیبه دوخته شده است .

کنگره تاریخ کوشان

از ۵ تا ۱۳ مهر ۱۳۴۷ کنگرهای دانشمندان هیجده کشور
در دوشنبه پایتخت تاجیکستان برگزار شد که در آن نمایندگان
هم از ایران شرکت داشتند .
دربارهٔ تاریخ و تمدن آسیای میانه در دوران کوشانیان
سخنرانیهای از نظر باستان‌شناسی و سکه‌شناسی و میراث‌شناسی
و ژئانشاسی و هنری ایراد شد .
نتیجه این بحثها و بررسی‌آثاری که هیئتهای باستان‌شناسی
شوروی و فرانسوی و ایتالیایی به دست آورده بودند به طور
کلی آن شد که کوشانیان مردهی بودند. بومی آسیای میانه و از
خارج بدان سرزمین نیامده بودند.

بیستین جلد فهرست کتابهای ترجمه شده

یونسکو سالانه فهرستی از کتابهای ترجمه شده در سراسر
جهان منتشر می‌کند. در سال جاری بیستین جلد آن منتشر
بر فهرست ترجمه‌های سال ۱۹۶۷ حاوی ۳۹۰۵۱ کتاب از ۷۴
کشور منتشر شده است .

۱- بر پایهٔ مطالب این صفحه از منابع مختلف و از جمله بر اساس اخبار
یونسکو چهره گرفته شد .

این فهرست طرف مراجعه دانشمندان و کتابخانه‌های
معتبر جهان است . میزان انتشارات ترجمه شده کشورها یا هم
سخنیه می‌شود. مثلاً در انتشارات ترجمه شده در آن سال
شوروی با ۳۵۱۷ مقام اول و آلمان با ۳۵۳۱ مقام دوم را داشته
و در ترکیه ۷۱۵ و در پاکستان ۲۸۳ کتاب ترجمه و منتشر
گشته است .

همچنین می‌توان دانست که از سخنرانیان و دانشمندان
ایرانی در این سال چه ترجمه‌هایی و به چه زبان‌هایی صورت
گرفته است . از جیم یک ترجمه به یرقانی در دیوهو ژاپرو
چاپ شده و یک ترجمه به انگلیسی در امریکه که همان متن ترجمه
فیثو جرد باشد و ترجمه دیگری از متن عمر عینیه در انگلیسی
و ترجمه فرانسوی آن در پاریس و ترجمه مازانی آن در هند
و ترجمه هندی آن در هند و ترجمه ایتالیایی آن در ژن منتشر
شده است .

از فردوسی یک ترجمه در آمریکا توسط دانشگاه شیکاگو
و یکی هم داستان رستم و سپهریان به زبان آلمانی در ایران
چاپ شده است .

از حافظ ۱۰ ریاضی و چهل غزل در ایتالیا و متحصن بزبان
ترکی در باکو منتشر شده است .
از جامی بهارستان در ترکیه و اسلامان و ایصال در دوشنبه
پایتخت تاجیکستان منتشر شده است .

از این سینه کتاب الامارات و التنبیحات در لبنان از سری
انتشارات یونسکو به زبان فرانسوی و دانشنامه در فهرست
در تاجیکستان منتشر شده است .

از نظامی اسکندرنامه به زبان ترکی در باکو چاپ شده است.
از ابوریحان بیرونی تحدید نهایات الاماکن لمصحیح
مسافات المساکن به زبان انگلیسی در دانشگاه آمریکایی بیروت
چاپ شده است .

از غزالی المقتد من الخلال در بیروت به زبان فرانسوی
و اسرار الزکوة به زبان انگلیسی توسط دانشگاه آمریکایی بیروت
و ایها الولد به زبان فرانسوی و انگلیسی و اسیابائی توسط
یونسکو در بیروت و وثاقه الفلاسفه به زبان بنگالی در دانشگاه
بنگال در داگا و ایها الولد به زبان ترکی در استانبول منتشر
شده است .



نقشای کاخ همد در آرمینی پادشاه اورارتو که در ۶۵۰ پیدایده است. این کلاه را به خدای خدایی پیشکش کرده بود.

ما و مخطوطات

کتابخانه های دیگر . خواننده گرامی آقای نصرالله فتحی ضمن اشاره بسلسله مقالات کتابخانه های ایران که در این مجله بجا می رسد یادآور شده اند که کتابخانه های زیر نیز جز کتابخانه های ایران دگر خود :

- ۱ - کتابخانه آقای سیدجلال تهرانی
 - ۲ - کتابخانه آقای احمد هرمزد که از نظر دارا بودن انواع قرآن های خطی و مذهب و نیز دیوان های اشعار و مرقمات و نمونه های خطوط خوشنویسان بسیار غنی است .
 - ۳ - کتابخانه آقای فتح الدین فتاحی مدیر روزنامه دماوند .
 - ۴ - کتابخانه آقای محمد فتحی
 - ۵ - کتابخانه آقای حسینقلی کاتبی
- آقای فتحی همچنین از کتابخانه شخصی خودشان که فعلا یک هزار و پانصد جلد کتاب دارد یاد نموده اند .

صوفی آباد - دوست عزیز آقای رحمت الله - صالحیان ازستان درباره آرامگاه شیخ علاءالدوله واقع در صوفی آباد نوشته اند : صوفی آباد در غرب سمنان و بر سر راه تهران - مشهد قرار دارد . رکن الدین ابوالکلام علاءالدوله احمد بن شرف الدین محمد بن احمد بن محمد بن ابانکی سمنانی که از عارفان نامدار است سال ۷۲۰ در نزدیکی سمنان خاقانی بنا کرد که آنرا صوفی آباد نام نهاد که پس از مرگ در همان خاقان خاکسپرده شد . خاقان دارای دو ستون بالنسبه بزرگ آجرینست . قبر شیخ در وسط خاقان قرار دارد و در پشت خاقان آثاری از اطرافها و گویا کتابخانه قدیمی خاقان با سقف گنبدی چشم میخورد

قرآنها را از بواسطی کشور جمع آوری نموده فرستاده اند که تعدادی از آنها را در زیر ملاحظه میفرمائید :

دوازده رمه و من نیکه جوپوا	ستاره جنت و من در دامن گو
نیمدوم کنوم گل را کم بو	دو از ده رمه و دو دست گل
***	***
طباب عمر من حوی تو میبود	خدایا روی من روی تو میبود
حج من طاق ابروی تو میبود	مرا با حاجیان حج چکاره
***	***
مادایا بشکنی عهد و وفا را	سرت بالا کن و بنگر خدا را
رقیبان سنگ زلف بالین مارا	مادایا با رقیبان یار گسردی
***	***



دیوار نگاره ای در ابروی صوفی آباد

برابری می کرد . این دولت در سده ششم پیش از میلاد مرانجام به دست مادها و سکاها و مسازتها که اقوام ایرانی بودند برافزاد . اورارتیان مردمی بودند آبادگر و صنعتکار . در برابر رودها ، سنا ساخته اند و کانها و نهرها به پا کرده اند . به خط میخی کتیبه های از ایشان مانده که چند کتیبه آن در آذربایجان ایران پیدا و خواننده شده است .

شهر ایروان که در آن هنگام در کتیبه های ایشان به نام اریونی آمده است از ساخته های ایشان است که نزی بوده است استوار در موضعی به مناسب و سرگوب به دشتی ایروان . امسال هیرمان است بادو هزار و هشتصد و پنجاهمین سالگرد بنیان گذاری ایروان که بدین مناسبت جشنی برگزار خواهد شد .

سرفردین از بیستویچ قرن

برای برگزاری بیست و پنجمین قرن پدید آمدن شهر سرفردین از شهرهای کهن ماوراءالنهر که در سال ۱۹۶۹ پدید می شود اینک ساختمانهای باستانی این شهر از جمله مسجد بی بی حاتم جسر امیر تیمور گورگانی معروف به تیمورلنگ و مدرسه الخیابک و بناهای دیگر تاریخی مرمت شده است .

کشف تعداد نه هزار ساله

در ترکمنستان در جایگاه شهر آلتین تپه آثاری از تمدنی کشف شده که پانصد سال پیش از میلاد بوده و گنشتن آن تا هزاره هفتم پیش از میلاد می رسد . این تمدن تا دومین هزاره پیش از میلاد شکوفان بود . از جمله آثار کشف شده يك ساختمان بسیار بزرگ آجری است از جنس دوم هزاره پیش از میلاد که شاید پرستگاهی یا خانه ای بوده است برای سکونت گروه بسیاری از مردم همچنین تلور بخت نان و بسیاری اشیاء هنری و وسایل زندگی به دست آمده است .

آنچه پیدا شده خبر از پیشرفت فنی بسیار عالی می دهد . سفالهای باقشهای گوناگون بر زمین به سرخ و توتورهای که گرامی آنها تا ۱۹۰۰ درجه سانتیگراد می رسیده و پیکره گین جانوران و آدمیانی که نشان یا پیکر جانوران در آمیخته و زنان به شیوه استیلیزه یا بسیار ساده پیدا شده است .

از گورهای آنان آثاری یافته شده که دلالت بر يك نظام اجتماعی پیشرفته می کند . در بعضی از تابوت های موالگران مهرهای مفرقی و سپین و در بعضی دیگر که از آن نهیستان بوده سفالهای گوناگون یافته شده است .

دو هزار و هشتصد و پنجاهمین سالگرد بنیان گذاری شهر ایروان

در سده نهم پیش از میلاد در آذربایجان و ایروان دریاچه وان و کوه های آرارات و سرچشمه های قرات دولتی پدید آمد به نام اورارتو که نیروی دامت کلان و با دولت آشوران زمان

بهار آمد بهار آمد خوش آمد
علی با ذوالفقار قنبر جلوه دار

سر نپه بودم رشته چقل کرد
از آن روزی که دل میل کول کرد

نگار نازیم از تو از تو
بیازی برده ام خود را نگهدار
خط خوش - خواننده هنرمند آقای نورالدین فریور قطعا بی خط خوش نوشته برای
ما فرستاده اند که نمونه ای از آن را نیز بر نظر خوانندگان گرامی میرسانیم

- ۱ - چوبان
۲ - مسوان (بلخ کاف و واو)
۳ - چرخش
۴ - خرم کوب
۵ - پیراهن
۶ - دست



برای تهیه شماره های مختلف مجله
هنر و مردم لطفاً در تهران به نقاط زیر
مراجعه فرمایند :

شعبه های کتابخانه امیر کبیر

کتابخانه جردن

خیابان لاسمبول ساختمان پارسکو

کتابخانه چهر

روبروی دانشگاه

کتابخانه سنائی (شماره ۱)

خیابان دام آباد

کتابخانه سنائی (شماره ۳)

خیابان آذر روبروی دانشگاه تبریز

دفتر مجله هنر و مردم

خیابان جعفری شماره ۱۸۳

انتشارات خوارزمی و شعبه های آن